

THE CARE COLLECTIVE

THE CARE MANIFESTO

**THE POLITICS
OF
INTERDEPENDENCE**

مانيفست مراقبت سياست وابستگي متقابل نويسندگان: کالکتیو مراقبت

آندریاس چاتزیداکیس، جیمی حکیم، جو لیتلر،

کترین راتنبرگ، و لین سیگال

مترجم: امیر حسین پی‌براه

فهرست مطالب

۲	مقدمه مترجم
۳	مقدمه: حاکمیت فقدان مراقبت
۱۳	۱ سیاست مبتنی بر مراقبت
۱۹	۲ خویشاوندی‌های مبتنی بر مراقبت
۲۶	۳ جوامع مبتنی بر مراقبت
۳۴	۴ دولت‌های مبتنی بر مراقبت
۴۰	۵ اقتصاد مبتنی بر مراقبت
۴۷	۶ مراقبت از جهان
۵۴	قدردانی
۵۵	مراجع
۵۹	برای مطالعه بیشتر

مقدمه مترجم

ترجمه‌ی این کتاب کوچک را در روزگاری به پایان رساندم که از انسان بودن، تنها نامی میان تهی باقی مانده است؛ روزگاری که شاهد نسل‌کشی مردم غزه هستیم؛ مردمی که این روزها نه فقط با گلوله، که با گرسنگی به مرگ سپرده می‌شوند. این ترجمه را در روزهایی به پایان رساندم که داغ تجاوز اسرائیل به خاک ایران هنوز تازه است؛ تجاوزی که جان‌های شیرین بسیاری را گرفت. و در همین زمانه، متاثرانه شاهد موجی از نفرت‌پراکنی علیه هم‌وطنان افغانستانی‌ام در میهنم ایران هستم؛ گویی مهرورزی از این دنیا رخت بر بسته است. این کتاب را ترجمه کردم تا زیر واژه‌ی «مهرورزی» خطی بکشم، و دوباره به مفهوم «مراقبت» بیندیشیم؛ مفاهیمی که انسان را انسان می‌سازند. به این متن پرداختم تا دوباره درباره مفهوم «مراقبت» صحبت کنیم؛ «مراقبتی همگانی» که همه ما در آن مسئول هستیم؛ مراقبتی که از مرز خانواده و آشنایان فراتر می‌رود و گشوده است به سوی افراد غریبه، به افرادی در دوردست، به همه‌ی موجودات زنده، و به سیاره‌ی زمین. مراقبتی در دل تفاوت‌ها. مراقبتی از جنس «بنی‌آدم اعضای یک پیکرند». کتاب «مانیفست مراقبت» پژواک چنین نگاهی‌ست در جهانی که بی‌تفاوتی، منطق حاکم آن شده است؛ جهانی که سود، رقابت، و فردگرایی بر هر چیز مقدم شمرده می‌شود و مراقبت به کالایی بدل شده که با کمترین دستمزد، اغلب بر دوش زنان، فرودستان، مهاجران، و اقلیت‌ها نهاده می‌شود. اما در برابر این جهان، این کتاب از جهانی دیگر سخن می‌گوید؛ جهانی که مراقبت را در کانون زندگی اجتماعی می‌نشانند، نه فقط به مثابه کاری عاطفی یا جسمانی، بلکه به عنوان ظرفیتی برای پرورش امکان زیستن، رشد، و شکوفایی. در این نگاه، مراقبت تنها در خانه و خانواده نمی‌ماند، بلکه در تار و پود جامعه، در نهادهای عمومی، در سیاست، و در زیرساخت‌های زیست‌محیطی جاری می‌شود. تنها با بازگرداندن مراقبت به قلب زندگی است که می‌توان در برابر بی‌مهری ساختاری ایستاد، نابرابری‌ها را شکست، و آینده‌ای ساخت سرشار از معنا، عدالت، و آزادی؛ آینده‌ای که در آن، «چون عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار».

امیرحسین پی‌براه

تابستان ۱۴۰۴

مقدمه: حاکمیت فقدان مراقبت

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که بی‌توجهی و عدم مراقبت در آن حکم فرماست. همه‌گیری ویروس کرونا تنها جلوه‌ای از این بی‌توجهی مزمن بود که در بسیاری از کشورها، از جمله ایالات متحده، بریتانیا و برزیل، به‌وضوح آشکار شد. این کشورها هشدارهای اولیه درباره‌ی خطر واقعی و قریب‌الوقوع همه‌گیری را نادیده گرفتند و در عوض میلیاردها دلار صرف تسلیحات نظامی برای مقابله با تهدیدهایی دور یا خیالی کردند و منابع مالی را به جیب ثروتمندان سرازیر ساختند. نتیجه این سیاست‌ها آن بود که آسیب‌پذیرترین اقشار در برابر کووید-۱۹، از جمله کارکنان نظام سلامت، مراقبان اجتماعی، سالمندان، افراد دارای بیماری‌های زمینه‌ای، فرودستان، زندانیان، و کسانی که مشاغل ناپایدار داشتند، عملاً هیچ‌گونه کمک یا حمایتی دریافت نکردند؛ و در حالی که می‌شد درس‌ها و تجربه‌های مهمی برای محافظت از آن‌ها به اشتراک گذاشت، این فرصت‌ها تا حد زیادی نادیده گرفته شدند.

اما مدت‌ها پیش از شیوع همه‌گیری، خدمات مراقبتی به‌شدت کاهش یافته و آن‌قدر گران شده بودند که دیگر برای بسیاری از سالمندان و افراد دارای معلولیت قابل دسترس نبودند. بیمارستان‌ها همواره با کمبود ظرفیت و وضعیت بحرانی روبه‌رو بودند، تعداد افراد بی‌خانمان سال‌ها بود که در حال افزایش بود، و شمار بیشتری از مدارس با مشکل گرسنگی دانش‌آموزان مواجه شده بودند. در همین حال، شرکت‌های چندملیتی با تبدیل خانه‌های سالمندان به دارایی‌های مالی و تحمیل ساختارهای بدهی سنگین، سودهای کلانی به دست آوردند، در حالی که کار در بخش مراقبت در چارچوب اقتصاد کار موقتی شرکتی (پلتفرمی) ادغام شده بود. این روند نه تنها تعداد کارگران ناپایدار را افزایش داد، بلکه آن‌ها را به‌شدت خسته، آسیب‌پذیر، و در نتیجه ناتوان‌تر از آن کرد که بتوانند از دیگران مراقبت کنند.

در عین حال، طی چند دهه گذشته، ایده‌های رفاه اجتماعی و زندگی جمعی به حاشیه رانده شده و جای خود را به برداشت‌های فردگرایانه از تاب‌آوری، تندرستی، و پیشرفت فردی داده‌اند؛ مفاهیمی که از طریق صنعت رو به گسترش «مراقبت از خود» ترویج شده‌اند، صنعتی که مراقبت را به کالایی شخصی و قابل خرید تقلیل داده است. رویکردی که تنها همچون وصله‌ای ناکارآمد بر زخم‌های عمیق اجتماعی بوده است. به بیان ساده، ما سال‌هاست که در مراقبت از یکدیگر، به‌ویژه از افراد آسیب‌پذیر، فقیر و ناتوان، کوتاهی کرده‌ایم.

به‌شکل دردناکی، یک همه‌گیری جهانی لازم بود تا به ما یادآوری کند که خدمات مراقبتی پایدار تا چه اندازه حیاتی هستند. همچنین، کووید-۱۹ بسیاری از ما را وادار کرد تا شیوه‌های تازه‌ای از مراقبت را در زندگی روزمره به کار بگیریم، از کمک‌های متقابل گرفته تا فاصله‌گذاری اجتماعی و قرنطینه‌ی فردی. در سراسر جهان، از نیویورک گرفته تا لندن، آتن، و دهلی، مردم هر هفته با تشویق‌های خود حمایت‌شان را از کارکنان بخش مراقبت‌های ضروری نشان دادند. دولت‌ها نیز، دست‌کم در حرف، واکنش نشان دادند و برخلاف سال ۲۰۱۹، اکنون صحبت درباره‌ی مراقبت همه‌گیر شده است. حتی دولت‌هایی که کمتر از آن‌ها انتظار می‌رفت، بسته‌های کلان حمایتی

اقتصادی، به نام «مراقبت از ملت»، ارائه کردند.

هر چند که این اقدامات ممکن است شگفت‌انگیز به نظر برسند، اما بسته‌های حمایتی ارائه‌شده هرگز نتوانستند دهه‌ها بی‌توجهی ساختاری به زیرساخت‌ها و اقتصاد مراقبتی را جبران کنند. علاوه بر این، تحلیل‌های اخیر نشان داده‌اند که در بسیاری از کشورها، این بسته‌ها عمدتاً به نفع ثروتمندان طراحی شده‌اند؛ و در برخی موارد، این تلاش‌های به‌ظاهر پیشرو، در عمل به پوششی برای سیاست‌های فاشیستی و سرکوب‌گرایانه حاکمانشان تبدیل شده‌اند. نخست‌وزیر ناسیونالیست هند، نارندرا مودی^۱، حتی از هم‌تایان خود فراتر رفت و در حالی که به سرکوب خشن در کشمیر و حذف تدریجی کارگران مهاجر مسلمان ادامه می‌داد، بسته‌ای رفاهی به نام PM Cares معرفی کرد.

پس اگرچه در این روزهای ناآرام بیش از گذشته درباره‌ی مراقبت می‌شنویم، اما بی‌توجهی و فقدان مراقبت همچنان حاکم است. مانیفست ما برای جبران این فقدان مراقبت نوشته شده است.

بحران مراقبت، به‌ویژه در چهل سال گذشته، شدت گرفته است، چرا که دولت‌ها منطق مسلط سرمایه‌داری نئولیبرال را پذیرفته‌اند؛ منطقی که سودآوری را به اصل بنیادین زندگی تبدیل کرده است. نتیجه‌ی این رویکرد، اولویت‌دادن ساختاری به منافع و جریان سرمایه و در عین حال تضعیف و تخریب بی‌رحمانه‌ی دولت‌های رفاه و نهادهای دموکراتیک بوده است. همان‌طور که تجربه نشان داده، این منطق بازارمحور به سیاست‌های ریاضتی منجر شده که توان ما را برای مقابله با همه‌گیری کنونی به‌شدت کاهش داده‌اند، تا جایی که بسیاری از بیمارستان‌ها حتی از تجهیزات حفاظتی ابتدایی برای کارکنان سلامت نیز محروم مانده‌اند.

با این حال، تضعیف مراقبت و کار مراقبتی سابقه‌ای بسیار طولانی‌تر دارد. مراقبت مدت‌هاست که کم‌ارزش شمرده می‌شود، تا حد زیادی به این دلیل که با زنان، ویژگی‌های زنانه، و مشاغلی که «غیرمولد» تلقی می‌شوند، گره خورده است. به همین دلیل، کارهای مراقبتی معمولاً دستمزدهای پایین‌تری دارند و از جایگاه اجتماعی کمتری برخوردار هستند، مگر در سطوح تخصصی و گران‌قیمت آن. نظام نئولیبرال حاکم با تکیه بر این سابقه‌ی طولانی بی‌ارزش‌سازی، آن را شدیدتر، پیچیده‌تر، و نابرابرتر کرده است. در این نظام، انسان ایده‌آل فردی است کارآفرین که رابطه‌اش با دیگران مبتنی بر رقابت و پیشرفت شخصی است، و در نتیجه، الگوی غالب اجتماعی نیز بر رقابت استوار است، نه همکاری.

به بیانی دیگر، نئولیبرالیسم نه زبان و مفهومی برای مراقبت دارد و نه شیوه‌ای برای عمل به آن. این خلاء، پیامدهای ویران‌گری به‌دنبال داشته است. همه‌گیری کرونا به‌وضوح خشونت‌های بازارهای نئولیبرال به زندگی ما تحمیل کرده‌اند، آشکار کرد؛ خشونت‌هایی که باعث شد ما نه تنها توان مراقبت از دیگران را از دست بدهیم، بلکه کمتر شانس دریافت آن را نیز داشته باشیم. ما برای مدت بسیار طولانی، حتی در نزدیک‌ترین روابط انسانی‌مان، از توان مراقبت محروم شده‌ایم، در حالی که هم‌زمان به این سمت سوق داده می‌شویم که دایره‌ی مراقبت خود را از غریبه‌ها و افراد دورتر محدود کنیم. در چنین شرایطی، بازگشت جذابیت پوپولیسم راست‌گرا و اقتدارگرا چندان عجیب نیست. این جریان‌ها از بحران‌های عمیق و اضطراب‌های جمعی حاصل از زندگی در جهانی بی‌مراقبت تغذیه می‌کنند. در این وضعیت، خودمحوری تدافعی رشد می‌کند؛ چرا که وقتی احساس امنیت و آسایش ما تا این اندازه شکننده است، مراقبت از خود هم دشوارتر می‌شود، چه برسد به مراقبت از دیگران. به این ترتیب، مراقبت به تدریج زیر سایه‌ی منطق‌های تمامیت‌خواهانه، ملی‌گرایانه، و اقتدارطلب قرار گرفته که تمایلات مراقبتی ما را در جهت «افرادی مثل ما» بازتعریف و بازجهت‌دهی کرده‌اند و می‌کنند.

فضاهایی که برای توجه به تفاوت‌ها یا توسعه شکل‌های گسترده‌تری از مراقبت باقی مانده‌اند، به سرعت در حال از بین رفتن هستند. اگر

^۱ Narendra Modi

بخواهیم از اصطلاح معروف هانا آرنست استفاده کنیم، «ابتدال» در سطحی ساختاری، در بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به مراقبت روزمره‌ی ما نفوذ کرده است. شنیدن فجایعی مانند غرق شدن گسترده‌ی پناهجویان یا گسترش بی‌خانمانی در خیابان‌ها برای ما به امری عادی بدل شده است. خیلی از بی‌تفاوتی‌ها به‌صورت ناخودآگاه و غیرعمدی رخ می‌دهند. مساله این نیست که اکثر ما از رنج دیگران لذت می‌بریم یا تمایلات سادیستی داریم، بلکه مشکل آن‌جاست که ما در برابر محدودیت‌هایی که بر توانایی‌ها، کنش‌ها، و تخیلات مراقبتی‌مان تحمیل شده‌اند، مقاومت نمی‌کنیم.

اکنون این پرسش را مطرح می‌کنیم: چه می‌شود اگر به‌جای مسیر فعلی، مراقبت را در مرکز زندگی قرار دهیم؟

در این مانیفست، ما اعلام می‌کنیم که بیش از هر زمان دیگری به سیاستی نیاز داریم که مراقبت را در کانون توجه و عمل قرار دهد. اما منظور ما از «مراقبت» محدود به مراقبت‌های عملی و روزمره نمی‌شود، کاری که افراد هنگام رسیدگی به نیازهای فیزیکی و عاطفی دیگران انجام می‌دهند، هرچند این شکل از مراقبت همچنان ضروری و حیاتی است. اما فراتر از آن، «مراقبت» یک ظرفیت و کنش اجتماعی است که شامل پرورش و حمایت از هر آن چیزی می‌شود که برای رفاه و شکوفایی زندگی ضروری است. در وهله اول، در مرکز قرار دادن مراقبت به‌معنای شناختن و پذیرفتن وابستگی‌ها و پیوندهای متقابل ما با یکدیگر است. از این رو، ما در این مانیفست، واژه‌ی «مراقبت» را به‌صورت گسترده‌ای به‌کار می‌بریم: از مراقبت‌های خانوادگی، مراقبت عملی پرستاران و کارکنان خانه‌های سالمندان و بیمارستان‌ها، کار معلمان در مدارس، و سایر خدمات روزمره کارکنان گرفته تا مراقبت‌هایی که کنش‌گران در ساخت کتابخانه‌های اشتراکی، ایجاد راه‌حل‌های تعاونی، و توسعه‌ی اقتصادهای همبستگی نشان می‌دهند. مراقبت همچنین در سیاست‌هایی نهفته است که هزینه‌ی مسکن را کاهش می‌دهند، مصرف سوخت‌های فسیلی را محدود می‌کنند، و فضاهای سبز را گسترش می‌دهند. مراقبت یعنی توانایی فردی و جمعی ما برای فراهم کردن شرایط سیاسی، اجتماعی، مادی، و عاطفی‌ای که به بیشتر مردم و موجودات زنده، همراه با خود سیاره، امکان زندگی، رشد، و شکوفایی می‌دهد.

رویکرد ما در این مانیفست بر این پایه استوار است که مراقبت، کنشی فعال و ضروری در تمام سطوح و مقیاس‌های زندگی است. در گام نخست، این مانیفست به شناسایی ماهیت درهم‌تنیده‌ی سلطه‌ی کنونی بی‌توجهی به مراقبت می‌پردازد. مانیفست از ابعاد جهانی آغاز می‌کند که بحران اقلیمی و اقتصادهایی سودمحور را رقم زده‌اند، اقتصادهایی که منافع را بر انسان‌ها مقدم می‌دارند، و سپس به دولت‌ها و جوامعی می‌رسد که با بی‌توجهی عمل می‌کنند، تا در نهایت نشان دهد چگونه ابتدال بی‌توجهی، ساده‌ترین و صمیمانه‌ترین روابط میان فردی ما را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. سپس مجدداً مسیر معکوس را طی می‌کنیم و از روابط میان فردی به سوی مقیاس جهانی حرکت می‌کنیم، تا بدیل‌هایی مبتنی بر مراقبت را در برابر وضعیت کنونی بی‌توجهی ترسیم کنیم.

دلیل ما برای انتخاب این ساختار چندلایه و حرکت میان سطوح و مقیاس‌ها این بود تا نشان دهیم که ظرفیت‌های ما برای مراقبت به هم وابسته‌اند و در جهانی فاقد مراقبت نمی‌توانند به‌درستی شکوفا شوند. به بیان دیگر، کنش‌هایی که معمولاً به‌عنوان مراقبت شناخته می‌شوند، مانند پرستاری یا مراقبت از فرزند، تنها زمانی می‌توانند به‌درستی انجام شوند که هم مراقبت‌کنندگان و هم مراقبت‌شوندگان (و در واقع همه‌ی ما) از حمایت برخوردار باشند. این امر تنها زمانی ممکن است که مراقبت، هم به‌عنوان یک توانمندی و هم به‌عنوان یک کنش اجتماعی، به‌شکل برابر، جمعی، و با منابع کافی پرورش داده شود و در میان همگان تقسیم شود.

مراقبت صرفاً «کار زنان» نیست، و نباید مورد استثمار یا بی‌ارزش‌سازی قرار گیرد. به همین دلیل، ما مانیفست را با شناسایی ماهیت بحران مراقبت آغاز می‌کنیم، و با پرداختن به جزئیات نشان می‌دهیم که چرا و چگونه بی‌توجهی اجتماعی در ابعاد گوناگون زندگی ما ریشه دوانده و سلطه یافته است. پس از آن، به ترسیم راهکارها و چشم‌اندازهایی می‌پردازیم که از تجربیات گذشته، نمودهای کنونی، و امکان‌های

آینده‌ی شکل‌هایی از مراقبت درهم‌تنیده و جمعی الهام‌گرفته‌اند. اگر امید به ساختن سیاستی انسانی‌تر برای آینده داریم، بازاندیشی در این وابستگی‌های مراقبتی باید به یکی از پایه‌های سیاست‌ورزی امروز بدل شود.

جهان‌هایی بی‌اعتنا به مراقبت

ما از دشوارترین سطح و مقیاس آغاز می‌کنیم: مقیاس جهانی. همه‌ی ما از ماهیت جهانی همه‌گیری ویروس کرونا آگاهیم و از بی‌توجهی مرگ‌بار و عدم آمادگی بسیاری از کشورها، به‌ویژه ایالات‌متحده و بریتانیا، با وجود هشدارهای مکرر، باخبر هستیم. اما پیش از آن‌که کووید-۱۹ تمام تیت‌های خبری را به خود اختصاص دهد، هر روز با اخبار تازه‌ای از فجایع قابل پیشگیری در سراسر جهان روبه‌رو بودیم: از غرق شدن پناهجویان در دریای مدیترانه هنگام تلاش برای رسیدن به سواحل اروپا، تا دود و آلاینده‌های سمی که شهرهایی مانند دهلی‌نو را پوشانده، تا قتل مردان و زنان سیاه غیرمسلح در ایالات‌متحده، تا قتل‌های جنسیتی هزاران زن (از جمله شمار قابل‌توجهی از زنان ترنس) که تنها در آمریکای لاتین سالانه کشته می‌شوند.

بحران اقلیمی، دیگر تهدیدی مربوط به آینده نیست، بلکه هم‌اکنون پیش چشم ما در حال وقوع است: افزایش دما، آتش‌سوزی‌های مرگ‌بار، و سیل‌های ویرانگر اکنون به بخشی عادی از زندگی بدل شده‌اند. پدیده‌های جوی شدید به‌شکلی نگران‌کننده در حال افزایش هستند و جوامع را در هم می‌کوبند، و در این میان، آسیب‌پذیرترین گروه‌ها، از جوامع فقیر سیاه و رنگین‌پوست در ایالات‌متحده گرفته تا کشورهای جنوب جهانی، همیشه بیشترین آسیب‌ها را متحمل شده‌اند. همه‌ی این رخدادها به‌هم پیوسته‌اند، زیرا هر یک بازتابی از بی‌توجهی و فقدان مراقبت است که زیر سلطه‌ی منطق بازار و سود شکل گرفته است.

در واقع، با مسلط‌شدن سیاست‌های رشد اقتصادی نئولیبرالی در بسیاری از کشورها، اولویت به «رشد اقتصاد» داده شده که ذاتاً بی‌توجه به رفاه شهروندان است. در چنین شرایطی، شرکت‌های چندملیتی عظیم به‌راحتی و آزادانه می‌توانند برنامه‌هایی را دنبال کنند که اقلیتی ثروتمند را به هزینه اکثریت مردم جهان، غنی‌تر کنند. شرکت‌های نفتی، صنایع بزرگ دارویی، و غول‌های فناوری مانند گوگل و آمازون، اکنون از بسیاری دولت‌ها، قدرتمندتر و ثروتمندتر شده‌اند، بی‌آنکه پاسخگو باشند یا نظارتی واقعی بر آن‌ها وجود داشته باشد. علاوه بر این، سیاست‌های نئولیبرالی و آبرشرکت‌هایی که از دل آن پدید آمده‌اند، نه‌تنها نابرابری‌های پیشین را درون کشورها و میان شمال و جنوب جهانی افزایش داده‌اند، بلکه بی‌عدالتی‌های زیست‌محیطی، جنگ‌ها و درگیری‌ها را تشدید کرده، و زمینه را برای رشد نگران‌کننده‌ی رژیم‌های اقتدارگرا و گفتمان‌های ملی‌گرایانه افراطی فراهم کرده‌اند.

بنابراین، چندان جای تعجب ندارد که در سال‌های اخیر، دولت‌های راست‌گرای بیشتری با رای مردم روی کار آمده‌اند؛ دولت‌هایی که با ساختن دیوارها و بستن مرزها، بی‌توجهی و فقدان مراقبت فراگیر را تشدید کرده‌اند. در حالی‌که کالاهای می‌توانند به راحتی و بدون مانع جدی جابه‌جا شوند، مرزهای ملی به‌شکل فزاینده‌ای تقویت شده‌اند تا از ورود افراد «نامطلوب» جلوگیری کنند. بستن مرزها همان واکنش فوری دونالد ترامپ به شیوع مرگ‌بار ویروس کرونا بود، وقتی‌که بالاخره با بی‌میلی پذیرفت که این یک همه‌گیری جهانی است.

این اقدامات در بستری رخ داده‌اند که خود مفهوم مرز پیش از آن نیز به‌طور چشم‌گیری دگرگون شده بود. تا همین اواخر، مرزها صرفاً محدوده‌های فیزیکی بودند که دولت‌ملتها را در بر می‌گرفتند، اما امروزه، این مرزها به درون دولت‌ملتها نفوذ کرده‌اند و تأثیراتشان به جنبه‌های بیشتری از زندگی روزمره گسترش یافته است. برای مثال، در بریتانیا از شهروندان خواسته شده است که نقش مأموران مرزبانی را ایفا کنند و هر کسی را که مشکوک به مهاجرت غیرقانونی می‌دانند گزارش دهند، رفتاری که نژادپرستانه و بیگانه‌هراسانه است. علاوه بر این، «مناطق خاکستری» میان و درون کشورها شکل گرفته‌اند، چه به‌صورت بازداشتگاه‌های خصوصی با هدف سودآوری، و چه در

قالب اردوگاه‌های پناهجویان مانند اردوگاه «جنگل» در کالهی فرانسه که اکنون برچیده شده است، اما تا پیش از آن، تعداد زیادی از افراد «نامطلوب» (که بیشتر از فرودستان و مردم جنوب جهانی بودند) در وضعیت برزخی بی‌تابعیتی، بدون حقوق قانونی، یا حمایت‌های انسانی در آن‌جا به‌سر می‌بردند (۱). وضعیتی که جورجو آگامبن^۲ از آن با عنوان «زندگی برهنه» یاد می‌کند (۲).

چنین سطح عمیقی از بی‌توجهی و فقدان مراقبت در مقیاس جهانی، دنیایی را پدید آورده که خود در بحران به‌سر می‌برد. سال‌هاست که بسیاری از اقتصاددانان و فعالان محیط‌زیست هشدار داده‌اند که رشد بی‌پایان اقتصاد با محدودیت‌های زیست‌محیطی و حفظ سیاره‌ای قابل‌زیست، ناسازگار است، از گزارش مشهور باشگاه رم در سال ۱۹۷۲ با عنوان «مرزهای رشد»^۳ گرفته تا آثار معاصرتر، مانند «دفاعیه‌ای برای توافق‌نامه سبز نوین»^۴ نوشته آن پتیفور^۵ و «اقتصاد دوناتی»^۶ اثر کیت راورث^۷. اقتصاد جهانی نئولیبرال که سود را بر انسان مقدم می‌دارد و بر استخراج و سوزاندن بی‌پایان سوخت‌های فسیلی متکی است، باعث تخریب محیط‌زیست در ابعادی بی‌سابقه شده است. جهانی که، به‌قول ناومی کلاین^۸، «در حال سوختن» است (۳).

بازارهایی با نقاب مراقبت

سرمایه‌داری نئولیبرال، در واقع، نظامی اقتصادی است که تنها به سود، رشد، و رقابت بین‌المللی اهمیت می‌دهد. این نظام، کمبودهای مزمن مراقبت و ناکامی‌های فاحش در رسیدگی به آن را در تمام سطوح عادی‌سازی می‌کند، و آن‌ها را به‌عنوان هزینه‌های جانبی اجتناب‌ناپذیر در مسیر اجرای اصلاحات و سیاست‌های بازارمحور جلوه می‌دهد. نئولیبرالیسم در حالی که برخی اشکال مراقبت مبتنی بر بازار و کالایی‌شده را ممکن می‌سازد، هم‌زمان به‌شدت تمام گونه‌های مراقبت و مراقبت‌ورزی را که در راستای منطق سودآوری برای اقلیتی خاص قرار نمی‌گیرند، تضعیف کرده و از میان می‌برد.

درست است که بازارها و مراکز دادوستد همواره در برخی اشکال مراقبت نقش واسطه داشته‌اند، از آگورای آتن گرفته تا خرده‌فروشان و تولیدکنندگان کوچک در دوران صنعتی. با این حال، سرمایه‌داری نئولیبرال از این نظر منحصر به فرد است، چرا که مدلی اقتصادی مبتنی بر بازارهای بی‌وقفه و «دولت حداقلی» ارائه می‌دهد با این هدف که تمام حوزه‌های زندگی را به معیارهای بازار تقلیل دهد. این منطق استعماری بازار، مسئول برخی از بدترین جلوه‌های بی‌توجهی و فقدان مراقبت در تاریخ معاصر است. اقتصاددانانی چون توماس پیکتی^۹ به‌روشنی نشان داده‌اند که رشد فزاینده‌ی نابرابری درآمد نه یک تصادف، بلکه ویژگی‌ای ساختاری و بنیادین در سرمایه‌داری نئولیبرال است که همچنان با شتابی تصاعدی در حال گسترش است. نئولیبرالیسم، به‌ذات، بی‌اعتنا به مراقبت طراحی شده است.

در نظام نئولیبرال، مبادلات بازار عمدتاً تحت کنترل بازیگران بسیار قدرتمندی قرار دارند که به‌طور پنهان، پیچیده، و جهانی با یکدیگر در ارتباطند و در بسیاری موارد برای گسترش بازارهای به اصطلاح «آزاد» به دولت‌ها وابسته‌اند. در واقع، این دولت‌ها بوده‌اند که مسیر گسترش بی‌سابقه‌ی قدرت و نفوذ شرکت‌های بزرگ فراملی را هموار کرده‌اند. در همین حال، زنجیره‌های تامین پشت این مبادلات، مملو از روایت‌هایی از استثمار شدید نیروی کار و تخریب گسترده‌ی محیط‌زیست هستند، از فرو ریختن کارخانه‌ی پوشاک رانا پلازا در بنگلادش

^۲ Giorgio Agamben

^۳ The Limits of Growth

^۴ Case for the Green New Deal

^۵ Ann Pettifor

^۶ (Doughnut Economics)

^۷ Kate Raworth

^۸ Naomi Klein

^۹ Thomas Piketty

گرفته تا استخراج ویرانگر نفت از ماسه‌های قیری در کانادا. نیروی کار مراقبتی نامرئی، کم‌ارزش‌شده، و استثمارشده در همه‌جا حضور دارد؛ و شاید امروز، با ظهور کووید-۱۹، حتی پررنگ‌تر هم شده باشد: از زنجیره‌های جهانی مراقبت که کارگران خانگی مهاجر را در بر می‌گیرد، تا کارگران پنهانی که با دقت و در پشت‌صحنه، کالاهای حیاتی ما را تولید و توزیع می‌کنند.

در همین‌حال، بازیگران قدرتمند دنیای کسب‌وکار در حال تبلیغ و نمایش چهره‌ای «مراقبت‌محور» از خود هستند، در حالی‌که در عمل هر شکلی از مراقبت را که خارج از چارچوب سودآفرین آن‌ها شکل می‌گیرد، تضعیف می‌کنند. برای نمونه، شرکت هواپیمایی ارزان‌قیمت Air Wizz شعار تبلیغاتی‌اش را چنین انتخاب کرده: «بیشتر مراقبت کن. بیشتر زندگی کن. بیشتر باش.» و به مشتریان اطمینان می‌دهد که «Wizz اهمیت می‌دهد» و بنابراین در جبران آلاینده‌گی کربنی سرمایه‌گذاری می‌کند. اما آن‌چه به‌طور معناداری غایب است، اذعان به این واقعیت است که Air Wizz بیش از هر چیز به ادامه‌ی پروازهای ما اهمیت می‌دهد، البته با احساس گناه کمتر، تا سود بیشتری برای سهام‌دارانش کسب کند. به همین شکل، شرکت چندملیتی ایرلندی Primark که نامش با «مد سریع»^{۱۰} گره خورده و پیش‌تر به‌خاطر بهره‌کشی از کار کودکان شهرت بدی داشته، اخیراً طرحی به نام «Primark اهمیت می‌دهد» را راه‌اندازی کرده است؛ برنامه‌ای که در آن شرکت مدعی است به «مردم و سیاره» اهمیت می‌دهد و در کنارش محصولات جدید «سلامت و آرامش»، مانند شمع‌های خوش‌بو و حوله‌های نرم، را در شعب خود تبلیغ می‌کند. در بریتانیا نیز شرکت Gas British به کارزاری پیوسته که خواستار به‌رسمیت‌شناختن کار مراقبتی بدون‌دستمزد است، در حالی‌که از پاسخ‌گویی به انتقادات درباره‌ی بی‌توجهی‌اش به محیط‌زیست سر باز می‌زند.

این نمونه‌ها از آن‌چه می‌توان «مراقبت‌نمایی»^{۱۱} نامید، بخشی از روندی گسترده‌تر هستند که در آن شرکت‌ها با نمایش چهره‌ای مسئولانه و مراقبت‌محور، می‌کوشند برای خود مشروعیت اجتماعی کسب کنند، در حالی‌که در عمل به گسترش نابرابری و تخریب محیط‌زیست دامن می‌زنند. آن‌ها حتی فراتر می‌روند و تلاش می‌کنند از همان بحرانی که خود در ایجادش نقش داشته‌اند، سود ببرند. گسترش روزافزون بازارهای پلتفرمی برای «نیازهای روزمره‌ی مراقبتی»، از مراقبت حیوانات خانگی و پرستار کودک در care.com گرفته تا صنعت روبه‌رشد خودمراقبتی و «محصولات سلامت»، منابع جمعی مراقبت و ظرفیت‌های هم‌بستگی را تضعیف کرده‌اند، زیرا منطق بازار را به عرصه‌هایی تزریق کرده‌اند که پیش‌تر بر پایه‌ی مشارکت غیربازاری و مراقبت غیرکالایی بنا شده بودند، از جمله حوزه‌های سلامت و آموزش. خود دولت‌ها نیز نقش کلیدی در این روند داشته‌اند؛ آن‌ها با تسهیل برخی از بدترین سازوکارهای بازار جهانی، به نابودی بسیاری از اشکال ابتدایی تامین خدمات عمومی، مانند بهداشت، آموزش و مسکن دامن زده‌اند، و در نتیجه حس مسئولیت جمعی برای نگهداشت این خدمات را تضعیف کرده‌اند.

دولت‌های بی‌اعتنا به مراقبت

از دهه‌ی ۱۹۸۰، رهبران دولت‌ها، به‌ویژه مارگارت تاچر در بریتانیا و رونالد ریگان در ایالات‌متحده، تلاش کرده‌اند ما را متقاعد کنند که مراقبت، در تمام اشکال‌ش، مسئولیتی فردی است؛ وظیفه‌ای شخصی که به‌زعم آن‌ها، ستون فقرات بازارهای رقابتی و دولت‌های قدرتمند به‌شمار می‌رود. این باور، بخشی از گفتمانی فریبنده درباره‌ی خودانضباطی و تصویر ساختگی از شهروند خوب و مسئول است. در منطق نئولیبرال، شهروند ایده‌آل فردی است مستقل، کارآفرین، و با تاب‌آوری بی‌پایان؛ شخصیتی خودکفا که ترویج فعالانه‌ی آن، به ابزاری برای توجیه از بین بردن دولت رفاه و تضعیف نهادهای دموکراتیک و مشارکت مدنی تبدیل شده است.

این تصور که مراقبت صرفاً وظیفه‌ی فردی است، از انکار آسیب‌پذیری‌ها و وابستگی‌های متقابل ما سرچشمه می‌گیرد و فضایی بی‌رحم و

^{۱۰} Fast fashion

^{۱۱} Carewashing

بی‌اعتنا به مراقبت برای همگان به‌وجود می‌آورد، به‌ویژه برای کسانی که به نظام رفاه وابسته‌اند و پیوسته به «تنبلی» و «وابستگی» متهم می‌شوند. چنین دیدگاه‌هایی زمینه‌ساز اجرای طرح دیجیتال Universal Credit در بریتانیا شد؛ سیستمی برای پرداخت کمک‌هزینه‌های اجتماعی که با هدف سوق دادن تقریباً تمام دریافت‌کنندگان به بازار کار طراحی شده بود. اما این طرح از همان ابتدا، هر جایی که اجرا شد، پیامدهای فاجعه‌باری به‌همراه داشت، رنجی شدید برای دریافت‌کنندگان، بی‌آن‌که صرفه‌جویی چشم‌گیری برای دولت به همراه داشته باشد.

همان‌طور که دنی دارلینگ^{۱۲} در کتاب «اوج نابرابری»^{۱۳} نشان می‌دهد، فقدان گسترده‌ی مراقبت و نبود حمایت‌های حیاتی رفاهی، محیطی فاجعه‌بار در بریتانیا به وجود آورده است (۴). امروز این بحران را در تمام سطوح زندگی می‌توان مشاهده کرد، از افزایش مرگ‌ومیر نوزادان، رشد جرم‌وجنایت در میان نوجوانان، و بالا رفتن مشکلات جسمی و روانی، تا مراقبان خانوادگی (به‌ویژه کسانی که از والدین سالمند یا همسران‌شان مراقبت می‌کنند) که به‌طور مداوم از فشار ناشی از کاهش مزایا و فروپاشی منابع اجتماعی محلی شکایت دارند. یکی از آشکارترین نشانه‌های این وضعیت در سال‌های اخیر، افزایش چشم‌گیر نرخ مرگ‌ومیر در میان برخی گروه‌های سالمندان، به‌ویژه زنان طبقه‌ی کارگر، است که برای نخستین بار در صد سال گذشته شاهد چنین روندی هستیم. در حال حاضر، ۱/۵ میلیون سالمند در بریتانیا بدون دریافت مراقبت‌های لازم زندگی می‌کنند. در عین حال، با آن‌که بودجه‌هایی برای درمان‌های کوتاه‌مدت و محدود اختصاص یافته است، نرخ خودکشی رو به افزایش است و زمان انتظار برای دریافت خدمات سلامت روان بیشتر شده.

اگرچه همه‌گیری کرونا، دولت راست‌گرای بریتانیا را ناچار کرد اقداماتی را در زمینه‌ی حمایت اجتماعی به اجرا بگذارد که پیش‌تر تنها از سوی جناح چپ پیشنهاد می‌شدند، اما میراث عمیق نابرابری و توزیع ناعادلانه‌ی خدمات، باعث شد که این همه‌گیری، بیشترین ضربه را به محروم‌ترین و به‌حاشیه‌رانده‌ترین گروه‌ها وارد کند، به‌ویژه سالمندان، زنان، اقلیت‌های نژادی، فرودستان، و افراد دارای معلولیت (۵). تصویر کلی در دیگر مناطق شمال جهانی نیز تفاوت چندانی ندارد.

در همین حال، طی چند دهه‌ی گذشته، اصلاحات رفاهی در بریتانیا و دیگر کشورهای اروپایی در اختیار و انحصار گروهی بسیار کوچک از شرکت‌های فراملی درآمده که نه ارزشی را که ادعا می‌کنند فراهم می‌سازند و نه مراقبتی را که وعده می‌دهند ارائه می‌کنند. همان‌طور که آلن وایت^{۱۴} در کتاب «دولت در سایه: درون شرکت‌های پنهانی که بریتانیا را اداره می‌کنند»^{۱۵} نشان داده، مجموعه‌ای از رسوایی‌ها و اتهامات سوءاستفاده علیه شرکت‌های بزرگی چون G4S، Serco، Capita، و Atos مطرح شده است. این شرکت‌ها بخش عمده‌ای از قراردادهای ارائه‌ی خدمات عمومی، از جمله نظام سلامت^{۱۶}، وزارت دادگستری، خدمات پناهندگی، مراقبت اجتماعی، و خدمات مربوط به ناتوانی و بی‌کاری، را در اختیار دارند و اغلب به‌شکلی نگران‌کننده و غیراخلاقی با آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه برخورد می‌کنند (۶). در واقع، آن‌ها به‌طور فعال، برای مثال، با گسترش زندان‌ها و افزایش جمعیت زندانیان، شرایط آسیب‌پذیری را تشدید کرده‌اند.

در غیاب نظارت مؤثر دولت بر این شرکت‌های غول‌پیکر که خود آن‌ها را به خدمت گرفته، «دولت در سایه» از ظرفیت‌ها و اختیارات دولت واقعی سوءاستفاده می‌کند. رشد پرشتاب و بی‌پاسخ‌گویی این بخش خصوصی، نه تنها توانایی ما برای مراقبت را تضعیف کرده (چنان‌که در ناتوانی بریتانیا در مواجهه با شیوع کووید-۱۹ دیدیم)، بلکه امکان محقق‌شدن دموکراسی را نیز به خطر انداخته است.

^{۱۲} Danny Dorling

^{۱۳} Peak Inequality

^{۱۴} Alan White

^{۱۵} Shadow State: Inside the Secret Companies That Run Britain

^{۱۶} NHS

در این میان، جوامع محلی بیشترین آسیب را دیده‌اند؛ چرا که در بسیاری از کشورها منابع ملی برای خدمات محلی کاهش یافته و همین موضوع باعث فروپاشی برخی از حیاتی‌ترین اشکال تامین اجتماعی و رفاه عمومی شده است. این میراثِ اخیرِ تقویت بخش خصوصی به قیمت تضعیف بخش عمومی، در دوران همه‌گیری به شکل چشم‌گیری آشکار شد، به طوری که شرکت‌های بزرگ تقریباً تنها گروهی بودند که از فشارهای مالی از سوی دولت‌های راست‌گرا مصون ماندند. اکنون نیز، با ادامه‌ی بحران کرونا، شاهد آن هستیم که این دوره در بسیاری از کشورها، از جمله بریتانیا، به فرصتی برای افزایش واگذاری خدمات به بخش خصوصی بدل شده است.

جوامع بی‌اعتنا به مراقبت

به شکل دردناکی، عقب‌نشینی عامدانه‌ی دولت‌ها از ارائه‌ی منابع و خدمات رفاهی عمومی و جایگزین کردن آن‌ها با زنجیره‌های کالایی شرکت‌های فراملی، بستری ناسالم و ناپایدار برای مراقبت در سطح جامعه ایجاد کرده است. این وضعیت را بیش از هر جای دیگری در بخش مراقبت اجتماعی می‌توان مشاهده کرد. تصاحب مراکز مراقبتی و خانه‌های سالمندان توسط شرکت‌های خصوصی، فرایندی که با سیاست‌های دولتی ممکن و تحمیل شده، باعث شده افرادی که می‌توانستند در جوامع خود مورد مراقبت قرار گیرند، اغلب نادیده گرفته شوند. توان و ظرفیت کارکنانی که در این مراکز مشغول ارائه‌ی مراقبت هستند به دلیل بهره‌کشی مداوم، کمبود نیروی کار، دستمزد پایین، فشار زمانی، نبود امنیت شغلی، و فقدان آموزش و پشتیبانی کافی به شدت کاهش یافته است (۷). علاوه بر این، حذف ارائه‌دهندگان کوچک و محلی مراقبت، که معمولاً پیوند نزدیکی با جوامع خود داشتند، بیش از پیش به فروپاشی روابط اجتماعی و انسجام محلی دامن زده است.

خصوصی‌سازی و واگذاری مراقبت‌های عملی، تنها یکی از شیوه‌هایی است که نتولیرالیسم از طریق آن امکان‌های مراقبت جمعی را از میان می‌برد. هم‌زمان، شاهد کوچک شدن و از بین رفتن فضاهای عمومی نیز بوده‌ایم؛ فضاهایی که زمانی در مالکیت و استفاده‌ی همگانی بودند، اکنون توسط شرکت‌ها و بازیگران بخش خصوصی خریداری و خصوصی‌سازی شده‌اند. برای نمونه، پس از انحلال شورای کلان‌شهر لندن^{۱۷} در سال ۱۹۸۶، ساختمان بزرگ و باشکوه County Hall و محوطه‌ی اطراف آن در ساحل جنوبی رود تیمز به یک شرکت سرگرمی ژاپنی فروخته شد (۸). نابودی فضاهای عمومی، زیست جمعی را بیش از پیش دشوار کرده است. مکان‌های اندکی برای گردهمایی مردم باقی مانده، چه برای استراحت و تفریح، چه برای گفتگو درباره‌ی مسائل مشترک یا مشارکت در فعالیت‌های گروهی. این وضعیت، فردگرایی رقابتی را تشدید کرده است؛ فردگرایی‌ای که اغلب به تنهایی و انزوا می‌انجامد و پیامدهای مخربی برای توان ما در مشارکت در تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک دارد.

کاهش منابع اجتماعی، فرهنگی که سود را بر انسان مقدم می‌دارد، و ساختار اجتماعی و سیاسی‌ای که ما را به تمرکز بر فردیت‌مان تشویق می‌کند، باعث شده که شکل‌دهی و حفظ پیوندهای اجتماعی، که برای تقویت دموکراسی حیاتی‌اند، روزبه‌روز دشوارتر شود. در چنین جهان بی‌توجه و بی‌اعتنا به مراقبت، شرایط برای رشد جوامعی مهیاست که به روشنی فاقد هم‌دلی‌اند و هویت جمعی خود را بر طرد و نفرت بنا می‌گذارند؛ گروه‌های زن‌ستیز اینسل^{۱۸} و ملی‌گرایان سفید نمونه‌های بارز این وضعیت‌اند. افزون بر این، جوامع بی‌اعتنا به مراقبت، به جای سرمایه‌گذاری در خدمات اجتماعی و ارتقای زیست انسانی، بودجه و توجه خود را صرف تقویت سازوکارهای پلیسی و نظارتی کرده‌اند. و در حالی که بی‌اعتنایی به مراقبت در بسیاری از حوزه‌های زندگی گسترش می‌یابد و پیوندهای اجتماعی به شدت تضعیف می‌شوند، اغلب این خانواده است که به عنوان زیرساخت ترجیحی مراقبت از سوی جامعه مورد اتکا قرار می‌گیرد.

^{۱۷} Greater London Council (GLC)

^{۱۸} Incel

خویشاوندی‌های بی‌اعتنا به مراقبت

خانواده‌ی هسته‌ای سنتی همچنان به‌عنوان الگوی غالب مراقبت و مبنای برداشت‌های معاصر از خویشاوندی شناخته می‌شود؛ الگویی که ریشه در اسطوره‌ی «پیوند اولیه‌ی مادرانه» دارد. این وضعیت حتی با وجود آن‌که افراد کوئیر به‌تدریج در ساختارهای غالب پذیرفته شده‌اند نیز برقرار مانده است، البته به شرطی‌که همان الگوی خانواده‌ی هسته‌ای سنتی را بازتولید کنند. در نتیجه، دایره‌ی مراقبت ما نه تنها گسترش نیافته، بلکه به‌طرز دردناکی محدودتر شده است.

این سازوکارهای مراقبتی، ناپایدار و ناعادلانه‌اند. خانواده‌ی هسته‌ای نمی‌تواند واحد پایه‌ی مراقبت تلقی شود، همان‌طور که واگذاری آن به بازار نیز راه‌حلی برای رفع نابرابری‌های جنسیتی در انتظارات و شیوه‌های مراقبت نیست. در هر دو حالت، این زنان هستند که در نهایت بیشترین بار مراقبت را، چه دستمزدی و چه بی‌دستمزد، به دوش می‌کشند (در سطح جهانی، دوسوم کار مراقبتی دستمزدی و سه‌چهارم کار مراقبتی بی‌دستمزد بر عهده‌ی زنان است).

اما چرا باید این حجم از مراقبت بر دوش زنان باشد؟ اگر کسی خانواده‌ای نداشته باشد که از او حمایت کند، یا از سوی خانواده طرد شده باشد، یا خودش آن رابطه را کنار گذاشته باشد چه؟ اگر توان مالی برای پرداخت هزینه‌ی مراقبت خصوصی را نداشته باشد چه می‌شود؟ در بهترین حالت، پیامدهای این نظام مراقبتی، رهاشدگی و انزوای کسانی بوده که بیش از همه نیاز به مراقبت داشته‌اند، و در بدترین حالت، منجر به بیماری و مرگ‌های قابل پیش‌گیری می‌شود. اصرار نئولیبرال بر این‌که هر فرد تنها مسئول مراقبت از خود و نزدیک‌ترین خویشاوندانش است، نوعی «مراقبت افراطی و وسواس‌گونه از خودی‌ها» به‌وجود آورده که به یکی از بسترهای اصلی خیزش پوپولیسم راست‌گرای افراطی در جهان امروز تبدیل شده است، و این ما را دوباره به نقطه‌ی آغاز بازمی‌گرداند: از کمبود جهانی مراقبت تا تکیه‌ی بیش‌ازحد بر خانواده‌ی سنتی، مساله‌ای که نشان می‌دهد تمام مقیاس‌های مورد بحث در این‌جا، به‌شکلی عمیق و جدایی‌ناپذیری در هم تنیده‌اند.

در دورانی که با رشد پوپولیسم راست‌افراطی و نااطمینانی‌های جهان پس از همه‌گیری روبرو هستیم، مفهوم مراقبت چنان تقلیل یافته که اغلب فقط به مراقبت از «افراد مثل ما» محدود می‌شود. در این وضعیت واقعاً هولناک، دولت‌های پوپولیستی هرچه بیشتر نمایش‌هایی از بی‌تفاوتی نسبت به «دیگران» اجرا کنند، قدرتمندتر می‌شوند. انگار فقط اقلیتی از ما دچار خشم و اندوه می‌شویم وقتی که نوزادان مهاجر را از آغوش خانواده‌هایشان می‌ربایند، یا زمانی که زیست‌بوم‌هایی به‌طور کامل در اثر تغییرات اقلیمی می‌سوزند، یا مانند آن‌چه در برزیل دوران ژایر بولسونارو^{۱۹} رخ داد، عامدانه برای گشودن راه پروژه‌های نئولیبرالی سرمایه‌داری نابود می‌شوند.

یکی از تصویرهای نمادین دوران ترامپ در آمریکا، بازدید ملانیا ترامپ از پناهگاهی بود که کودکان مهاجر جداشده از خانواده‌هایشان در آن نگهداری می‌شدند؛ او ژاکتی بر تن داشت که روی آن با حروف بزرگ سفید نوشته شده بود: «اصلاً برام مهم نیست. تو چی؟». این «بی‌تفاوتی آشکار» از سوی جناح راست به‌عنوان شکلی از «واقع‌گرایی» نشان داده می‌شود؛ نمونه‌ای روشن از آن‌چه می‌توان «ابتدال فقدان مراقبت» نامید. این وضعیت به‌وضوح نشان می‌دهد که مساله‌ی وابستگی و پیوندهای متقابل انسانی در همه‌ی سطوح زندگی ما تا چه میزان حیاتی است، و چگونه انکار این وابستگی‌ها می‌تواند به ویرانی‌های گسترده در زندگی فردی و جمعی منجر شود.

^{۱۹}Jair Bolsonaro

راه حل

چگونه می‌توان با فراگیری فقدان مراقبت مقابله کرد؟ ما بر این باوریم که این کار را می‌توانیم با اتکا به مجموعه‌ای غنی از نمونه‌هایی که آن را «مراقبت در عمل»^{۲۰} می‌نامیم، انجام دهیم؛ از گذشته‌های رادیکال تا زمان حال، زمانی که در بحران کرونا مراقبت بار دیگر به عنوان نیرویی حیاتی در مرکز توجه قرار گرفت. در ادامه، چشم‌اندازی پیشرو از جهانی ارائه می‌کنیم که ایده‌ی مراقبت را به عنوان اصل سازمان‌دهنده‌ی خود جدی می‌گیرد؛ مفهومی که برای مدت‌ها انکار و طرد شده بود.

این چشم‌انداز بر الگویی با عنوان «مراقبت همگانی»^{۲۱} تأکید دارد: آرمان جامعه‌ای که در آن مراقبت در تمام سطوح و مقیاس‌های زندگی در مرکز قرار گیرد. مراقبت همگانی یعنی این که مراقبت در همه‌ی اشکال آن، نه فقط در حوزه‌ی خانه، بلکه در همه‌ی عرصه‌های زندگی، از پیوندهای خویشاوندی و جوامع محلی، تا دولت‌ها، و خود سیاره‌ی زمین، به اولویت تبدیل شود. اگر می‌خواهیم که سیاستی مبتنی بر مراقبت شکل گیرد، زندگی‌هایی معنادار فراهم شود، و جهانی پایدار ساخته شود، باید مراقبت همگانی را در اولویت قرار دهیم و آن را به بخشی از منطق و عقل سلیم جمعی تبدیل کنیم.

دستیابی به این چشم‌انداز مراقبت همگانی، به همان اندازه که ضروری و فوری است، چالش‌برانگیز و پیچیده نیز می‌باشد. تحقق آن مستلزم به رسمیت شناختن وابستگی‌های متقابل مان و پذیرفتن ابهام‌ها و چندلایگی‌هایی است که در ذات مراقبت و مراقبت‌ورزی وجود دارد. این چشم‌انداز مستلزم آن است که مراقبت به گونه‌ای برابر و عادلانه توزیع شود، نه آن که ذاتی «غیرمولد» و «زنانه» تلقی شود، و نه آن که در صورت دستمزدی بودن، عمدتاً بر دوش زنانی از طبقات فرودست، مهاجر، یا رنگین‌پوست قرار گیرد. هدف آن است که تمامی جامعه، در لذت‌ها و دشواری‌های مراقبت شریک باشد.

در سطوح و مقیاس‌های گوناگون زندگی، این چشم‌انداز به معنای بازاندیشی در مرزهای مراقبت خانوادگی و گشودن آن به سوی نمونه‌هایی فراگیرتر یا گسترده‌تر از خویشاوندی است؛ به معنای بازپس‌گیری اشکال اصیل زندگی جمعی و هم‌بسته؛ به معنای ایجاد جایگزین‌هایی برای بازارهای سرمایه‌داری و ایستادگی در برابر کالایی‌سازی مراقبت و زیرساخت‌های آن؛ و احیا و تعمیق ریشه‌ای و نیرومند دولت‌های رفاه. در نهایت، این مسیر نیازمند گسترش هم‌زیستی رادیکال و جهان‌وطنی، مرزهای گشوده و انعطاف‌پذیر، و پیشبرد «توافق‌نامه سبز نوین»^{۲۲} در سطح فراملی است.

^{۲۰}Care-in practice

^{۲۱}Universal care

^{۲۲}Green New Deals

فصل ۱

سیاست مبتنی بر مراقبت

ما بحث خود را با ترسیم چشم‌اندازی رادیکال از جهانی مبتنی بر مراقبت آغاز می‌کنیم؛ جهانی که در آن «سیاست مبتنی بر مراقبت» در مرکز قرار دارد و شکلی گسترده و فراگیر از مراقبت را فراتر از تفاوت‌ها و فاصله‌ها دنبال می‌کند، چرا که ظرفیت‌ها و شیوه‌های مراقبت، در هر سطح مقیاسی از زندگی ما، به اشکال گوناگونی ظهور می‌یابند. نقطه‌ی آغاز ما، به رسمیت شناختن وابستگی‌های متقابل‌مان و ارزش ذاتی همه‌ی موجودات زنده است. در این مسیر، از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان فمینیست بهره می‌گیریم، از جمله نظریه‌پردازان سیاسی چون جوآن ترون‌تو^۱ که میان سه شکل از مراقبت تمایز قائل می‌شود: «مراقبت از»^۲ به معنای جنبه‌های عملی و فیزیکی مراقبت، «اهمیت‌دادن به»^۳ به معنای پیوند عاطفی و دلبستگی ما به دیگران، و «مشارکت در مراقبت»^۴ به معنای بسیج سیاسی برای دگرگون‌سازی جهان (۱). با این حال، این تمایزگذاری‌ها نمی‌توانند همه‌ی ظرفیت‌ها و اشکال متنوع مراقبت را در بر گیرند، و همچنین قادر به توضیح تناقض‌ها، ابهام‌ها، و پیچیدگی‌های ذاتی مراقبت و مراقبت‌ورزی نیستند.

به همین دلیل، ما برای شکل‌دادن به درک خود از مفهوم مراقبت، از دامنه‌ی گسترده‌تری از متفکران و کنش‌گران الهام می‌گیریم. این فرآیند مستلزم حرکت مداوم میان مفاهیم مراقبت فیزیکی و عاطفی نزدیک، نظریه‌پردازی درباره‌ی زیرساخت‌های مراقبتی و ماهیت سیاست کلی مراقبت، و همچنین مفهوم‌پردازی مراقبت از افراد غریبه و دیگرانی در دوردست است. برای آن‌که بتوان مراقبت را به عنوان اصلی سازمان‌دهنده در همه‌ی سطوح زندگی در نظر گرفت، بر این باوریم که باید این مفهوم را از دریچه‌ای فمینیستی، کوئیر، ضدنژادپرستانه، و اکوسوسیالیستی بازاندیشی کرد؛ چشم‌اندازی که در آن، مراقبت و شیوه‌های مراقبت‌ورزی به فراگیرترین و گسترده‌ترین شکل ممکن درک و معنا می‌شوند.

Joan Tronto^۱

Caring for^۲

Caring about^۳

Caring with^۴

وابستگی و مراقبت

یکی از تناقض‌های بزرگ در ارتباط با مراقبت این است که در واقع ثروتمندان بیش از همه به افرادی وابسته‌اند که در ازای دستمزد، خدمات شخصی زیادی به آن‌ها انجام می‌دهند. جایگاه و ثروت این افراد تا حدی با تعداد کسانی تعریف می‌شود که برای کمک و رسیدگی دائم، به آن‌ها متکی‌اند: از پرستاران کودک، خدمتکاران، آشپزها و پیشخدمت‌ها گرفته تا باغبانان و مجموعه‌ای از کارکنان بیرون از خانه که به رفع نیازها و خواسته‌هایشان مشغول‌اند. با این حال، این وابستگی عمیق تا زمانی پنهان و انکارشده باقی می‌ماند که افراد ثروتمند همچنان کنترل کامل و اختیار خود را حفظ کرده‌اند؛ یعنی همچنان این امکان را دارند که مراقبان خود را تحت سلطه درآورند و اخراج یا جایگزین‌شان کنند. در عوض، افراد مرفه وابستگی‌شان به مراقبان خود را فرافکنی می‌کنند و معنای وابستگی را تغییر می‌دهند، به گونه‌ای که آن را مترادف با فرودستی اقتصادی کسانی می‌سازند که به دستمزد ناچیز کار مراقبتی وابسته‌اند، در حالی که خود از پذیرش نیاز مداوم‌شان به مراقبت سر باز می‌زنند.

هم‌زمان، در بسیاری از کشورها، کسانی که باید بیشترین حق را برای دریافت مراقبت داشته باشند، مانند افراد مبتلا به بیماری‌های مزمن، اغلب گزارش می‌دهند که هنگام مراجعه به دولت برای دریافت حمایت، با رفتارهای تحقیرآمیز و سرزنش‌گرایانه مواجه شده‌اند؛ گویی لازم است به هر بهانه‌ای احساس شرم یا گناه به آن‌ها تحمیل شود (۲). ما می‌دانیم طبق آمار منتشرشده از سوی وزارت کار و بازنشستگی بریتانیا، هزاران نفر پس از آن‌که از سوی دولت واجد شرایط کار تشخیص داده شدند، جان خود را از دست داده‌اند. حتی کسانی که صرفاً برای مدتی کوتاه، در جریان جست‌وجوی کار به کمک نیاز داشتند، به شکلی نظام‌مند تحت سازوکارهای انضباطی تهدیدآمیز قرار گرفتند؛ رویه‌ای که پیامدهای روانی به شدت مخربی به دنبال داشته و با انتقاد شدید متخصصان سلامت روان روبه‌رو شده است. در چنین شرایطی، نیاز به مراقبت به جای آن‌که به عنوان بخشی طبیعی از وضعیت انسانی درک شود، به مثابه امری بیمارگونه و مساله‌دار تلقی می‌شود.

چرا این شکل‌های وابستگی متقابل، و خودِ مراقبت، همواره کم‌ارزش جلوه داده می‌شوند و حتی بیمارگونه و مساله‌دار تلقی می‌گردند؟

یکی از دلایل این وضعیت، به ستایش تاریخی «خودمختاری» و «استقلال» در کشورهای شمال جهانی بازمی‌گردد؛ ارزش‌هایی که به طور سنتی جنسیت‌زده و با «مردانگی» پیوند خورده‌اند. در واقع، مفهوم استقلال بی‌قید و شرطِ مردانه، همچنان نمادی از «هویت مردانه» است؛ مردانگی‌ای که عمدتاً در تقابل با جهان «نرم»، وابسته، و مبتنی بر مراقبتِ زیست‌خانگی تعریف می‌شود.

از گذشته تا امروز، همواره فشاری اجتماعی بر مردان وارد شده تا شکلی مقتدر و متمایز از مردانگی را به نمایش بگذارند؛ فشاری که در سال‌های اخیر، با واکنشی زخم‌خورده و جنسیت‌زده به فمینیسم، شدت گرفته است. خطرات این شکل فرسوده از مردانگی اقتدارگرا اکنون به وضوح دیده می‌شود. آگاهی از آسیب‌های احتمالی آن، مانند نرخ بالای خودکشی یا رفتارهای پرخاشگرانه و بی‌مسئولیت در میان مردان، تاثیر چندانی بر به چالش کشیدن این الگوهای مخرب نداشته است. تصادفی نیست که اکثریت قریب به اتفاق عاملان تیراندازی‌های جمعی در آمریکا مرد هستند، و غالباً مردان سفیدپوست، که بسیاری از آن‌ها سابقه‌ی خشونت علیه زنان داشته‌اند.

بخشی از ریشه‌ی این وضعیت به ترس مردان از بروز ویژگی‌هایی بازمی‌گردد که به طور نمادین «زنانه» تلقی می‌شوند، مانند آسیب‌پذیری و ضعف، و این ترس، بسته به طبقه، سن، نژاد و موقعیت فرد در سلسله‌مراتب‌های قدرت، شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. چه در گذشته و چه امروز، مردان به جای آن‌که برای مراقبت‌ورزی و پذیرش وابستگی‌های انسانی خود تشویق شوند، اغلب به دلیل «کم‌مردانه» بودن سرزنش و تحقیر شده‌اند.

از این رو، مراقبت در طول تاریخ کم‌ارزش شمرده شده، چرا که همواره با «امر زنانه» و نقش مراقبت‌گری گره خورده است؛ نقشی که به عنوان

کاری زنانه شناخته می‌شود و با فضای خانه و نقش محوری زنان در بازتولید پیوند دارد.

تلقی فضای خانواده به مثابه‌ی حوزه‌ی «بازتولید» (در برابر «تولید») این امکان را فراهم کرده که کار مراقبتی به‌طور نظام‌مند از سوی بازار استثمار شود؛ چه در قالب کارگران مراقبتی با دستمزد پایین، و چه در شکل تداوم اتکا بر نیروی کار بی‌مزد زنان در خانه. باور به «ذات مراقبت‌گر زن» نیز سابقه‌ای طولانی دارد که در دوره‌های مختلف به شکل‌های گوناگون ظاهر شده است. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، زنان پیوسته زیر سیطره تصویر «خانه‌دار شاد» زندگی می‌کردند و در دل ایدئولوژی‌ای می‌زیستند که بتی فریدن^۵ آن را «رمز و راز زنانه»^۶ نامیده است.

چنین نگاهی به ظرفیت طبیعی زنان برای مراقبت، زنان سفیدپوست غربی‌ای را دربر می‌گرفت که پس از ازدواج به‌عنوان خانه‌دار تمام‌وقت زندگی می‌کردند؛ زنانی که خود نیز شاید خانه‌داری را نقشی بدیهی پس از ازدواج می‌پنداشتند. یکی از اهداف اصلی فمینیسم موج دوم نه تنها افشای سطوح بالای تنهایی، سرخوردگی و افسردگی در میان بسیاری از این زنان خانه‌نشین بود، بلکه تاکید بر این نکته نیز بود که فرزندپروری و کار خانگی، حتی اگر با میل و رضایت انجام شوند، شکل‌هایی از «کار» به‌شمار می‌روند، و باید به‌عنوان کار به‌رسمیت شناخته شوند.

با این حال، زمانه تغییر می‌کند، و گاه بسیار سریع. امروزه در کشورهای شمال جهانی، شمار زنان شاغل تقریباً با مردان برابر شده است و بسیاری از آن‌ها برای تامین منابع مالی کافی خود و خانواده‌شان، ناگزیرند ساعت‌های طولانی‌تری کار کنند. با ورود شمار بیشتری از زنان به بازار کار و خروج آن‌ها از چهاردیواری خانه، بحران مراقبت نیز دگرگون شده و شکل تازه‌ای به خود گرفته است. برای بسیاری از زنان، اشتغال نه تنها به معنای مشارکت در عرصه‌ی عمومی بوده، بلکه به افزایش بار مضاعفی انجامیده است که همواره گریبان‌گیر بسیاری از زنان طبقه‌ی کارگر بوده: ترکیب کار مزدی با کار خانگی بی‌دستمزد.

اگرچه آمارها نشان می‌دهند که مردان نسبت به گذشته «کمک بیشتری» در امور خانه انجام می‌دهند، اما همچنان شکاف چشم‌گیری میان میزان کار خانگی زنان و مردان وجود دارد. افزون بر این، زنانی که از منابع مالی بیشتری برخوردارند، برای کاهش این بار مضاعف، اغلب زنان دیگری را، عمدتاً فقیر، مهاجر، و غیرسفید، به کار می‌گیرند تا بخش عمده‌ای از وظایف مراقبتی، به‌ویژه خدمات خانگی، را بر دوش بکشند. این وضعیت به شکل‌گیری زنجیره‌های مراقبتی فراملی انجامیده است، جایی که زنان جنوب جهانی برای یافتن شغل در بخش مراقبت به شمال جهانی مهاجرت می‌کنند و در بسیاری موارد، فرزندان خود را در کشور مبدأ به مراقبت دیگران می‌سپارند. بدین ترتیب، تبعیض‌نازادی در پیوند با جنسیت و نابرابری جهانی، به بی‌ارزش‌سازی کار مراقبتی می‌انجامد و استثمار و دستمزد پایین شمار زیادی از کارگران این حوزه را، با وجود ارزش حیاتی کار آن‌ها برای کارفرمایان، تداوم و تثبیت می‌کند.

در صورت‌بندی منطقی نانسی فریزر^۷، مدل سنتی «نان‌آور مرد» جای خود را به مدل جدیدتری به نام «نان‌آور همگانی»^۸ داده است؛ الگویی که در آن، هر دو والد تشویق یا حتی وادار می‌شوند که به صورت تمام‌وقت و فشرده کار کنند. اما این، لزوماً تنها راه‌حل ممکن نیست. ما به‌طور کامل از آن‌چه فریزر «مراقب همگانی»^۹ می‌نامد حمایت می‌کنیم؛ الگویی که در آن، هم مراقبت والدین و هم دسترسی برابر به فرصت‌های شغلی در بازار کار مزدی، ارزشمند و ضروری تلقی می‌شود (۳). با این حال، ما می‌خواهیم این نظریه‌ی مراقبت را

Betty Friedan^۵

The Feminine Mystique^۶

Nancy Fraser^۷

Universal breadwinner^۸

Universal caregiver^۹

یک گام فراتر ببریم و ایده‌ی «مراقبت همگانی»^{۱۰} را پیش بکشیم: آرمان جامعه‌ای که در آن مراقبت، در همه‌ی سطوح زندگی، جایگاهی مرکزی دارد و همگی به‌طور مشترک مسئول هستیم، هم در قبال مراقبت عملی و روزمره و هم در قبال مراقبتی که برای حفظ جوامع و خود جهان ضروری است.

این به‌معنای آن نیست که «همه باید همه کارها را انجام دهند»، بلکه به این معناست که باید آن دسته از ظرفیت‌ها، زیرساخت‌ها، و نهادهای اجتماعی، سیاسی و نهادی را پرورش داده و در اولویت قرار دهیم که توان ما را برای مراقبت از یکدیگر، و برای بازسازی و پرورش جهان طبیعی، تقویت می‌کنند. ارزش‌گذاری بر ایده‌ی مراقبت همگانی و تلاش برای نهادینه‌کردن آن به‌عنوان «منطق و عقل سلیم جمعی»، پیش‌شرطی کلیدی برای شکل‌گیری سیاستی مراقبت‌محور و تجربه‌ی زندگی‌هایی رضایت‌بخش و معنادار است.

ابهام‌ها و پیچیدگی‌های مراقبت

طبیعتاً، قرار دادن مراقبت در مرکز هر سطح و مقیاسی از زندگی با چالش‌های بسیاری همراه خواهد بود. خود مفهوم «مراقبت» سرشار از تناقض‌ها و ابهام‌هاست. در واقع، تمایزهایی مانند «مراقبت از»، «اهمیت‌دادن به»، و «مشارکت در مراقبت» که پژوهش‌گران فمینیست همچون جوآن ترونو مطرح کرده‌اند، گرچه سودمندند، اما نمی‌توانند احساسات متناقضی را که به‌ناگزیر در انواع مختلف مراقبت وجود دارد، به‌خوبی بازتاب دهند.

در مقایسه با مفاهیم پیچیده و احساسی دیگری مانند شجاعت، عشق، یا خشم، مفهوم مراقبت به‌ندرت آن‌گونه که باید جدی گرفته شده یا در خور احترام دانسته شده است. حتی ریشه‌های اسطوره‌ای و زبان‌شناختی این واژه نیز گویای پیچیدگی‌اش هستند: واژه‌ی care در زبان انگلیسی از واژه‌ی کهن caru آمده که معنای‌ای چون «مراقبت، نگرانی، اضطراب، اندوه، درد، و گرفتاری» را در بر می‌گیرد که ابهام و پیچیدگی معنای آن را به‌وضوح نشان می‌دهد. این، خود بازتاب این واقعیت است که توجه کامل به نیازها و آسیب‌پذیری‌های موجودات زنده، و مواجهه با شکنندگی آن‌ها، امری دشوار و فرساینده است.

برای مثال، مراقبت عملی، هرچند با ارزشمند است، ما را با جنبه‌هایی از بدن فانی و مادی انسان مواجه می‌کند که می‌توانند دلهره‌آور، و حتی در نگاه برخی، منزجرکننده یا شرم‌آور باشند. شاید برای بسیاری ساده‌تر باشد که با این تصور خود را قانع کنند که کسانی که مشاغل ناخوشایندی مانند تمیز کردن مدفوع دیگران را انجام می‌دهند، فقط به این دلیل این کار را می‌کنند که «جز این کاری بلد نیستند». این یکی از دلایلی است که چرا مراقبت، به‌طور تاریخی، به زنان، خدمتکاران، یا دیگر افرادی که فرودست پنداشته می‌شوند واگذار شده است، و این واگذاری، خود، به بازتولید همین فرودستی دامن زده است، زیرا آن‌ها را مناسب‌تر برای مواجهه با «بدن‌های پست و منزجرکننده» می‌دانند: بدن‌هایی که یادآور جسمانیت و فناپذیری گریزناپذیر ما هستند.

هم‌دلی و دل‌سوزی، همچون دیگر احساسات انسانی، همواره در نوسان‌اند و اغلب با سایر نیازها، امیال و حالات عاطفی، همچون میل به رضایت از خود یا جلب توجه، در تعارض قرار می‌گیرند، یا با احساساتی نظیر گناه و شرم در هم می‌آمیزند. چالش‌های مراقبت، به‌ویژه نگرانی از این‌که آیا مراقبت به‌درستی یا به اندازه انجام می‌شود یا نه، و نیز بی‌ارزش تلقی شدن آن، به‌راحتی می‌توانند در روابط مراقبتی، حتی آن‌هایی که معمولاً به‌طور اسطوره‌ای ستایش می‌شوند، به آزدگی یا خشم دامن بزنند. به همین دلیل است که فمینیست‌هایی چون

^{۱۰} Universal care

روزیکا پارکر^{۱۱} در کتاب خود «گسست درون: تجربه‌ی احساسات متضاد در مادری»^{۱۲} (۱۹۹۵)، بر اهمیت شناخت و پذیرش احساسات گیج‌کننده و متناقض مادران نسبت به فرزندانشان تاکید کرده‌اند. او حتی باور دارد که پذیرش چنین تضادهایی در مراقبت، می‌تواند خود منبعی زاینده و احیاگر باشد (۴).

احساسات مثبت و منفی، به‌طور اجتناب‌ناپذیر، با کنش‌ها و توانایی‌های ما برای مراقبت در هم تنیده‌اند. همین پیچیدگی و دشواری‌های عمیق مراقبت، چه به‌عنوان یک ظرفیت و چه به‌عنوان یک کنش، ایجاب می‌کند که زیرساخت‌های اجتماعی لازم برای مراقبت از دیگران، چه نزدیک و چه دور، فراهم شوند و تضمین گردند. منظور ما از این زیرساخت‌ها، برای نمونه، منابع و زمان بیشتر است. والدین و دیگر مراقبانی که با فشارهای شدید بازار کار امروزه روبه‌رو هستند، اغلب به‌سختی می‌توانند نیازهای پای‌های وابستگان خود را برآورده سازند، چه رسد به آن‌که به وضعیت دیگران در جهان بیرون توجه کنند. زمان بیشتر و منابع مادی کافی، برای شکل‌گیری و تداوم شیوه‌های مراقبتی متقابل، رضایت‌بخش، و خلاقانه، در تمام سطوح، از خانه تا سیاره، ضروری‌اند، و برای ارتقای زیست‌پذیری و رفاه همه‌ی موجودات، انسانی و غیرانسانی، نقشی بنیادین دارند.

منابع کافی و زمان مناسب، به‌نوبه‌ی خود، شرایطی فراهم می‌کنند که امکان مراقبت از دیگری، حتی اگر دور باشد، بیش از پیش امکان‌پذیر شود. تنها با تضمین چنین زیرساخت‌هایی است که می‌توان با بخشی از احساسات منفی‌ای که ناگزیر با مراقبت، چه در نقش مراقبت‌کننده و چه مراقبت‌شونده، گره خورده‌اند، روبه‌رو شد و آن‌ها را تعدیل کرد.

برخلاف این تصور رایج که مخارج عمومی منجر به وابستگی آسیب‌زا می‌شود، واقعیت دقیقاً خلاف آن است: تنها در سایه‌ی منابع کافی و امن است که هر فردی، حتی اگر بسیار آسیب‌پذیر باشد و به حمایت خاصی نیاز داشته باشد، می‌تواند ظرفیت‌ها و توانایی‌هایش را برای رسیدن به نوعی خودمختاری حفظ کرده و از وضعیت انفعال و درماندگی کامل رهایی یابد. این موضوع را فعالان حقوق افراد دارای معلولیت به‌خوبی نشان داده‌اند؛ آن‌ها بر اهمیت راهبردی خودتعیین‌گری و اشکالی از «استقلال» تاکید می‌کنند که در آن اختیار و کنترل بر زندگی، حتی در کنار نیازهای خاص، امری کلیدی شمرده می‌شود. چنان‌که می‌گویند: «زندگی مستقل به این معنا نیست که می‌خواهیم همه کارها را خودمان انجام دهیم، یا نیازی به کسی نداریم، یا ترجیح می‌دهیم منزوی باشیم. زندگی مستقل یعنی این‌که همان حق انتخاب‌ها و کنترل‌هایی را در زندگی روزمره‌مان داشته باشیم که خواهران و برادران غیرمعلول‌مان، همسایگان و دوستان‌مان، آن‌ها را بدیهی می‌پندارند» (۵). ما باید این پیوند مخرب میان وابستگی و آسیب پنداشته‌شدن را قطع کنیم، و بپذیریم که همه‌ی ما، هرچند به شیوه‌هایی متفاوت و نابرابر، در دل همین وابستگی‌های متقابل انسانی شکل می‌گیریم.

بنابراین، برای بازاندیشی سیاستی حقیقتاً مبتنی بر مراقبت، باید از پذیرش این واقعیت آغاز کنیم که بقا و شکوفایی ما، در همه‌جا و همیشه، به دیگران وابسته است. سیاست مبتنی بر مراقبت باید این وابستگی متقابل را، همراه با تضادها و اضطراب‌هایی که ناگزیر از آن ناشی می‌شود، درک کند و در بر بگیرد. تنها زمانی می‌توانیم ارزش مهارت‌ها و منابع لازم برای تقویت توانمندی‌های همگانی را ارج نهیم، که با هر نیازی که در جایگاه مراقبت‌کننده و مراقبت‌شونده داشته باشیم، وابستگی‌های مشترک و تفاوت‌های بنیادین خود را به رسمیت بشناسیم. پذیرش نیاز ما به مراقبت‌کردن و مراقبت‌شدن، نه‌تنها حس انسانیت مشترک‌مان را تقویت می‌کند، بلکه این امکان را به ما می‌دهد که به‌جای فراق‌کنی آن بر کسانی که «وابسته» خوانده می‌شوند، با ترس‌های مشترک‌مان از آسیب‌پذیری انسانی روبه‌رو شویم.

علاوه بر این، شیوه‌های مراقبتی که پیچیدگی روابط انسانی را به رسمیت می‌شناسند، توان ما را برای بازاندیشی و مشارکت فعال‌تر در

^{۱۱} Rozsika Parker

^{۱۲} Torn in Two: The Experience of Maternal Ambivalence

فرایندهای دموکراتیک در تمام سطوح جامعه افزایش می‌دهند، زیرا زیستن با ابهام و احساسات متناقض، یکی از عناصر کلیدی در ساختن جوامع دموکراتیک است. در مقابل، تنها با تعمیق دموکراسی مشارکتی، که یکی از ارکان اصلی چشم‌انداز ما برای جهانی مبتنی بر مراقبت است، می‌توانیم امیدوار باشیم که بتوانیم با پیچیدگی‌ها و تناقض‌های مراقبت مواجه شویم و آن‌ها را فهم کنیم.

گرچه هرگز نمی‌توان دشواری‌های مراقبت را به‌طور کامل از میان برداشت، ما بر این باوریم که با ساختن خویشاوندی‌ها، جوامع، بازارها، دولت‌ها، و جهانی مبتنی بر مراقبت می‌توان آن‌ها را کاهش داد. از این‌رو، در ادامه‌ی کتاب، به‌صورت گام‌به‌گام به بررسی همه‌ی این سطوح و مقیاس‌های زندگی خواهیم پرداخت. همان‌طور که در بخش‌های بعدی نشان خواهیم داد، این مسیر ناگزیر دربرگیرنده‌ی خلق و دفاع از «اشتراکات» است: شکل‌هایی اجتماعی‌شده و جمعی از ارائه‌ی خدمات، فضاها، و زیرساخت‌ها. با این حال، از آن‌جا که نظام‌های کنونی مراقبت می‌کوشند تا آن را تا حد امکان در سطح و مقیاس خویشاوندی محدود کنند، نقد ما بر این نظام‌ها و تلاش‌مان برای ترسیم بدیل‌هایی جایگزین، از نهاد خانواده آغاز می‌شود.

فصل ۲

خویشاوندی‌های مبتنی بر مراقبت

تنها از طریق گسترش دایره‌های مراقبتی، و در گام نخست با بازتعریف مفهوم خویشاوندی، می‌توانیم زیرساخت‌های روانی لازم را برای ساختن جامعه‌ای بر پایه‌ی مراقبت فراهم کنیم؛ جامعه‌ای که «مراقبت همگانی» آرمان آن است. در این فصل، با رجوع به انواع الگوهای مراقبتی در زمان‌ها و مکان‌های دیگر که بر پایه‌ی شکل‌های بدیل خویشاوندی بنا شده‌اند، اخلاقی نو را با عنوان «مراقبت گشوده»^۱ پیشنهاد می‌کنیم؛ اخلاقی که به ما امکان می‌دهد شمار کسانی را که می‌توانیم از آن‌ها مراقبت کنیم، به آن‌ها اهمیت دهیم، و با آن‌ها در مراقبت شریک شویم، گسترش دهیم، و در نتیجه، بتوانیم شیوه‌های مراقبت‌ورزی را به صورت جمعی، خلاقانه، و تجربی بازآزمایی کنیم.

خویشاوندی‌های مبتنی بر مراقبت بدیل

لازم نیست زیاد دور برویم تا به فرهنگ‌هایی برسیم که در آن‌ها شکل‌های متفاوتی از خویشاوندی مبتنی بر مراقبت وجود داشته است. چه از سر ضرورت و چه بر اساس انتخاب یا سنت، مراقبتی فراتر از خانواده‌ی هسته‌ای در بسیاری از جوامع، به درجات مختلف، قرن‌هاست که وجود داشته که برخی از آن‌ها حتی به شکل چشم‌گیری رادیکال بوده‌اند.

به عنوان نمونه، به مفهوم «مادری‌کردن» نگاه کنیم؛ رابطه‌ای که همچنان در فرهنگ ما به عنوان الگوی اصلی مراقبت شناخته می‌شود، اما چنان سخت‌گیرانه ایده‌آل‌سازی شده که حتی برای زنانی که خواهان ایفای این نقش هستند و امکانات لازم را نیز در اختیار دارند، می‌تواند به تجربه‌ای سنگین و فرساینده تبدیل شود. با این حال، مادری‌کردن در فرهنگ‌های دیگر به گونه‌ای متفاوت تصور شده است. در جوامع آفریقایی-آمریکایی، جایی که تبعیض نژادی منابع را محدود و زندگی را ناامن کرده، زنان سیاه از دیرباز در حال بازاندیشی مفهوم مادری بوده‌اند. آن‌ها مراقبت از کودک را میان «مادران خونی» و «مادران دیگر» تقسیم می‌کردند. مادر خونی، مادر بیولوژیکی کودک است، در حالی که «مادران دیگر» شبکه‌ای از زنانی هستند که مادر بیولوژیکی در غیاب خود می‌تواند برای مراقبت از فرزندش به آن‌ها تکیه کند. این الگوی خویشاوندی، که برگرفته از سنت‌های آفریقایی غربی است، زمانی شکل‌های تازه‌ای یافت که زنان سیاه، چه در قالب برده و چه به عنوان کارگران خانگی استثمارشده، مراقبت از کودکان سفید را به جای فرزندان خود برعهده گرفتند. در این ساختار، «مادران دیگر»

^۱ Promiscuous care

نه تنها اعضای خانواده مانند مادر بزرگ، خواهر یا دختر عمو را شامل می‌شد، بلکه همسایه‌ها و دوستان را نیز در بر می‌گرفت. این برداشت گسترده‌تر از خویشاوندی، بار سنگین مراقبت را از دوش گروهی که تا پیش از این تحت فشار زیادی بود، تا حدی برمی‌داشت و هم‌زمان، دشواری‌ها و لذت‌های مراقبت را میان دیگر زنان جامعه تقسیم می‌کرد (۱).

تجربه‌های مرتبط با مراقبت از کودکان که در دهه‌ی ۱۹۷۰ و در بستر موج دوم فمینیسم شکل گرفتند، نیز به این بحث نزدیک هستند. در آن دوران، بار سنگین مراقبت از کودک، کم‌ارزش دانستن این کار، و نقشی که در بازداشتن زنان از مشارکت در عرصه‌ی عمومی ایفا می‌کرد، از محورهای اصلی مبارزات فمینیستی بود. فمینیست‌های موج دوم راه‌حل‌های متفاوتی ارائه کردند. برخی از آن‌ها از الگوهای زندگی جمعی (با حضور مردان یا بدون آن‌ها) حمایت می‌کردند که در آن، همه‌ی کارهای خانگی، از جمله مراقبت از کودک، به‌صورت برابر میان اعضا تقسیم می‌شد تا همه بتوانند هم در دشواری‌ها و هم در لذت‌های مراقبت شریک باشند و در عین حال، امکان زندگی خارج از فضای خانه نیز برایشان فراهم شود. برخی دیگر خواستار مرخصی زایمان با پشتیبانی مناسب و نیز ساختارهای متنوع مراقبتی بودند، از جمله مهدکودک‌ها و مراکزهای تعاونی نگهداری از کودک، که گاهی مردان چپ‌گرا نیز در آن‌ها مشارکت می‌کردند.

اصطلاحی که می‌توان برای توصیف این شیوه‌های جمعی مراقبت از کودک به کار برد، «خانواده‌های انتخابی»^۲ است (۲). این اصطلاح عمدتاً در بستر جنبش‌های سیاسی LGBT و هم‌زمان با موج دوم فمینیسم شکل گرفت. در آغاز، این اصطلاح نه به مراقبت از کودک، بلکه به روابطی خارج از چارچوب خانواده‌ی بیولوژیکی اشاره داشت؛ روابطی که برای بسیاری از افراد کوئیر، معنادارتر و مهم‌تر از روابط سنتی خانوادگی بودند. خانواده‌های انتخابی در واکنش به این واقعیت پدید آمدند که گرایش‌های جنسی یا هویت‌های جنسیتی فراتر از هنجارهای غالب می‌توانستند (و همچنان می‌توانند) موجب طرد فرد از سوی خانواده‌ی بیولوژیکی شوند. در نتیجه، بسیاری از افراد LGBT به «محل‌های کوئیرنشین» در شهرها نقل مکان کردند و با دوستان و شرکای عاطفی خود روابطی شبیه به خانواده برقرار کردند که پاسخ‌گوی نیازهای مراقبتی‌شان بود. این نوع از خانواده، اگرچه اغلب از سرِ ضرورت شکل گرفت، اما هم‌زمان بخشی از سیاست رادیکال‌رهایی کوئیر نیز محسوب می‌شد؛ سیاستی که می‌کوشید پیوندهای عاطفی، مراقبتی، و صمیمانه را فراتر از هنجارهای تحمیل‌شده‌ی خانواده‌ی دگرجنس‌گرایانه گسترش دهد.

در واقع، با «سنت‌زدایی» جوامع در اواخر قرن بیستم، که بخشی از آن نتیجه‌ی جنبش‌های اجتماعی یادشده بود، ساختارهای بدیل خویشاوندی‌ای که این جنبش‌ها ترویج می‌کردند، به تدریج وارد زندگی کسانی شدند که لزوماً خود را رادیکال نمی‌دانستند. در پژوهشی تجربی که ساشا روزنیل^۳ جامعه‌شناس همراه با شلی باجن^۴ در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰ انجام داد، دریافتند که در بخش‌های مختلفی از بریتانیا، اغلب این دوستان، و نه اعضای خانواده یا شرکای عاطفی، هستند که نقش مراقبت‌کننده‌ی اصلی را ایفا می‌کردند. دوستان با هم زندگی می‌کردند، از فرزندان یکدیگر نگهداری می‌کردند، و حتی در دوران بیماری و احتضار کنار هم می‌ماندند و از یکدیگر مراقبت می‌کردند. مساله این بود، و هنوز هم هست، که دولت این نوع روابط دوستی را به اندازه‌ی کافی به رسمیت نمی‌شناسد و در نتیجه، نه اختیارات لازم برای تصمیم‌گیری را در اختیار آن‌ها می‌گذارد و نه منابع لازم برای مراقبت شایسته را فراهم می‌کند، و همین مساله امنیت این روابط را در بلندمدت تضعیف می‌کند. روزنیل در پایان این مطالعه که کاملاً هم‌راستا با روح این مانیفست است، این نکته را مطرح می‌کند که «دوست» به راحتی می‌تواند جایگزین «مادر» به عنوان چهره‌ی نمادین مراقبت در تخیل جمعی ما شود و «شبکه‌ها و جریان‌های نزدیکی عاطفی و مراقبت» باید جای خانواده را به عنوان واحد اصلی روابط انسانی بگیرند (۳).

^۲Families of choice

Sasha Roseneil^۳

Shelley Budgeon^۴

بی‌تردید، بحران ایدز در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، که هنوز هم در میان سیاهان آمریکایی و در بخش‌های وسیعی از قاره‌ی آفریقا ادامه دارد، یکی از روشن‌ترین نمودهای شکست نئولیبرالیسم و ساختار خویشاوندی دگرجنس‌گرای پدرسالار در فراهم‌کردن زیرساخت‌های کافی برای مراقبت است. بازار، توانایی پاسخ‌گویی به سرعت و وسعت شیوع ویروس ایدز/HIV در سال‌های نخست این همه‌گیری را نداشت. مردان همجنس‌گرا و زنان ترنس، دو گروه عمده‌ای که در آن دوران به شدت آسیب دیدند، اغلب حتی از سوی خانواده‌های بیولوژیکی خود نیز حمایت نشدند.

با الهام از مدل‌های اجتماع‌محور «پلنگ‌های سیاه»^۵ و ابتکارهای حوزه سلامت در جنبش‌های فمینیستی و آزادی همجنس‌گرایان در دهه ۱۹۷۰، سازمان‌های اجتماعی گوناگونی در اندازه‌ها و گرایش‌های سیاسی مختلفی شکل گرفتند تا خلاءهای موجود در مراقبت را پر کنند. در ایالات متحده و بریتانیا، گروه‌هایی مانند ACT UP، Gay Men Fighting AIDS، Buddies، و Terrence Higgins Trust، مردان همجنس‌گرا، زنان لزبین، فمینیست‌های موج دوم، و افراد رنگین‌پوست را گرد هم آوردند تا از دولت، شرکت‌های دارویی بزرگ، و جامعه عمومی بخواهند به وضعیت جمعیت‌های حاشیه‌نشینی که در حال نابودی بر اثر این بیماری بودند، توجه کرده و نسبت به آن‌ها احساس مسئولیت کنند. این گروه‌ها همچنین اقداماتی را برای ارائه‌ی مراقبت مستقیم به این افراد سازماندهی کردند. ابعاد بحران به‌گونه‌ای بود که این تلاش‌های از پایین به بالا تنها می‌توانستند موفقیتی نسبی داشته باشند. با این حال، آن‌ها الگویی مهم از مراقبت از دیگران ارائه دادند و تصویری ملموس از آن‌چه می‌تواند «خویشاوندی مبتنی بر مراقبت» باشد، به نمایش گذاشتند. شاید بتوان این نوع شبکه‌ی مراقبتی را «بیگانگانی شبیه من»^۶ نامید: شکل‌هایی از مراقبت از سوی افراد بیگانه که زندگی‌شان شباهت‌های بسیاری با زندگی ما دارد.

مراقبت از «بیگانگانی شبیه من» در روزگار دیجیتال، رنگ و بوی تازه و شگفت‌انگیزی به خود گرفته است. پل بیرون^۷، جامعه‌شناس حوزه دیجیتال، شکل‌هایی از مراقبت را مورد بررسی قرار داده که در میان افراد ترنس در پلتفرم تامبلر^۸ شکل گرفته‌اند. با وجود پیشرفت‌هایی که جنبش‌های LGBT+ در پنجاه سال گذشته داشته‌اند، افراد ترنس همچنان از به‌حاشیه‌رانده‌شده‌ترین گروه‌های اجتماعی به شمار می‌آیند. آن‌ها بیش از دیگران در معرض خشونت‌اند، نرخ خودکشی بالاتری دارند، و دسترسی‌شان به منابع مراقبتی به شدت محدود است. پژوهش بیرون نشان داد که تامبلر به فضایی ایده‌آل برای این جامعه بدل شده تا بتوانند گرد هم آیند و از یکدیگر مراقبت کنند (۴). برخلاف بسیاری از پلتفرم‌های دیگر، تامبلر کاربران را ملزم نمی‌کند که هویت خود را در پروفایل‌شان آشکار کنند، و این امکان را فراهم می‌سازد که افراد به‌صورت ناشناس در آن فعالیت داشته باشند. این ویژگی برای گروهی که ممکن است هنوز در مسیر شناخت هویت جنسیتی خود باشند، یا بیان این هویت در ملاء عام برایشان خطر جانی داشته باشد، حیاتی است. در نتیجه، تامبلر به فضایی تبدیل شده که در آن افراد ترنس از سراسر جهان می‌توانند اطلاعات، راهنمایی‌ها، و حمایت‌های عاطفی خود را با یکدیگر به اشتراک بگذارند. این فضا، مکانی برای سازماندهی، تعلق، و مراقبت فراهم ساخته است.

این پدیده، ما را به تامل درباره‌ی جایگاه مهم فناوری دیجیتال در ارتباط با مراقبت وامی‌دارد (فراتر از مدل‌های استثماری‌ای مانند care.com که صرفاً تلاش می‌کنند کارگران پلتفرمی مراقبت را با افراد نیازمند مراقبت پیوند دهند و از آن سود ببرند)؛ چرا که این فضاها، می‌توانند بستری برای مراقبت از افرادی باشند که نه آن‌ها را می‌شناسیم و نه حتی می‌توانیم آن‌ها را ببینیم.

Black Panthers^۵
Strangers like me^۶
Paul Byron^۷
Tumblr^۸

مراقبت در دل تفاوت‌ها

هرچند ساختارهای بدیل خویشاوندی که به آن‌ها اشاره کردیم به ما کمک می‌کنند تا مراقبت را فراتر از خانواده‌ی هسته‌ای تصور کنیم، اما این الگوها عمدتاً بر پایه‌ی مراقبت عملی و ملموس «مراقبت از»^۹ شکل گرفته‌اند و بر نوعی هم‌سانی یا شباهت تکیه دارند، حتی اگر این شباهت حاصل تجربه‌ی مشترک بیماری یا جهان‌بینی‌ای مشابه باشد. با این حال، چالش بزرگ‌تر در تصور شکل‌های نوین مراقبت، پرداختن به مفهوم مراقبت در دل تفاوت‌هاست، تفاوت‌هایی که در زمان‌ها و مکان‌های مختلف به شیوه‌های گوناگون ساخته و معنا می‌شوند.

در کنار دیگر نظریه‌پردازان وابستگی متقابل سوژه‌ها، فیلسوف امانوئل لویناس^{۱۰} بر این باور بود که «خود» تنها از خلال رابطه با «دیگری» است که شکل می‌گیرد، در نتیجه ما از نظر اخلاقی موظف به مراقبت از دیگری هستیم. با تکیه بر این ایده و نیز سنت‌های مهمان‌نوازی، فیلسوف فرانسوی ژاک دریدا^{۱۱} نوعی اخلاق مبتنی بر «مهمان‌نوازی نامحدود» نسبت به «بیگانه» را پیشنهاد کرده است. پژواک‌هایی از این الگوی دریدایی مهمان‌نوازی را می‌توان در مکان‌هایی غیرمنتظره یافت، از جمله در مراکز استقبال خودجوشی که در واکنش به بحران پناهجویی اروپا شکل گرفتند. برای مثال، در سیتی‌پلازا، هتلی در مرکز آتن که از آوریل ۲۰۱۶ تا ژوئیه ۲۰۱۹ به تصرف درآمده بود، کنش‌گران و ساکنان تاکید می‌کردند که این پروژه صرفاً به «مراقبت» از ۴۰۰ پناهجوی ساکن محدود نشده بود، بلکه سیتی‌پلازا اغلب به‌عنوان «خانواده‌ای بدیل» توصیف می‌شد که می‌کوشید فضایی چون «خانه» را برای گروهی پویا از پناهجویان، عمدتاً سوری (و نیز ایتالیایی، غنایی، ایرانی، سومالیایی) و بسیاری از اروپایی‌های یاری‌گر فراهم آورد.

گسترش مفهوم خویشاوندی مبتنی بر مراقبت، شاید تا مرزهای نهایی آن، در مراقبتی نمود یابد که پزشکان نظامی به سربازان زخمی دشمن در میدان نبرد ارائه می‌دهند. به یک معنا، شاید هیچ چالشی بزرگ‌تر از این برای تخیل مراقبتی ما از رسیدگی به کسانی که هدفشان کشتن «افرادی مثل ما» است، وجود نداشته باشد. با این حال این کنش مراقبتی در سوگند بقراط، همچنین در حقوق بین‌الملل، و در چارچوب‌های اخلاقی بسیاری از ادیان بزرگ جهان به رسمیت شناخته شده است. این نمونه نشان می‌دهد که برای یافتن نمونه‌های متنوع و موجود مراقبت لازم نیست از جریان‌های اصلی چندان فاصله بگیریم، نمونه‌هایی که ما را وامی‌دارند درباره‌ی معنای گسترده‌تر مراقبت، فراتر از شکل‌های تقلیل‌یافته و محدود امروز، تأمل کنیم.

خویشاوندی در رابطه با «غیرانسان‌ها»، یعنی حیوانات و محیط‌زیست، چه معنایی دارد؟ نیک استس^{۱۲}، مورخ، در پژوهش خود درباره‌ی سیاست‌های مربوط به استندینگ راک^{۱۳}، به این پرسش می‌پردازد و بیان می‌کند که در برداشت بومیان آمریکا از خویشاوندی، نوعی فراگیری و گشودگی وجود دارد که «از مرزهای انسانی فراتر می‌رود». در این نگاه، خویشاوندی صرفاً به پیوند خونی یا خانوادگی محدود نمی‌شود، بلکه زمین، آب، و حیوانات را نیز در بر می‌گیرد که معیشت ما به آن‌ها وابسته است. برای «محافظان آب» در استندینگ راک، مقاومت در برابر خط لوله‌ی داکوتا^{۱۴} دقیقاً به معنای حفاظت از یکی از خویشاوندانشان بود: مِنی‌سوسه^{۱۵} (رودخانه‌ی میسوری). افزون بر این، خویشاوندی نزد مردم داکوتا یک فرایند است: «خویشاوند ساختن یعنی تبدیل کردن انسان‌ها به آشنایانی که بتوان با آن‌ها رابطه برقرار کرد» (۵). این برداشت از خویشاوندی ریشه در باورهای بومی دارد که بر پرورش روابط عادلانه با خویشاوندان انسانی و

Care for^۹

Emmanuel Levinas^{۱۰}

Jacques Derrida^{۱۱}

Nick Estes^{۱۲}

Standing Rock^{۱۳}

Dakota^{۱۴}

Mni Sose^{۱۵}

غیرانسانی، و با زمین تاکید دارند. چنین روابطی، بنیادهای یک سیاست مبتنی بر مراقبت را، از صمیمی‌ترین خویشاوندی‌ها تا مقیاس سیاره‌ای، شکل می‌دهند.

مراقبت گشوده

ما مراقبت را در مقیاس خویشاوندی بررسی کردیم، زیرا این شکل از مراقبت در چارچوب‌های کنونی، اغلب ناکافی، ناپایدار، و ناعادلانه است. اگر قرار است مراقبت به بنیان جامعه‌ای بهتر و جهانی‌تری تبدیل شود، باید سلسله‌مراتب‌های موجود در مراقبت را به‌سوی نوعی برابری رادیکال دگرگون کنیم. همه‌ی اشکال مراقبت، میان همه‌ی گونه‌های انسانی و غیرانسانی، باید بسته به نیاز یا پایداری‌شان، به‌شکلی برابر ارزش‌گذاری گردند، به‌رسمیت شناخته شوند، و پشتیبانی گردند. این همان چیزی است که ما آن را اخلاق «مراقبت گشوده» می‌نامیم.

ما این اخلاق «مراقبت گشوده» را بر پایه‌ی نظریه‌های فعالان مبارزه با ایدز در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بنا کردیم، به‌ویژه مقاله‌ای از داگلاس کریمپ^{۱۶}، پژوهش‌گر و کنش‌گر گروه ACT UP، با عنوان «چگونه در یک همه‌گیری، روابط جنسی گشوده داشته باشیم». این مقاله پاسخی بود به دیدگاهی که نه فقط در رسانه‌ها، بلکه حتی از سوی برخی رهبران جامعه‌ی همجنس‌گرایان مطرح می‌شد: این‌که یکی از ریشه‌های همه‌گیری ایدز را باید در بی‌قاعدگی و گشودگی جنسی مردان همجنس‌گرا جست‌وجو کرد. کریمپ در مقابل این ادعا نوشت که آن‌چه از آن به‌عنوان «روابط جنسی بی‌قاعده و گشوده» در فرهنگ جنسی پسا-استون‌وال^{۱۷} یاد می‌شود، در واقع به این معنا بود که مردان همجنس‌گرا شکل‌های «تجربی» روابط جنسی را گسترش دادند؛ رابطه‌ای فراتر از سکس دخولی که یکی از مسیرهای رایج انتقال HIV به‌شمار می‌رفت.

او می‌نویسد: «برخی از رهبران همجنس‌گرا اصرار دارند که بی‌قاعدگی و گشودگی جنسی ما، نابودمان خواهد کرد، در حالی‌که واقعیت این است که همین بی‌قاعدگی و گشودگی ما را نجات خواهد داد» (۶). کریمپ در اینجا از واژه‌ی «بی‌قاعدگی و گشودگی» نه در معنای «گذرا و سطحی»، بلکه در معنای «تجربه و تکرار» شیوه‌های پیوندهای عاطفی و مراقبت متقابل میان مردان همجنس‌گرا استفاده کرده است. همین صمیمیت‌های تجربی، پایه‌گذار کمپین‌های «رابطه‌ی جنسی ایمن» شدند؛ کمپین‌هایی که توسط گروه‌هایی چون ACT UP شکل گرفتند و جان افراد بسیاری را نجات دادند.

به همین سبب، ما نیز باید به شکلی گشوده مراقبت کنیم. منظور ما از «مراقبت گشوده»، مراقبتی سطحی یا بی‌تفاوت نیست. در واقع این مراقبت در نظام سرمایه‌داری نتولیرال است که سطحی و بی‌تفاوت است و پیامدهایی فاجعه‌بار به بار می‌آورد. برای ما، «مراقبت گشوده» نوعی اخلاق است که دامنه‌اش را از نزدیک‌ترین پیوندها تا دورترین روابط گسترش می‌دهد تا شکل‌های مراقبت را بازتعریف کند. این یعنی مراقبتی گسترده‌تر، و در عین حال تجربه‌گرایانه‌تر نسبت به معیارهای متعارف امروزی. ما برای مدت زیادی نیازهای مراقبتی خود را بیش از حد به «بازار» و «خانواده» سپرده‌ایم. اکنون وقت آن است که مفهوم گسترده‌تری از مراقبت را شکل دهیم.

«گشوده‌بودن» همچنین به معنای «فراگیر بودن» یا «دوری از تبعیض» می‌باشد، و ما بر این باوریم که در مراقبت‌ورزی نباید میان افراد، تفاوت یا تبعیضی قائل شد. با الهام از شکل‌های تاریخی مراقبت‌های «بدیل» و «جایگزین»، باید تخیل‌مان را درباره‌ی مراقبت بیش از پیش گسترش دهیم: هر کسی می‌تواند بالقوه از هر کسی مراقبت کند، به او اهمیت دهد، یا با او در فرایند مراقبت مشارکت داشته باشد.

Douglas Crimp^{۱۶}
post-Stonewall^{۱۷}

دولتی که مراقبت را در مرکز قرار می‌دهد، با به رسمیت شناختن این امکان، باید حمایت‌های قانونی، اجتماعی، و فرهنگی، و همچنین منابع لازم را برای مراقبت‌کننده و مراقبت‌شونده فراهم آورد. این کار، توانایی ما را در پرورش رویکردی مراقبتی نسبت به دیگری، چه دور و چه نزدیک، افزایش می‌دهد.

مساله‌ی منابع در این‌جا حیاتی است. اگر از زاویه‌ای دیگر به مفهوم «مراقبت گشوده» نگاه کنیم، می‌بینیم که کاهش بودجه و تضعیف ساختارهای مراقبتی در نظام نئولیبرالی، تخیلات مراقبتی‌ای آمیخته به بیگانه‌هراسی و خودی‌محوری را شکل داده‌اند، یعنی مراقبت فقط از «خودی‌ها». اما در نقطه‌ی مقابل، تامین منابع، زمان، و نیروی کار کافی می‌تواند حس امنیتی ایجاد کند که در آن افراد بتوانند همان‌قدر که از نزدیکان‌شان مراقبت می‌کنند، از غریبه‌ها نیز مراقبت کنند، به آن‌ها اهمیت دهند، و در فرآیند مراقبت با آنان شریک شوند.

البته، «مراقبت گشوده» به این معنا نیست که صرفاً به‌شکلی گذرا از افراد غریبه و بیگانگان مراقبت کنیم، یا آن‌ها تنها برای مدتی کوتاه از ما مراقبت کنند. بلکه این مفهوم بر این باور استوار است که مراقبت می‌تواند از سوی افرادی با انواع گوناگون پیوندهای خویشاوندی یا اجتماعی با ما صورت گیرد. گاهی اوقات، بهترین مراقبت را افراد غریبه و بیگانگان انجام می‌دهند، یا حتی فقط آن‌ها قادرند چنین مراقبتی را ارائه دهند. به گروه‌های کمک متقابلی نگاه کنید که در دوران همه‌گیری کووید-۱۹ شکل گرفتند. اگر مراقبت‌های افراد ناشناسی نبود که با به‌خطر انداختن سلامت خود، کالاها و داروهای ضروری را به دست افراد می‌رساندند، وضعیت آن همه افراد آسیب‌پذیر و منزوی چه می‌شد؟ البته اگر نظام سلامت عمومی بریتانیا^{۱۸} در پی یک دهه ریاضت اقتصادی تحمیل‌شده از سوی حزب محافظه‌کار تا این اندازه تضعیف نشده بود، شاید دولت می‌توانست این مراقبت‌ها را خودش، بدون نیاز به داوطلبان خودسازمان‌یافته، ارائه دهد. یا شاید دولتی با رویکردی مراقبتی‌تر، سازوکارهایی برای تامین مالی و پشتیبانی از این داوطلبان فراهم می‌کرد.

در چشم‌انداز ما، همه‌ی اشکال مراقبت باید به‌درستی تامین منابع شده و به‌شیوه‌ای دموکراتیک سازمان یابند، نه آن‌که به نیروی کار رایگان افراد غریبه واگذار شوند. و البته، وقتی منابع کافی برای مراقبت از یک غریبه یا توسط یک غریبه فراهم باشد، آن غریبه به‌مرور تبدیل به فردی آشنا می‌شود، و پیوندهای مراقبت گشوده، استوارتر و ماندگارتر می‌گردند.

مراقبت گشوده همچنین باید به این نکته اذعان کند که تاریخ، فرهنگ، و عادت، برخی اشکال مراقبت را محتمل‌تر و رایج‌تر از دیگران می‌کنند، از جمله مراقبت توسط والدین، و بنابراین، لازم است که زمان، منابع، و زیرساخت‌های بیشتری برای پشتیبانی از این اشکال مراقبت توسط دولت و جامعه فراهم شود (چنان‌که در ادامه نیز به آن خواهیم پرداخت). اما هیچ چیز تغییرناپذیر نیست. گاهی یک مادر به دلایل گوناگون نمی‌تواند یا نمی‌خواهد به‌طور کامل از فرزندش مراقبت کند، و در چنین مواردی، مراقبت گشوده به معنای گسترش انواع مختلفی از مراقبت است که هم برای کودک و هم برای مادر در دسترس باشد (چرا که خود مادر نیز نیاز به مراقبت دارد). مراقبت گشوده بر این باور است که همه‌ی زنان نه می‌خواهند و نه باید لزوماً مادر شوند، و این‌که مراقبت از کودکانی که فرزند ما نیستند، مراقبت از جامعه، و مراقبت از محیط‌زیست، همگی وظایف ارزشمندی‌اند که باید به‌درستی قدر دانسته شده و از نظر منابع حمایت و تامین شوند.

مراقبت گشوده تأکید می‌کند که مراقبت از مهاجران و پناهجویان باید به همان اندازه اهمیت داشته باشد که جامعه برای مراقبت از «خودی‌ها» اهمیت قائل است. این نگاه ما را فرامی‌خواند که سرنوشت کودکانی را که در مرز آمریکا از خانواده‌هایشان جدا شده‌اند و در اردوگاه‌های بازداشت نگهداری می‌شوند، به‌اندازه‌ی فرزندان خود مهم بدانیم و نسبت به آن‌ها احساس مسئولیت کنیم. این دیدگاه بر این اصل استوار است که مراقبت‌کردن تنها محدود به مادران یا زنان نیست و همه‌ی ما توانایی این کار را داریم و زندگی ما زمانی غنی‌تر و معنادارتر می‌شود که از یکدیگر مراقبت کنیم و مراقبت دریافت کنیم، به‌ویژه زمانی که این کار را با مشارکت یکدیگر انجام دهیم. هیچ

انسان، یا حتی موجود غیرانسانی‌ای وجود ندارد که این اصل درباره‌اش صدق نکند.

برای تشویق به مراقبت گشوده، باید نهادهایی ایجاد کرد که هم ظرفیت کافی داشته باشند و هم به اندازه‌ی لازم انعطاف‌پذیر باشند تا بتوانند شکل‌های متنوع‌تر مراقبت را در سطح خویشاوندی به رسمیت بشناسند و برای آن‌ها منابع فراهم کنند. اما مراقبت گشوده نباید به خانواده محدود بماند، بلکه باید در تمامی سطوح زندگی اجتماعی جریان یابد: از جامعه و بازار گرفته تا دولت‌ها و حتی روابط فراملی ما با زیست‌های انسانی و غیرانسانی. از این منظر، این مفهوم با آن‌چه در فصل مقدمه از آن با عنوان «مراقبت همگانی» یاد کردیم، در پیوند است. در فصل بعد، به بررسی این مطلب می‌پردازیم که چگونه می‌توان مراقبت همگانی و مراقبت گشوده را در سطح جامعه محقق ساخت.

فصل ۳

جوامع مبتنی بر مراقبت

در چند دهه‌ی گذشته، بسیاری از ما تجربه‌ی زیستن در نظامی اجتماعی را داشته‌ایم که تنهایی سازمان‌یافته را با شتابی فزاینده بازتولید کرده است. به ما آموخته‌اند که «خود» را همچون سوژه‌هایی بیش‌ازحد فردگرا و رقابت‌جو احساس کنیم و پیش از هر چیز، فقط به فکر خودمان باشیم. اما برای آن‌که بتوانیم واقعا شکوفا شویم، به جوامعی نیاز داریم که بر پایه‌ی مراقبت شکل گرفته باشند. به محیط‌های محلی نیاز داریم که در آن‌ها بتوانیم رشد کنیم، از یکدیگر حمایت کنیم، و شبکه‌هایی از تعلق و همبستگی ایجاد کنیم. ما به شرایطی نیاز داریم که امکان کنش جمعی را برای ساختن جوامعی فراهم کند که هم توانمندی‌های مان را تقویت کنند و هم از وابستگی‌های متقابل مان پشتیبانی کنند.

مسائل مربوط به مراقبت، تنها به روابط بسیار نزدیک و صمیمی مانند خانواده و خویشاوندی محدود نمی‌شوند، بلکه در محیط‌هایی که در آن‌ها زندگی می‌کنیم و در آن‌ها رفت‌وآمد داریم نیز شکل می‌گیرند: در جوامع محلی، محله‌ها، کتابخانه‌ها، مدارس و پارک‌ها، در شبکه‌های اجتماعی مان، و در گروه‌هایی که به آن‌ها تعلق داریم. اما چگونه می‌توان جوامعی مبتنی بر مراقبت ساخت که زندگی ما را بهتر، شادتر، و حتی در برخی موارد، ممکن سازند؟ چه زیرساخت‌هایی برای شکل‌گیری جوامعی لازم است که در آن‌ها افراد از یکدیگر مراقبت می‌کنند؟

ما بر این باوریم که شکل‌گیری جوامع مبتنی بر مراقبت بر چهار ویژگی اصلی استوار است: حمایت متقابل، فضاهای عمومی، منابع مشترک، و دموکراسی محلی. نخست، جوامعی که بر پایه‌ی مراقبت بنا شده‌اند، طیفی گسترده از حمایت‌های متقابل را برای اعضای خود فراهم می‌کنند، از روابط ساده‌ی همسایگی گرفته تا، برای مثال، گروه‌های همیاری دوران کرونا. همان‌طور که در فصل پیش نشان دادیم، چنین حمایت‌هایی اغلب به شکل خودجوش و از پایین به بالا شکل می‌گیرند، اما برای پایداری و استمرار، به پشتیبانی ساختاری نیاز دارند. دوم، جوامع مبتنی بر مراقبت به فضاهای عمومی نیاز دارند: فضاهایی که به صورت مشترک در اختیار همه باشند، در مالکیت جمعی قرار گیرند، و تحت سلطه‌ی منافع خصوصی درنیایند (۱). گسترش فضاهای عمومی یعنی مقابله با اجبار نئولیبرالی به خصوصی‌سازی همه چیز. سوم، جوامعی که مراقبت را در اولویت قرار می‌دهند، به جای انباشت منابع در دستان اقلیتی یا تولید و مصرف اشیای یک‌بار مصرف و بی‌دوام، بر اشتراک‌گذاری منابع میان مردم تأکید دارند، چه منابع مادی مانند ابزار، چه منابع غیرمادی مانند اطلاعات آنلاین. چهارم، جوامع مراقبتی باید دموکراتیک باشند. آن‌ها باید مشارکت و حکمرانی محلی را از طریق شهرداری‌گرایی رادیکال و تعاونی‌ها

گسترش دهند و بخش عمومی را با گسترش و «درون‌سپاری» خدمات مراقبتی و رفاهی بازسازی کنند، به جای آن‌که این خدمات را در قالب خصوصی‌سازی واگذار کنند. ما با اشاره به نمونه‌هایی ملموس، در گذشته و در حال، نشان می‌دهیم که این ویژگی‌ها چگونه قابل تحقق‌اند. ساختن جوامع مبتنی بر مراقبت، نیازمند تقویت، تنوع‌بخشی، و تکثیر این چهار ویژگی است، ویژگی‌هایی که در کنار هم، چیزی را شکل می‌دهند که ما آن را «زیرساخت اشتراکی»^۱ در سطح جامعه می‌نامیم.

حمایت متقابل

جوامعی که بر پایه‌ی ارائه و دریافت مراقبت شکل گرفته‌اند، اشکال گوناگونی از حمایت متقابل را میان اعضای خود فراهم می‌کنند. این موضوع به روشنی در مفهوم «همسایگی خوب» دیده می‌شود: مراقبت و همراهی با کسانی که در نزدیکی ما زندگی می‌کنند. این حمایت‌ها می‌تواند شامل سر زدن به همسایه‌ی بیمار، انجام کارهای روزمره، نگه‌داشتن کلید یدکی، آب دادن به گل‌ها، یا غذا دادن به حیوانات خانگی‌شان باشد. «همسایگی» یکی از اشکال نیرومند، رایج و غیررسمی مراقبت محلی و متقابل است. نمونه‌ی روشن این نوع مراقبت را می‌توان در شکل‌گیری گروه‌های محلی کمک متقابل در اروپا و دیگر نقاط جهان در دوران همه‌گیری کووید-۱۹ دید؛ جایی که شبکه‌های همسایگی گسترش یافتند و آن‌چه را ما «مراقبت گشوده» می‌نامیم، به عمل درآوردند (۲). مراقبت از طیف گسترده‌ای از افراد از طریق ارائه‌ی حمایت‌هایی فراتر از شبکه‌های خویشاوندی نزدیک، یکی از ویژگی‌های اصلی جامعه‌ی مبتنی بر مراقبت است.

در عین حال، شکل‌های محلی و همسایگی حمایت متقابل این ظرفیت را دارند که به برابرتر شدن جوامع کمک کنند، یا دست‌کم از شدت نابرابری و بی‌عدالتی بکاهند. برای نمونه، بسیاری از گروه‌های غیررسمی مراقبت جمعی از کودکان که در دهه‌ی ۱۹۷۰ در چارچوب جنبش‌های بخش زنان در کشورهای غربی شکل گرفتند، این امکان را برای زنان فراهم کردند تا بخشی از زمان خود را صرف اموری جز نگهداری از کودکان کنند و در نتیجه بتوانند در کنار مردان نقش فعال‌تری در عرصه‌ی عمومی ایفا کنند (۳).

برای گسترش این شکل‌های محلی از حمایت و کنش متقابل به سطحی فراگیرتر و پایدارتر، نیاز است که نهادهای شوند و از پشتیبانی ساختاری بهره‌مند شوند. مراقبت از کودک بار دیگر نمونه‌ی خوبی است: بسیاری از مهدکودک‌های غیررسمی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ شکل گرفته بودند، بعدها به مراکز دائمی نگهداری کودک تبدیل شدند. نمونه‌ی مهم دیگری از رسمی‌شدن حمایت متقابل، تعاونی‌های اجتماعی‌اند، اشکالی از ارائه‌ی خدمات با مالکیت جمعی که دارایی‌ها و منابع خود را با اعضا به اشتراک می‌گذارند. این تعاونی‌ها در حوزه‌های گوناگون، از مسکن گرفته تا غذا، و در دوره‌ها و کشورهای مختلف به وجود آمده‌اند. از جمله می‌توان به «پیشگامان راجدیل»^۲ در شمال انگلستان در میانه‌ی قرن نوزدهم اشاره کرد: گروهی از پیشه‌وران که با همکاری یکدیگر کالاهایی را با قیمت تمام‌شده عرضه می‌کردند، کاری که در بستر انقلاب صنعتی به‌تنهایی از عهده‌اش برنمی‌آمدند.

بازتاب این تجربه را می‌توان امروز در «اتحادیه‌های اعتباری تعاونی» در ایالات متحده و دیگر نقاط دید: نهادهایی که به مردم امکان پس‌انداز و دریافت وام می‌دهند، در حالی که سود آن به جامعه‌ی محلی بازگردانده می‌شود، نه به جیب ثروتمندان. نمونه‌ی دیگر، فدراسیون تعاونی‌های موندراگون^۳ در منطقه‌ی باسک اسپانیا است که در دهه‌ی ۱۹۵۰ به‌عنوان پاسخی جمعی به رژیم فاشیستی ژنرال فرانکو شکل گرفت. همچنین می‌توان به «انجمن کمک پزشکی کارگران تردیگار»^۴ در ولز اشاره کرد که منابع مالی جامعه را گرد هم آورد تا برای همه

^۱ Sharing infrastructure

^۲ Rochdale Pioneers

^۳ Mondragon

^۴ Tredegar Workmen's Medical Aid Society

خدمات درمانی فراهم کند، مدلی که بعدها در مقیاسی گسترده‌تر الهام‌بخش شکل‌گیری «نظام سلامت ملی بریتانیا»^۵ شد. اگرچه اغلب قدرت و محبوبیت تاریخی مدل تعاونی‌ها دست‌کم گرفته می‌شود، اما این الگو نه تنها نمونه‌ای مؤثر از حمایت متقابل در جوامع است، بلکه همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، یکی از پایه‌های حیاتی برای ساختن اقتصادهای مبتنی بر مراقبت به‌شمار می‌رود.

در نتیجه، جوامع مبتنی بر مراقبت باید زمینه را برای شکل‌گیری و گسترش انواع مختلفی از حمایت‌های متقابل فراهم کنند. برخی از این شیوه‌ها ناگزیر به صورت غیررسمی باقی می‌مانند. اما آن دسته از حمایت‌هایی که به طور مستقیم بر برابری اجتماعی، کیفیت زندگی، و سلامت عمومی تأثیر می‌گذارند، نیازمند پشتیبانی ساختاری‌اند، به‌ویژه از سوی دولت‌های محلی و ملی. همچنین، برای آن‌که این شکل‌های متقابل مراقبت بتوانند به خوبی رشد کنند و گسترش یابند، وجود فضای عمومی در جامعه ضروری است.

فضایی برای مراقبت

فضاهای عمومی نقش مهمی در شکل‌دادن به جوامع مراقبتی دارند، چرا که همگانی، برابر، و در دسترس همه هستند و می‌توانند زمینه‌ساز هم‌زیستی، پیوندهای متقابل، و شکل‌گیری زندگی جمعی شوند. ما باید فضاهای عمومی بیشتری خلق کنیم، بازپس بگیریم، و خواستار آن‌ها باشیم.

شورای کلان‌شهر لندن (GLC) در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ نمونه‌ای برجسته از این بود که چگونه یک شورای شهری می‌تواند فضاهای مشترکی برای ابتکارهای اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی فراهم کند. تلاش‌های این شورا برای گسترش و احیای زندگی فرهنگی دموکراتیک، به دلیل رویکرد رادیکال‌ش شهرت داشت: هم به دلیل اولویت‌دادن به گروه‌هایی که به شکل سنتی از سیاست‌های هنری بریتانیا به حاشیه رانده شده بودند (مانند زنان، افراد رنگین‌پوست، همجنس‌گرایان و افراد دارای معلولیت)، و هم به علت مردمی‌کردن رویدادهای فرهنگی. شورا بودجه‌ی یارانه‌ای مکان‌های متعلق به «فرهنگ عالی» سنتی، مانند اپرای سلطنتی را کاهش داد و به جای آن، منابع مالی را به هنرهای اجتماعی اختصاص داد. اقداماتش شامل حمایت از جشنواره‌های موسیقی رایگان بزرگ، یارانه به مراکز هنری محلی، رادیوهای اجتماعی، مجلات فمینیستی مانند Rib Spare و سازمان‌هایی چون Southall Black Sisters بود. بدین ترتیب، سیاست‌های GLC به دموکراتیک‌کردن فعالیت‌های فکری و فرهنگی در سراسر لندن کمک کرد (۴).

نکته‌ی مهم این‌که GLC با در دسترس قرار دادن فضاهای بزرگ خود، عرصه‌ی عمومی را گسترش داد. تا پیش از آن، مجموعه‌ی وسیع هنری لندن، یعنی Southbank Centre، فضایی گران‌قیمت و عمدتاً در اختیار طبقات بالا و متوسطِ روبه‌بالا بود. اما GLC با اجرای سیاست «ورود آزاد» در ساختمان شاخص خود، Royal Festival Hall، این وضعیت را دگرگون کرد. طبق این سیاست، همه‌ی افراد، چه با بلیط و چه بدون آن، می‌توانستند وارد ساختمان شوند و زمانی را در آن بگذرانند. امروزه این مکان هنوز یکی از معدود فضاهای عمومی سرپوشیده در پایتخت بریتانیاست که در کنار کتابخانه‌ها، کلیساها و موزه‌ها، امکان حضور بدون پرداخت هزینه را فراهم می‌کند، ویژگی‌ای که آن را به پناهگاهی برای بسیاری، به‌ویژه خانواده‌های دارای فرزند خردسال، تبدیل کرده است (۵). بنابراین، بازپس‌گیری و گسترش «مکان‌سازی عمومی»^۶ به ما این امکان را می‌دهد تا جوامعی مبتنی بر مراقبت بنا کنیم.

به‌همین‌سان، زیرساخت‌های معماری و محیطی ما نیز باید اولویت را به استفاده مشترک بدهند. بازآرایی فضاها می‌تواند به ترویج منطق‌های واقعاً جمع‌گرایانه، به جای منطق‌های فردگرایانه و گسسته، کمک کند و به همین ترتیب باعث بهبود سلامت ما و محیط‌زیست‌مان شود.

پارک‌های عمومی که باید حفظ و گسترش یابند، می‌توانند شامل فضاهایی برای کشت و کار جمعی، دسترسی به طبیعت، ورزش، و برخورد‌های روزمره با «دیگری» را برای مردم فراهم کنند. این مواجهه‌ها محدود به انسان نیستند. در بسیاری موارد، فضاهای سبز به باغچه‌های شخصی قطعه‌قطعه می‌شوند، و باغ‌هایی که کاملاً حصارکشی و محصور شده‌اند امکان حرکت جانوران را از بین می‌برند. در مقابل، باغ‌هایی که به‌طور کامل یا بخشی از آن با دیگران به اشتراک گذاشته می‌شوند، به ما این امکان را می‌دهند که از طریق مسیرهای پیاده‌روی یا فضاهای بازی جمعی، در فضا حرکت کنیم و با دیگران ارتباط برقرار کنیم؛ چنین فضاهایی زمینه‌ساز مراقبت اجتماعی و زندگی جمعی در همه‌ی سطوح می‌باشند.

این درهم‌تنیدگی در مورد بناها و محیط‌های ساخته‌شده توسط انسان نیز صادق است. ما به سیاست‌هایی نیاز داریم که امکان مسکن تعاونی، زیست جمعی، و تعیین سقف اجاره را فراهم کنند و همچنین به معماران و برنامه‌ریزان خلاق که بتوانند شکل‌هایی از مراقبت‌های پیوندی و زیرساخت‌های اشتراکی را امکان‌پذیر سازند. این یعنی اولویت دادن به فضاهای سبز و حمل‌ونقل عمومی به‌جای خودرو و جاده، و فراهم‌کردن منابعی برای پرورش جوامع مبتنی بر مراقبت بر پایه‌ی مفهوم «دارایی‌های مشترک»: یعنی مالکیت و بهره‌برداری جمعی. به بیان دیگر، ما به «حق بر شهر»^۷ نیاز داریم؛ شعاری که برای بازپس‌گیری شهرها به‌عنوان فضاهایی مشارکتی و همگانی به‌کار می‌رود. این حق باید در همه‌جا، برای همه، و نه فقط در شهرها، بلکه در حومه‌ها و مناطق روستایی نیز گسترش یابد.

بنابراین، جوامع برای شکوفا شدن به مجموعه‌ای متنوع از فضاهای عمومی داخلی و بیرونی، آنلاین و آفلاین نیاز دارند؛ از جمله فضاهایی برای نیازهای خاص مثل خانه‌های سالمندان، تعاونی‌های مسکونی، باشگاه‌های جوانان، بیمارستان‌ها، مدارس و مهدکودک‌ها، و نیز فضاهای عمومی‌تر مانند پارک‌ها، مراکز اجتماعی، کتابخانه‌ها، گالری‌ها و استخرها. ساختن جوامع مبتنی بر مراقبت یعنی گسترش فضاهایی که عمومی، مشترک و تعاونی‌اند، نه فضاهایی که در خدمت سرمایه‌ی خصوصی طراحی یا تصاحب شده‌اند. این همان چیزی است که ما آن را «زیرساخت اشتراکی» می‌نامیم: مجموعه‌ای از حمایت‌های متقابل، فضاهای عمومی، و منابع اجتماعی که به‌طور جمعی به اشتراک گذاشته می‌شوند.

اشتراک وسایل و امکانات

کتابخانه‌های محلی همچنان از بهترین نمونه‌های فضاهای عمومی غیرکالایی و به‌اشتراک‌گذاری منابع محلی به شمار می‌روند. آن‌ها نه تنها امکان دسترسی گسترده به کتاب‌ها را فراهم می‌کنند، بلکه می‌توانند به‌عنوان مراکزی اجتماعی نیز عمل کنند: مکانی برای دسترسی به اینترنت، برگزاری نشست‌ها، یادگیری، و ارتباط میان افراد. نکته‌ی کلیدی درباره‌ی کتابخانه‌ها این است که در آن‌ها نیازی به خرید چندباره‌ی یک کالا و مشارکت در مصرف‌گرایی نیست، زیرا کتاب‌ها می‌توانند به‌صورت جمعی استفاده شوند. به‌اشتراک‌گذاری منابع مادی و غیرمادی، مسیریست به‌سوی پایداری زیست‌محیطی و همبستگی اجتماعی در جامعه. اما این فضاها برای آن‌که کارآمد، پایدار، و توسعه‌پذیر باشند، به زمان، زیرساخت، و پشتیبانی نیازمندند، برخلاف روند سال‌های اخیر که با کاهش شدید بودجه روبه‌رو بوده‌اند (۶). کتابخانه‌ها می‌توانند به‌عنوان فضاهایی تجربی برای اجتماعات در قرن بیست‌ویکم عمل کنند و فعالیت‌ها و منابع خلاقانه‌ای در اختیار جوامع محلی قرار دهند. اما آن‌ها باید نیروی انسانی با حقوق مشخص و کتاب‌های واقعی هم داشته باشند. ما علاوه بر فضاهای جمعی به منابعی که در آن‌ها به اشتراک گذاشته شوند نیز نیاز داریم.

مدل اجتماعی نیرومند کتابخانه‌های محلی شایسته‌ی آن است که بیشتر مورد توجه قرار بگیرد و توسعه یابد. اما می‌توانیم از کتاب فراتر

^۷ Right to the city

برویم و بر همان اساس، «کتابخانه‌های اشیاء» و دیگر اشکال بازگردش و استفاده‌ی دوباره را گسترش دهیم. در عصری که با بحران اقلیمی روبرو هستیم، خرید وسایلی که فقط چند بار در سال استفاده می‌شوند، از دریل‌های برقی و اسباب‌بازی‌های گران‌قیمت کودکان گرفته تا دستگاه‌های وافل‌پز، شکلی اسراف‌آمیز و ناپایدار از مصرف است. می‌توانیم با رد کردن نظام فاجعه‌بار سرمایه‌داری مبتنی بر «فرسودگی برنامه‌ریزی‌شده»، به سمت به‌اشتراک‌گذاری منابع درون جوامع حرکت کنیم. این کار نه تنها به کاهش انتشار کربن و صرفه‌جویی در هزینه‌ها کمک می‌کند، بلکه ظرفیت ما را برای مراقبت، نه فقط از موجودات زنده، بلکه از اشیای بی‌جان نیز پرورش می‌دهد.

چندین نمونه از «کتابخانه‌های اشیاء»^۸ هم‌اکنون در نقاط مختلف جهان فعال هستند. برای نمونه، در آتن، گروه‌های ضد‌مصرف‌گرایی مانند اسکروس^۹ بیش از ده سال است که فروشگاه‌های متروکه را اجاره و به‌صورت کاملاً داوطلبانه اداره می‌کنند و فضایی را فراهم کرده‌اند که در آن هر کسی می‌تواند لباس، کتاب، اسباب‌بازی، لوازم آشپزخانه، و سایر وسایل را قرض بگیرد، هدیه دهد، یا بردارد، و نیز به‌صورت رایگان در کارگاه‌های عملی «خودت انجام بده»^{۱۰} شرکت کند (۷). در ایالات‌متحده، چندین کتابخانه ابزار موفق وجود دارد که قدمت آن‌ها به دهه ۱۹۷۰ بازمی‌گردد؛ از جمله کتابخانه ابزار «بازسازی با هم»^{۱۱} در مرکز اوهایو و «کتابخانه ابزار انجمن محله فینی»^{۱۲} در سیاتل. همچنین در ایالت اورگن یک مرکز امانت ظروف و وسایل آشپزخانه وجود دارد. در برخی محله‌های لندن نیز نمونه‌هایی مانند کتابخانه اسباب‌بازی، مرکز محلی‌ای برای قرض دادن ابزارهایی همچون وسایل باغبانی، دستگاه پاپ‌کورن‌ساز و سایه‌بان، و نیز یک «انبار سیار اشتراک‌گذاری»^{۱۳} وجود دارد.

امروزه موج تازه‌ای از گرایش به سمت «کتابخانه‌های اشیاء»، بازارهای هدیه، تعویض لباس^{۱۴}، «بازیافت رایگان»^{۱۵}، پلتفرم‌های تعویض در شبکه‌های اجتماعی، نظام‌های ارزی جایگزین، و کارگاه‌های بازاستفاده پدید آمده که همگی نشانه‌ای از خلاقیت و قابلیت بالای جوامع محلی‌اند. ضروری است این گونه فعالیت‌ها به‌عنوان بخشی نهادینه‌شده از ساختار اجتماعی جوامع پذیرفته شوند و به «وضعیت عادی جدید» تبدیل شوند، نه آن‌که صرفاً به‌عنوان راه‌حلی پراکنده و موقتی باقی بمانند.

ما همچنین می‌توانیم منابع غیرمادی را با یکدیگر به اشتراک بگذاریم تا مهارت‌ها و دانش‌مان را جمعی‌سازی کنیم. یکی از این راه‌ها، استفاده‌ی خلاقانه از «بانک‌های زمان»^{۱۶} است؛ سامانه‌هایی که به افراد امکان می‌دهد زمانی را که صرف انجام کاری برای دیگری می‌کنند، با دریافت زمانی معادل از دیگری جبران کنند. نشست‌های اشتراک‌گذاری مهارت، همراه با سنت پربار باشگاه‌های محلی و کارگاه‌های «خودت انجام بده»، نیز از دیگر نمونه‌های این اشتراک منابع هستند.

همان‌طور که می‌توان منابع مادی را به اشتراک گذاشت، به دسترسی برابر به منابع آنلاین نیز نیاز داریم. این منابع باید از طریق زیرساخت‌های دیجیتالی‌ای پشتیبانی شوند که مالکیت آن‌ها به‌صورت جمعی باشد؛ یعنی به‌جای پلتفرم‌های مبتنی بر منطق سرمایه‌داری، باید به‌سوی پلتفرم‌های تعاونی‌محور حرکت کنیم (۸). همان‌گونه که بحران کرونا به‌روشنی نشان داد، و همان‌طور که حزب کارگر بریتانیا در بیانیه‌ی انتخاباتی ۲۰۲۰ خود پیشنهاد کرده بود، اینترنت پرسرعت باید به‌عنوان یک خدمت ضروری، به‌طور جمعی در اختیار همگان باشد. اشتراک منابع، امکان کار و زیست جمعی را فراهم می‌کند و عدم امکان دسترسی برابر، افراد را به حاشیه می‌راند و آن‌ها را

Libraries of things^۸Skoros^۹DIY^{۱۰}Rebuilding Together^{۱۱}Phinney Neighborhood Association tool libraries^{۱۲}Share Shed^{۱۳}Swishing^{۱۴}Freecycling^{۱۵}Time banks^{۱۶}

منزوی می‌کند. بنابراین، هرچند به‌وضوح برای اشتراک‌گذاری به وجود جامعه نیاز داریم، آن‌چه شاید کمتر روشن باشد این است که خود اشتراک‌گذاری نیز به ساختن جامعه کمک می‌کند.

جوامع مبتنی بر مراقب، جوامعی دموکراتیک‌اند

بنابراین، میان حمایت متقابل، فضاهای عمومی، به‌اشتراک‌گذاری منابع و زندگی اجتماعی، پیوندهایی عمیق و درهم‌تنیده وجود دارد. تقویت این حوزه‌ها، امکان‌پذیری و اهمیت اشکال محلی دموکراسی را آشکارتر می‌سازد. اما چگونه می‌توان این الگوها را به سطحی گسترده‌تر گسترش داد؟

یکی از نمونه‌های الهام‌بخش در سال‌های اخیر، شیوه‌ای است که شورای شهر پرستون در شمال غرب انگلستان برای مقابله با کاهش شدید بودجه‌اش با ترویج محلی‌گرایی و تعاونی‌های کارگری در پیش گرفت (۹). این شورا به‌جای آن‌که پول‌های عمومی را به شرکت‌های پیمان‌کاری واقع در صدها مایل دورتر بسپارد، اولویت را به سرمایه‌گذاری در ارائه‌دهندگان محلی و تعاونی‌های متعلق به کارگران داد. مدل بسیار موفق پرستون، بازتابی از «مدل کلیولند»^{۱۷} در ایالت اوهایو آمریکاست؛ مدلی که در آن دولت به‌طور فعال وارد عمل شد تا ظرفیت تعاونی‌های محلی را گسترش دهد. در دورانی که بسیاری از صاحبان کسب‌وکارهای نسل قدیم در آستانه‌ی بازنشستگی بودند، مدل کلیولند با ترکیبی از آموزش و حمایت مالی، آن‌ها را تشویق کرد تا شرکت‌های خود را به کارگران‌شان واگذار کنند (۱۰). این پروژه‌های جمعی به کارگران محلی قدرت و امکان مشارکت در تصمیم‌گیری درباره‌ی آینده‌ی جوامع‌شان را می‌دهند. چنین حمایت ساختاری از تقویت ثروت عمومی جامعه، کنترل بر تولید، و نیز مالکیت و حکمرانی دموکراتیک، بخشی اساسی از مراقبت از جامعه و به‌دست خود جامعه است.

هر دو مدل کلیولند و پرستون، مانند «همکاری جکسون»^{۱۸} در ایالات متحده و «بارسلونای همگانی»^{۱۹} در اسپانیا، نمونه‌هایی از آن چیزی هستند که «شهرداری‌گرایی نوین»^{۲۰} یا «بازشهری‌سازی»^{۲۱} نامیده می‌شود. شهرداری‌گرایی به معنای خودگردانی یک منطقه، شهر، یا ناحیه است. هرچند این رویکردها پیچیدگی‌های سیاسی خود را دارند، ویژگی اصلی شهرداری‌گرایی نوین این است که با نظام نئولیبرالی که منابع مالی عمومی را از جوامع محلی خارج کرده و به شرکت‌های چندملیتی دوردست اختصاص می‌دهد، قطع ارتباط می‌کند (۱۱).

شهرداری‌گرایی نوین با فعال‌سازی سازوکارهای «تولید ثروت اجتماعی»^{۲۲} در سطح محلی، تلاش می‌کند با بهره‌کشی ناشی از زنجیره‌های کالایی سرمایه‌داری جهانی مقابله کند. این رویکرد همچنین می‌تواند زمینه‌ساز آن چیزی باشد که کیر میلبرن^{۲۳} و برتی راسل^{۲۴} «مشارکت‌های عمومی-اشتراکی»^{۲۵} می‌نامند: همکاری میان نهادهای تعاونی، خدمات عمومی، و شهروندان محلی که در اداره‌ی این نهادها نقش فعال دارند (۱۲). در شکل چپ‌گرایانه و تعاونی‌اش، و نه در نسخه‌ی اقتدارگرایانه و راست‌گرای آن که توسط ویکتور اوربان^{۲۶} در مجارستان اجرا شد، شهرداری‌گرایی می‌تواند راهی برای ساختن جوامعی باشد که به‌صورت دموکراتیک از یکدیگر مراقبت می‌کنند. این همان

^{۱۷} Cleveland Model

^{۱۸} Co-operation Jackson

^{۱۹} Barcelona en Comú

^{۲۰} The new municipalism

^{۲۱} Remunicipalism

^{۲۲} Community wealth-building

^{۲۳} Keir Milburn

^{۲۴} Bertie Russell

^{۲۵} Public-commons partnerships

^{۲۶} Viktor Orbán

چیزیست که اما داوولینگ^{۲۷} «مراقبت شهری» می‌نامد؛ نقطه‌ی مقابل «وصله‌پینه‌های موقتی مراقبتی» که سرمایه‌داری به‌ظاهر دلسوز عرضه می‌کند (۱۳).

یکی از ابعاد مهم مراقبت دموکراتیک شهری، «درون‌سپاری» خدمات عمومی و بازگرداندن آن‌ها به نهادهای عمومی و محلی است. با بازگشت مشاغل به بخش عمومی، کارگران از امنیت شغلی، دستمزد کافی، مستمری، و مزایایی مانند مرخصی استعلاجی و مرخصی سالانه برخوردار می‌شوند. درون‌سپاری، به این معنا، شکلی از مراقبت از خودِ کارگران است که در عین حال، آن‌ها را در موقعیتی قرار می‌دهد که بهتر بتوانند از دیگران مراقبت کنند.

بحران کرونا شکست ساختار خصوصی‌سازی خانه‌های سالمندان را به روشنی آشکار کرد؛ ساختاری که در آن، به تعبیر پو اسکر^{۲۸}، «با دولت مثل دستگاه خودپرداز رفتار شد»، اما در عمل، هم کارکنان و هم ساکنان این خانه‌ها آسیب دیدند. هزاران نفر در خانه‌های سالمندان جان باختند، کارکنان بدون تجهیزات حفاظتی مناسب رها شدند، و از همه دردناک‌تر، بسیاری از سالمندان در روزهای آغازین همه‌گیری عملاً به حال خود رها شدند و مرگ بسیاری از آن‌ها حتی در آمار رسمی ثبت نشد. خانه‌های سالمندان باید به‌صورت غیرانتفاعی اداره شوند و تا حد امکان تحت مدیریت نهادهای محلی قرار داشته باشند. نمونه‌های موفق در این زمینه شامل بازگرداندن خانه‌های سالمندان به بخش عمومی در استان بریتیش کلمبیای کانادا، و نیز تعاونی مراقبت اجتماعی Buurtzorg در هلند هستند. این تعاونی با تمرکز بر نیازهای مددجویان کار می‌کند، از سوی کاربران و کارکنان بسیار تحسین شده است، و از همه مهم‌تر، با اولویت‌دادن به کیفیت و نیاز به‌جای سود، موجب صرفه‌جویی ۴۰ درصدی در هزینه‌های نظام سلامت ملی شده است (۱۴).

چنین پروژه‌های شهری در حال شکل‌دادن به بوم‌زیست‌های اجتماعی رادیکال و دموکراتیکی از مراقبت در سطح جامعه‌اند. شکل‌ها و شبکه‌های نهادی‌ای که واقعا توان تولید مراقبت را دارند، آن‌هایی که نه بر پایه‌ی سود خصوصی، بلکه بر مبنای شیوه‌های اجتماعی‌شده‌ی ارائه‌ی خدمات بنا شده‌اند؛ شیوه‌هایی که در آن‌ها کاربران در طراحی و تولید خدمات مشارکت دارند. فراهم‌کردن زیرساخت‌های لازم برای به‌اشتراک‌گذاری، واگذاری نقش پررنگ‌تر به جوامع محلی در برنامه‌ریزی برای محل زندگی و خدمات آن‌ها، و بازآفرینی رابطه‌ی میان دولت مرکزی و سطوح محلی برای تعمیق تصمیم‌گیری مشارکتی (یا «هم‌تولیدی»)، عناصر کلیدی در ساختن جوامعی‌اند که توان مراقبت دارند. مهم‌تر آن‌که این فرایند، در عین حال، گامی اساسی برای تعمیق دموکراسی است.

مراقبت اشتراکی

همان‌طور که نشان دادیم، جوامع محلی‌ای که در آن‌ها زندگی می‌کنیم باید بر پایه‌ی اشتیاق به رشد و شکوفایی متقابل بنا شوند. این یعنی توانمندسازی جوامع از طریق تامین منابع برای فضاها و عمومی، تسهیل هم‌پاری متقابل از راه شکل‌های سازمان‌یافته‌ی منابع جمعی مفید و ایجاد ظرفیت برای مشارکت معنادار در تصمیم‌گیری‌هایی که نحوه‌ی اداره‌ی جامعه را رقم می‌زنند. امکان مشارکت دموکراتیک باید در حوزه‌ها و فضاها گوناگونی گسترش یابد: از دولت‌های محلی و تشکل‌های سیاسی گرفته تا خدمات عمومی، مدارس، اتحادیه‌ها و مجامع محلی. این موضوعیست که در ادامه نیز به آن باز خواهیم گشت.

جوامع محلی البته ممکن است بیش از اندازه رمانتیزه شوند. همه‌ی ما نمونه‌هایی از «فقدان مراقبت» در بستر جامعه را سراغ داریم: از خانه‌های سالمندانی که شایسته‌ی چنین نامی نیستند گرفته، تا نوعی از پیوند اجتماعی منفی که بر بی‌اعتمادی و قربانی‌سازی استوارند.

^{۲۷} Emma Dowling

^{۲۸} Bev Skeggs

آینده‌ی مراقبت، گاه می‌تواند در خدمت پیشبرد اهداف کنترل‌گرایانه و ارتجاعی قرار گیرد. برای شفافیت باید گفت که منظور ما از «جوامع مبتنی بر مراقبت» به این معنی نیست که از اوقات فراغت مردم برای پر کردن خلاهای مراقبتی‌ای استفاده شود که نتولیرالیسم بر جای گذاشته است. بلکه منظور، پایان‌دادن به نتولیرالیسم است تا ظرفیت‌های مردم برای مراقبت گسترش یابد.

برای رسیدن به شکل‌هایی واقعا دموکراتیک، نیازمند گونه‌هایی از «مراقبت شهری» هستیم که به سوءاستفاده‌های شرکتی پایان دهند، تعاونی‌ها را پدید آورند، و به جای برون‌سپاری بر درون‌سپاری تکیه داشته باشند. در این صورت، به‌جای کنترل شرکتی بر جوامعی که بیش از پیش منزوی، فقیر، ناامن، و از هم‌گسیخته شده‌اند، می‌توانیم جوامعی مشارکتی بنا کنیم: جوامعی که با مشارکت همگانی شکل می‌گیرند، امکان پیوند، گفت‌وگو و تأمل جمعی را فراهم می‌کنند، شادی و شکوفایی را ممکن می‌سازند، و از نیازهای یکدیگر در دل پیچیدگی‌های وابستگی‌های متقابل‌مان حمایت می‌کنند.

فصل ۴

دولت‌های مبتنی بر مراقبت

دولت عرصه‌ای کلیدی است، اگر بخواهیم به شکلی از مراقبت همگانی دست پیدا کنیم. دولت‌ها باید از این وضعیت که در آن منافع الگوهای رشد اقتصادی مبتنی بر شرکت‌های بزرگ بر سیاست سلطه دارد، خارج شوند؛ الگوهایی که اغلب بر تشدید نابرابری و شکل‌های نهادینه‌شده ملی‌گرایی قومی تکیه دارند. در عوض، مسئولیت اصلی و نهایی آن‌ها باید ساخت و نگهداری زیرساخت‌های پایدار مراقبت باشد. این یعنی دگرگون کردن اولویت‌های کنونی بیشتر دولت‌ملت‌ها از اساس.

یک دولت مبتنی بر مراقبت، دولتی است که در آن حس تعلق بر پایه به رسمیت شناختن وابستگی‌های متقابل ما شکل می‌گیرد، نه بر اساس هویت‌های قومی-فرهنگی یا مرزهای نژادی که به نام «امنیت ملی» محافظت می‌شوند. چنین دولتی، در کنار تضمین تامین نیازهای اساسی همگان، به سلامت محیط‌زیست نیز توجه دارد و در تمامی سطوح، دموکراسی مشارکتی را تعمیق می‌بخشد. موفقیت یک دولت مبتنی بر مراقبت در گرو پرورش و حمایت از همه انسان‌ها و دیگر موجودات زنده‌ای است که در قلمرو آن زندگی می‌کنند. و گرچه هیچ دولتی نمی‌تواند به‌طور کامل خشونت، روابط سلطه‌گرانه، یا فجایع طبیعی و انسانی را از میان بردارد، یک دولت مراقبت‌محور می‌تواند شرایطی فراهم آورد که در آن، اکثریت مردم نه تنها امکان بقا، بلکه امکان شکوفایی داشته باشند.

یک دولت مبتنی بر مراقبت، پیش و بیش از هر چیز، باید تمامی ساختارهایی را که بهزیستی، توانمندسازی، و پایداری زندگی انسان‌ها و دیگر موجودات زنده را در قلمرو خود ممکن می‌سازند، تامین و پشتیبانی کند. برای تحقق این هدف، لازم است شیوه کنونی تعریف تعلق و شهروندی در مرزهای دولت‌ملت‌ها به‌طور اساسی دگرگون شود. در بسیاری از کشورها، مانند ایالات متحده، این دگرگونی مستلزم الهام‌گرفتن از مبارزات مردمان بومی و اقوام نخستین خواهد بود. هم‌سو با «مانیفست جهش»^۱ کانادا، ما بر این باوریم که صرف به رسمیت شناختن خشونت‌ها و جنایات گذشته کافی نیست؛ بلکه باید با آن‌ها مواجه شد و نوعی پاسخ‌گویی و جبران در قبال نسل‌کشی، برده‌داری، و سلب مالکیت صورت گیرد. این فرایند، به‌ناگزیر، نیازمند استعمارزدایی و بازپس‌گیری سرزمین‌های غصب‌شده و زندگی‌هایی ربوده‌شده‌ی انسان‌هاست. همچنین، مستلزم بازنگری جدی در شیوه روایت تاریخ امپریالیسم و نابرابری در فضاهای میراث عمومی و نهادهای آموزشی می‌باشد. تنها از راه مواجهه صادقانه با گذشته و در اولویت قرار دادن نیازهای کسانی که بیش از همه توسط دولت‌ملت‌های بی‌تفاوت به

^۱ Leap Manifesto

حاشیه رانده شده‌اند، مورد خشونت واقع شده‌اند، یا حذف گردیده‌اند، می‌توانیم به سوی آینده‌ای عادلانه‌تر گام برداریم و شکلی کاملاً تازه از رابطه با دیگران و با خود جهان را پرورش دهیم.

به‌طور خلاصه، دولت‌ها باید به‌سرعت زیرساختی برای مراقبت ایجاد کنند که بر پایه درکی عمیق از وابستگی‌ها و آسیب‌پذیری‌های متقابل بنا شده باشد، و هم‌زمان شرایط مادی، اجتماعی، و فرهنگی لازم را برای شکوفایی مشترک همه فراهم آورد. آیا این کار ممکن است؟ بله، اما پیش از آن باید مدل پیشین رفاه‌کینزی^۲ را از نو بازنگری کنیم.

دولت رفاه و نارضایتی‌های برخاسته از آن

ما اغلب شاهد ابراز نارضایتی نسبت به نسل قدیمی و بازنشسته، موسوم به «نسل خوش‌شانس»، هستیم، همان نسلی که تا حد زیادی از گسترش دولت رفاه پس از جنگ جهانی دوم بهره‌مند شد. این دولت رفاه در ادامه‌ی سیاست‌های «نیو دیل»^۳ در ایالات‌متحده و تحت تاثیر وعده مشهور ویلیام بورجیج^۴ در گزارش معروف سال ۱۹۴۲ شکل گرفت؛ گزارشی که وعده مراقبت و حمایت از همه افراد را «از گهواره تا گور» می‌داد.

این رویکرد، از اقتصاد کینزی تاثیر گرفته بود؛ اقتصادی که هشدار می‌داد نمی‌توان به بازارها برای خودتنظیم‌گری اعتماد کرد. در نتیجه، اجتماعی جدید پس از جنگ شکل گرفت که از گسترش چشم‌گیر خدمات اجتماعی و منابع دولتی حمایت می‌کرد، آن‌هم در شرایطی که بسیاری از دولت‌های اروپایی به دلیل جنگ، در آستانه‌ی ورشکستگی قرار داشتند. در این دوره، در بسیاری از کشورهای شمال جهانی، دولت مسئولیت تامین رفاه شهروندان و بهبود زیرساخت‌های اجتماعی را بر عهده داشت و می‌کوشید زندگی شرافتمندانه‌ای برای همه فراهم کند، هرچند در عمل، این تلاش‌ها همواره با کاستی‌هایی همراه بود، به‌ویژه در برخورد با افراد تحت تبعیض نژادی و واقعیت‌های استعمار و پیامدهای آن. برای مثال، تا دهه ۱۹۵۰، حدود ۲۰ درصد از اقتصاد بریتانیا در مالکیت عمومی بود، از جمله بیشتر خدمات ضروری مانند حمل‌ونقل، انرژی، و سایر صنایع کلیدی. تا سال ۱۹۷۹ نیز تقریباً نیمی از جمعیت بریتانیا در خانه‌های دولتی سکونت داشتند و فاصله طبقاتی میان فقیرترین و ثروتمندترین اقشار جامعه به پایین‌ترین میزان خود رسیده بود.

سیاست‌هایی مشابه دیگری نیز در بخش‌های بزرگی از جهان غرب دنبال می‌شد که از طریق افزایش مالیات‌های تصاعدی پشتیبانی می‌شدند. در بریتانیا، ریچارد تیت‌ماس^۵، از پیشگامان سیاست اجتماعی، بر اهمیت مزایای همگانی تاکید می‌کرد، مزایایی که به‌عنوان «حقوق شهروندی» تعریف می‌شدند تا همه شهروندان بتوانند سهمی برابر از دولت داشته باشند. او نابرابری‌های شدید را نه تنها از نظر اخلاقی نادرست، بلکه فرساینده سلامت جامعه می‌دانست. در همین دوره، روان‌کاو بریتانیایی، دی. دبلیو. وینیکات^۶، در برنامه‌های رادیویی عامه‌پسند، بر واقعیت وابستگی انسانی تاکید می‌کرد و اهمیت بنیادین «محیط‌های امن و حمایت‌گر» برای کودکان را برجسته می‌ساخت. این دیدگاه‌ها در شکل‌گیری ایده‌هایی درباره‌ی اهمیت دولت رفاه مبتنی بر مراقبت، از جمله حمایت از مادران، تامین مسکن مناسب، و ارائه‌ی خدمات اجتماعی شایسته، تاثیرگذار بودند (۱).

^۲ Keynesian

^۳ New Deal

^۴ William Beveridge

^۵ Richard Titmuss

^۶ D. W. Winnicott

بازنگری در دولت رفاه کینزی

دولتی که بر محور مراقبت سازمان یافته باشد، بسیاری از وعده‌های اولیه دولت رفاه پس از سال ۱۹۴۵ را خواهد پذیرفت، اما در عین حال خواهد کوشید تا ریشه‌ها و نموده‌های جنسیت‌زده، نژادپرستانه، و سلسله‌مراتبی آن دوران را از میان بردارد و با بیگانه‌هراسی مهاجرت‌سازانه‌ای که هنوز به‌وضوح دیده می‌شود، مقابله کند. یک دولت مبتنی بر مراقبت، همواره با اولویت‌دادن به مراقبت در برابر سودآوری آغاز می‌کند و مراقبت را، به خودی‌خود، هدفی والا و ارزشمند می‌داند.

چشم‌انداز ما از یک دولت مبتنی بر مراقبت، دولتی است که در آن، هر زندگی دارای ارزشی ذاتی دانسته می‌شود و حس تعلق نه در تقابل با «دیگری» نژادی‌شده یا فرودست، بلکه بر پایه پیوندهای انسانی برابر شکل می‌گیرد. دولت مبتنی بر مراقبت ارائه‌دهنده‌ی مراقبتی باکیفیت و انعطاف‌پذیر است که در همه‌ی مراحل زندگی، از دوران خردسالی تا دوران سالمندی، عمدتاً رایگان و در زمان نیاز در دسترس افراد قرار دارد. چنین دولتی همچنین تامین مسکن مقرون‌به‌صرفه، فضاهای عمومی و فرهنگی مشترک، آموزش عمومی با کیفیت، آموزش فنی و حرفه‌ای، تحصیلات دانشگاهی، و خدمات درمانی همگانی را فراهم و تامین می‌کند. دولت مراقبت‌محور به این واقعیت آگاه است که هم زیرساخت‌های آن و هم کارکردهای روزمره‌اش بر پایه مجموعه‌ای متنوع از مهارت‌ها و توانمندی‌های انسانی بنا شده است.

تمامی آموزش‌ها و دوره‌های فنی‌حرفه‌ای باید بر اهمیت مراقبت و شیوه‌های مراقبتی تاکید داشته باشند و به افراد کمک کنند تا توانایی‌های خود را در این زمینه پرورش دهد. همچنین باید بر این اصل تاکید داشته باشند که یادگیری، نه فقط به معنای کشف راه‌های نو برای پرورش زندگی و جهان، بلکه ارتقای روش‌های پیشین نیز می‌باشد، چه در علوم فنی و طبیعی، چه در علوم انسانی، چه در نجاری و چه در آشپزی. در واقع، دولت مبتنی بر مراقبت از همان سال‌های آغازین زندگی، ظرفیت مراقبت را از طریق آموزش‌های مرتبط و فراهم‌کردن شرایط لازم برای شکوفایی متقابل، در همه پرورش می‌دهد.

چنین تلاش‌هایی نه فقط در مهدکودک‌های اجتماعی که فمینیست‌ها در دهه‌ی ۱۹۷۰ بنیان گذاشتند آغاز شد، بلکه همان‌طور که شاهد بوده‌ایم، در گذر سال‌ها به یکی از محورهای فعالیت کنش‌گران حقوق افراد دارای معلولیت و کاربران حوزه‌ی سلامت روان نیز تبدیل شده‌اند. علاوه بر این، زمانی که مراقبت و شیوه‌های مراقبتی به اصل سازمان‌دهنده دولت‌ها تبدیل شوند، بسیاری از مشکلات روانی کاهش خواهند یافت، زیرا بخش بزرگی از رنج‌های عصر ما به شکل جدایی‌ناپذیر با گسترش نتولیرالیسم، اقتصاد پلتفرمی (اقتصاد موقت و ناپایدار)، حس ناامنی، و بی‌ثباتی فزاینده در میان ۹۹ درصد مردم گره خورده است. یک دولت مبتنی بر مراقبت، به جای درمان‌های سطحی و ناکارآمد، پاسخ‌هایی بنیادی و ساختاری به بحران فزاینده سلامت روان ارائه خواهد داد. آن‌چه اکنون به آن نیاز داریم، تحولی ریشه‌ای و نظام‌مند است.

با توجه به وابستگی‌های متقابل میان ما، هر شهروند در یک دولت مبتنی بر مراقبت باید به‌عنوان فردی شناخته شود که در هر مرحله از زندگی، چیزی ارزشمند و معنادار برای ارائه دارد. از این رو، دگرگونی هنجارهای فرهنگی باید هم‌زمان با پذیرش رسمی وابستگی ذاتی انسان‌ها از سوی دولت پیش برود، به‌گونه‌ای که خودمختاری و وابستگی نه در تقابل با یکدیگر، بلکه به‌عنوان دو روی یک سکه درک شوند.

بازنگری بنیادین دولت رفاه از این منظر، ما را فراتر از تقسیم‌کار سنتی خانگی و جنسیت‌زده می‌برد، چراکه هم نیاز به مراقبت‌شدن و هم وظیفه مراقبت‌کردن، به‌عنوان امری مشترک میان همه افراد جامعه درک می‌شود. به همین دلیل، بازنگری در دولت رفاه، هم‌زمان بازنگری در نحوه تعریف و توزیع خدمات عمومی نیز می‌باشد. دولت مبتنی بر مراقبت، به‌روشنی در تقابل با دولت‌های پدرسالار، نژادپرست،

یا استعمارگر قرار می‌گیرد. در چنین دولتی، خدمات عمومی نه برای تعمیق وابستگی‌ها، بلکه برای توانمندسازی افراد ارائه می‌شود تا همگان بتوانند آن‌چه را که در مطالعات معلولیت «خودمختاری و استقلال راهبردی»^۷ نامیده می‌شود، در خود پرورش دهند. این دولت همچنین بستر شکل‌گیری روابط تازه‌ای میان خود و جوامع متنوع فراهم می‌آورد؛ روابطی که بر پایه تامین نیازهای اساسی همه افراد برای شکوفایی و مشارکت در فرآیندهای دموکراتیک بنا شده‌اند.

به بیان دیگر، دولت، در کنار نقش ضروری‌اش در مدیریت موثر و بی‌وقفه ارائه خدمات و منابعی که به رشد جوامع و بازارهای مراقبتی کمک می‌کنند، باید مسئولیت تقویت مشارکت دموکراتیک را نیز بر عهده داشته باشد، نه محدود کردن آن را. دولت مبتنی بر مراقبت، دولتی عمودی، سلسله‌مراتبی، انضباطی، یا سرکوبگر نیست، بلکه، همان‌طور که داوینا کوپر^۸ می‌گوید، بستر «پرورش خلاقانه، افقی، و پاس‌داری زیست‌محیطی اکنون و آینده» را فراهم می‌سازد (۲). چنین دولتی، اساساً در مسیر عدالت اجتماعی حرکت می‌کند، نه عدالت کیفری، و با الهام از آموزه‌های فمینیسم رهایی‌بخش، به جای ساختارهای زندان‌محور و خصوصی‌شده، به تقویت جوامع حامی و مراقبت‌گر می‌پردازد. دولت مبتنی بر مراقبت همچنین با نگاهی خلاقانه، از فضاها و منابع مشترک پشتیبانی می‌کند، از طریق ایجاد نهادهای باز و منابعی در دسترس همگان که تحت نظارت شهروندان و از طریق سازوکارهای مشارکتی مانند مجامع شهروندی اداره می‌شوند. به طور خلاصه، دولت مراقبت‌محور منابع لازم برای گسترش «مراقبت گشوده» و شکوفایی جوامع مبتنی بر مراقبت را فراهم می‌آورد.

شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد خدمات عمومی‌ای که به صورت دموکراتیک اداره می‌شوند و از منابع جمعی تامین می‌گردند، رضایت‌مندی بیشتری نسبت به خدمات تجاری و سودمحور به همراه دارند (۳). این خدمات به طور چشم‌گیری نابرابری را کاهش می‌دهند و موجب تقویت همبستگی و حمایت گسترده‌تری می‌شوند، حتی اگر در کنار آن، تنش‌هایی نیز پدید آید. از همین رو، دولت مبتنی بر مراقبت دولتی است که امکان بروز تنش‌ها، اختلاف‌ها، و چندگانگی‌ها را فراهم می‌سازد، زیرا این فضاها زمینه گفت‌وگو، تفکر جمعی، و اقدام مشترک را مهیا می‌کنند. تحقق این امر مستلزم پرورش نهادها، هنجارها، و جوامعی است که به خوبی پشتیبانی شده‌اند و توانایی آن را دارند که ما را در مواجهه با بخشی از تنش‌های معمول در تعاملات مراقبتی یاری دهند. در نتیجه، صرفاً ارائه خدمات مراقبتی از سوی دولت کافی نیست، بلکه شیوه‌های ارائه این خدمات نیز باید به صورت اساسی دگرگون شوند.

زیرساخت مبتنی بر مراقبت مستلزم کاهش ساعات کار مزدی نیز می‌باشد، تا افراد زمان و منابع کافی داشته باشند برای این‌که بتوانند ظرفیت‌های مراقبتی‌شان را، چه در محیط خانواده و چه در سایر بسترهای مراقبتی، گسترش دهند. مراقبت حضوری و باکیفیت نیازمند زمان است؛ زمانی برای آهسته‌کردن سرعت زندگی، حفظ پیوستگی روابط، و توجهی صبورانه به دیگری، تا افراد تحت مراقبت بتوانند از ظرفیت‌های خود برای عاملیت و زیست‌پذیری بهره بگیرند یا آن را توسعه دهند. به همین دلیل، کاهش ساعات کاری، همان‌طور که در کارزار «هفته کاری چهار روزه» مطرح شده، یکی از کلیدهای اصلی ایجاد شرایطی است که آموزش مراقبت و تقویت توانایی‌های مراقبتی را ممکن می‌سازد و در عین حال مشارکت متقابل در گفت‌وگوهای دموکراتیک را، به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از نیاز به مراقبت یا ارائه آن، تقویت می‌کند (۴). وقتی مراقبت به یک اولویت بدل شود، شناسایی و پاسخ‌دادن به وابستگی‌های متغیرمان نیز آسان‌تر می‌شود و در نتیجه بهتر می‌توان به کسانی یاری رساند که نیازمند آن هستند تا قابلیت‌هایی را به دست آورند یا بر توانمندی‌هایی کنترل پیدا کنند که دیگران ممکن است آن‌ها را امری بدیهی بدانند.

^۷ Strategic autonomy and independence

^۸ Davina Cooper

از دولت رفاه تا دولت مبتنی بر مراقبت

تلاش‌هایی برای بازنگری در سیاست‌ها و رویه‌ها آغاز شده است، گرچه این تلاش‌ها به‌ندرت در سطح ملی انجام گرفته‌اند. برخی مناطق اداری، حمایت بیشتری از ابتکارهای محلی و تعاونی برای اشتغال‌زایی و ارائه خدمات، چه کوچک و چه بزرگ، به عمل آورده‌اند، چنان‌که نمونه‌هایی از آن را پیش‌تر در کلیولند آمریکا و اخیراً در پرستون بریتانیا شاهد بوده‌ایم.

با توجه به این‌که بی‌خانمانی یکی از مشکلات حاد زمانه‌ی ماست، حمایت از پروژه‌های مسکن اجتماعی نیز افزایش یافته است. نمونه‌ی برجسته‌اش قانون «خدمات اجتماعی و رفاه» است که در سال ۲۰۱۴ در ولز به تصویب رسید و دولت‌های محلی را موظف ساخت که توسعه‌ی خدماتی را که در مالکیت جوامع و کاربران آن‌هاست، ترویج دهند. این گونه شیوه‌های مراقبت نه‌تنها می‌توانند به کاهش بوروکراسی و ایجاد خدمات هدف‌مند و انعطاف‌پذیر کمک کنند، بلکه می‌توانند در ایجاد حس هم‌بستگی، عاملیت، تعلق اجتماعی، و جامعه‌پذیری‌ای که برای حفظ منابع مراقبتی و توانمندسازی جمعی حیاتی‌اند، نیز یاری رسانند.

ما می‌توانیم از چنین نمونه‌هایی بیاموزیم و بر پایه‌ی آن‌ها ساختارهای جدیدی بنا کنیم. یک دولت مبتنی بر مراقبت به‌طور مشخص چنین پروژه‌های افقی و جامعه‌محور را تسهیل و پشتیبانی می‌کند و در عین حال، تضمین می‌کند که همه به مسکن مناسب و مقرون‌به‌صرفه دسترسی داشته باشند. در این میان، روابط میان سطوح مختلف حاکمیت باید بر پایه‌ی مسئولیت‌پذیری متقابل بنا شود، و مهم‌تر از آن، همواره در معرض گفت‌وگو، نقد و بازاندیشی مداوم قرار داشته باشد.

این باور که همه‌ی ما حق داریم در زمان نیاز به منابع عمومی به‌طور برابر دسترسی داشته باشیم، نمی‌تواند به‌کلی ترس‌های ما از آسیب‌پذیری و وابستگی را از میان ببرد، اما تنها راهی است که می‌تواند از شدت این ترس‌ها بکاهد، و با وجود تنوع‌ها و نیازهای متغیر ما، به‌ویژه آن دسته از نیازهایی که آموخته‌ایم انکارشان کنیم یا بی‌ارزش بشماریم، ایمان به انسانیت مشترک‌مان و وابستگی‌های متقابل‌مان را تقویت کند. پافشاری بر چنین اولویت‌هایی این اطمینان را به وجود می‌آورد که عزیزان ما، حتی اگر خود نتوانیم از آن‌ها مراقبت کنیم، در نهایت پشتیبانی خواهند شد. و از همه مهم‌تر، اولویت‌دادن به مراقبت، نوعی آرامش عمیق به همراه دارد، این‌که بدانیم در جهانی زندگی می‌کنیم که برای حیات همه‌ی موجودات ارزش قائل است، و به همان اندازه، برای ترمیم و بازسازی منابعی که به آن‌ها وابسته‌ایم، چه منابع طبیعی، چه ساخته‌شده، و چه خودساخته، تلاش می‌کند.

چنین جهانی به‌روشنی ما را از اشکال قدیمی پدرسالاری دولتی، که با بهره‌کشی‌های جنسیتی، قومی، و نژادی همراه بوده‌اند، رها می‌سازد و با به چالش کشیدن ملی‌گرایی قومی ریشه‌دار و فزاینده، مرزهایی گشوده‌تر برای جابه‌جایی انسان‌ها پدید می‌آورد، و در عین حال که شیوه‌های دموکراتیک را در تمامی سطوح جامعه تعمیق می‌بخشد. از این‌رو، دولت مبتنی بر مراقبت نه‌تنها زیرساختی برای مراقبت از گهواره تا گور می‌سازد و پرورش می‌دهد، بلکه با فراهم کردن نیازهای اساسی همه‌ی افراد، تصورات تازه‌ای از تعلق، شهروندی و حقوق را شکل می‌دهد. دولت مبتنی بر مراقبت، در نهایت، بر بنیان همبستگی با همه‌ی ساکنان خود استوار است و در عین حال آن‌چه را که جوآن ترونو «مشارکت در مراقبت»^۹ می‌نامد ممکن می‌سازد: این‌که شهروندان نه‌تنها از یکدیگر، بلکه از خود دموکراسی نیز مراقبت کنند.

بنابراین، تعلق، شهروندی، و حقوق باید بر پایه‌ی اصل مراقبت سازمان‌دهی شوند، نه بر اساس محل تولد، هویت قومی، یا ادعاهای مبتنی بر سرزمین، بلکه به‌گونه‌ای که تعهد به مراقبت، تنها پیمان وفاداری لازم برای زندگی در قلمرو دولت مبتنی بر مراقبت باشد. در بسیاری از کشورهای ثروتمند، شمار زیادی از کسانی که بخش عمده‌ی کار مراقبتی را انجام داده‌اند و همچنان انجام می‌دهند، از حق

^۹Care with

شهروندی محروم مانده‌اند، حتی با وجود آن‌که برخی از آن‌ها در کودکی وارد این کشورها شده‌اند. نمونه‌ی آشکار این وضعیت، رسوایی اخیر ویندراش^{۱۰} در بریتانیاست، جایی که مهاجران کارائیبی که از دوران کودکی در بریتانیا زندگی کرده بودند، به‌طور غیرقانونی بازداشت شدند، از حقوق قانونی خود محروم ماندند، و در برخی موارد، در چارچوب سیاست «محیط خصمانه»^{۱۱} وزارت کشور، از کشور اخراج شدند. در مقابل، تعریف‌های تازه از شهروندی و «شهروند مراقبت‌گر» نه‌تنها می‌تواند گامی در جبران این بی‌عدالتی‌ها و موارد مشابه در گذشته باشد، بلکه می‌تواند درک ما از تعلق و هویت را در زمان حال و آینده دگرگون کنند.

این یک رویای غیرممکن نیست. در این‌جا نیز، همان‌طور که در بحث «تعلق» دیدیم، می‌توانیم از تاریخ مبارزات مردمان بومی علیه استعمار اسکان‌گر و سرمایه‌داری استخراج‌محور، درس‌های مهمی بیاموزیم. برای نمونه، در جریان مقابله با احداث خط لوله‌ی داکوتا، ملت‌های بومی از سراسر آمریکای شمالی و حتی فراتر از آن، کمپ‌های معاهده‌ای استندینگ راک را برپا کردند. با وجود تاریخ دردناک نسل‌کشی و خیانت‌های پی‌پی دولت آمریکا، این کمپ‌ها منحصر به بومیان نبودند، هر کسی که به ارزش‌های کمپ پایبند بود، از جمله تعهد به حفاظت از آب و مادر زمین، می‌توانست در آن‌جا حضور داشته باشد. همان‌طور که مورخ نیک استس^{۱۲} می‌گوید، با وجود تمام کاستی‌ها، این کمپ‌ها چشم‌اندازی از آینده‌ای بدیل را پیش چشم گذاشتند؛ جایی که «غذا، آموزش، مراقبت‌های بهداشتی، مشاوره حقوقی، حس قوی همبستگی اجتماعی، امنیت و ایمنی برای همگان رایگان و تضمین شده بود» (۵). به بیان دیگر، این کمپ‌ها نه بر اساس سود، بلکه بر مبنای نیاز طراحی شده بودند. کمپ‌هایی بر پایه‌ی مراقبت که تصویری کاملاً متفاوت از تعلق و نحوه‌ی رابطه با دیگران و با جهان را مجسم می‌کردند.

از طریق ایجاد و تامین منابع برای زیرساختی مبتنی بر مراقبت، و با کنار گذاشتن همه‌ی اشکال خشونت دولتی، چه در گذشته و چه در حال، دولت‌ها می‌توانند و باید دگرگون شوند. این دگرگونی مستلزم آن است که اولویت به کسانی داده شود که به‌صورت تاریخی به حاشیه رانده شده‌اند، و حق همه‌ی ساکنان در قلمرو دولت برای مراقبت‌کردن و مورد مراقبت قرار گرفتن، در تمامی معانی و نمودهای آن، به رسمیت شناخته شود.

با الهام از برخی اصول دولت‌های رفاه پس از جنگ جهانی، اما با رد سیاست‌های نژادپرستانه، سلسله‌مراتب خشک، و تقسیم‌کار جنسیتی و نژادی آن دوران، چشم‌انداز پیشرو ما از دولت می‌تواند زمینه‌هایی را که منجر به شکل‌گیری مهاجرت‌ها و آوارگی‌های اقتصادی و زیست‌محیطی می‌شوند، از میان بردارد. در واقع، اگر مراقبت به اصل سازمان‌دهنده‌ی دولت‌ها در سراسر جهان بدل شود، نابرابری اقتصادی کاهش می‌یابد، مهاجرت‌های گسترده فروکش می‌کند، و بی‌عدالتی‌های زیست‌محیطی از رهگذر تعهد جمعی ما به مراقبت از جهان اصلاح خواهد شد. در نهایت، تخیل مبتنی بر مراقبت ما باید از مراقبت صرف از «خودی‌ها» فراتر رود و به‌سوی ساختن جوامع مشارکتی، چه در قالب شهرداری‌های رادیکال و چه در قالب دولت‌ملت‌ها، گسترش یابد، تا سرانجام به مراقبت از دوردست‌ترین نقاط این سیاره‌ی درهم‌تنیده بینجامد. تحقق این چشم‌انداز، ناگزیر نیازمند بازاندیشی و مقابله با اقتصادهای فاقد مراقبت کنونی است.

Windrush^{۱۰}Hostile environment^{۱۱}Nick Estes^{۱۲}

فصل ۵

اقتصاد مبتنی بر مراقبت

یک اقتصاد مبتنی بر مراقبت چه شکلی خواهد بود؟ پیش از هر چیز، این به معنی بازاندیشی مفهوم اقتصاد به عنوان هر آن چیزی است که به ما امکان می‌دهد از یکدیگر مراقبت کنیم. چنین اقتصادی، تنوع نیازهای مراقبتی ما و شیوه‌های گوناگون پاسخ‌دادن به آن‌ها را نه فقط از مسیر بازار، بلکه در بستر خانه‌ها، جوامع، دولت‌ها، و در مقیاس جهانی در کانون توجه قرار می‌دهد و به رسمیت می‌شناسد. همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره کردیم، باید در برابر سرمایه‌داری نئولیبرال که به‌طور تهاجمی در تلاش است تا «بازار آزاد» را در تمام ابعاد فعالیت اقتصادی انسانی گسترده کند، ایستادگی کرد.

چشم‌انداز ما از اقتصاد مبتنی بر مراقبت با برخی دیدگاه‌های اقتصاددانان مارکسیست نیز در تعارض است؛ آن‌هایی که در واکنش به دستورکار نئولیبرالی گسترش بازار، اقتصاد را صرفاً به پدیده‌های بازاری فرو می‌کاهند. هر دو رویکرد به‌نوعی دچار ساده‌سازی و تقلیل‌گرایی‌اند. برای پیش رفتن، باید ماهیت و گسترده‌ی اقتصاد را از نو تصور کنیم، به‌گونه‌ای که دوباره در دل جامعه‌ای جای گیرد که مراقبت در آن اصل محوری است و «مراقبت همگانی» مدل زیربنایی‌اش را شکل می‌دهد. با الهام از آثار گروهی از اقتصاددانان بدیل، سوسیالیست و فمینیست، از جمله جی. کی. گیبسون-گراهام^۱، آن پتیفور^۲، نانسی فولبر^۳، ریان آیسلر^۴، کیت راورث^۵ و اعضای گروه Women's Budget Group، ما از چشم‌اندازی متفاوت از اقتصاد دفاع می‌کنیم، چشم‌اندازی که تمامی فعالیت‌های اقتصادی، از تامین نیازها در سطح خانواده تا دولت، را در چارچوبی گسترده‌تر از جامعه جای می‌دهد، جامعه‌ای که خود نیز بخشی از زیست‌بوم جهان زنده است.

برای تحقق این چشم‌انداز، پیش از هر چیز باید قدرت و نفوذ بازارهای سرمایه‌داری را مهار کنیم و قواعد فرهنگی و حقوقی‌ای را بازنویسی کنیم که چگونگی پیوند یا گسست آن‌ها را با فعالیت‌های مراقبتی در سطوح مختلف زندگی تعیین می‌کنند. دوم، همان‌طور که دیوید هاروی^۶

J. K. Gibson-Graham^۱

Ann Pettifor^۲

Nancy Folbre^۳

Riane Eisler^۴

Kate Raworth^۵

David Harvey^۶

می‌گوید، «باید از پرده‌پوشی و بت‌وارگی بازار فراتر رفت» و پیوند میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، و همچنین میان مراقبت‌کنندگان و مراقبت‌شوندگان را از نو برقرار کرد (۱). با این کار، می‌توان نخستین گام‌ها را به‌سوی شکل‌دهی بدیل‌های اکوسوسیالیستی برای بازارهای سرمایه‌داری کنونی برداشت؛ بدیل‌هایی که بر مبادله‌های مراقبتی استوارند و در سطوح محلی، ملی، و در نهایت جهانی، واجد ساختارهایی بسیار دموکراتیک‌تر، هم‌بسته‌تر، و برابره‌تر در زمینه‌ی مالکیت، تولید، و مصرف‌اند.

بازارهای سرمایه‌داری: «آزاد» از چه کسانی؟

اگرچه به‌لحاظ ایدئولوژیک، بازار آزاد اغلب به‌عنوان پدیده‌ای «آزاد» از دخالت‌های دولت و جامعه تصور می‌شود، اما در واقع هرگز چنین بازاری وجود نداشته است. بازارهای آزاد سرمایه‌داری امروز، در عمل، نمونه‌ی تمام‌عیار نظام‌هایی هستند که سلطه‌ی طبقات ثروتمند را تثبیت می‌کنند، نه نظام‌هایی که، چنان‌که آدام اسمیت^۷ در ایده‌ی معروف «دست نامرئی» وعده می‌داد، به حداکثرسازی رفاه اجتماعی بیانجامند. گسترش چنین نظام بازار آزادی، نه نتیجه‌ای طبیعی، بلکه محصول دخالت فعال دولت‌های ملی و نهادهای فراملی، همچون صندوق بین‌المللی پول، بوده است؛ از شیلی دوران پینوشه گرفته تا برنامه‌های ریاضتی فاجعه‌بار یونان در واکنش به بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۹.

مورد یونان بحران‌زده هرچند نمونه‌ای افراطی است، اما به‌ویژه گویا و آموزنده است. این کشور، که تحت فشار موسوم به تروئیکا^۸ (صندوق بین‌المللی پول، کمیسیون اروپا، و بانک مرکزی اروپا) ناچار به اجرای بازسازی اقتصادی نئولیبرالی شد، در نهایت بیش از ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی خود را از دست داد، در حالی‌که بدهی ملی‌اش در کمتر از شش سال تقریباً دو برابر شد و به ۱۹۰ درصد رسید. با این حال، خواسته‌های سرسختانه و نئولیبرالی تروئیکا، تقریباً شامل بازسازی یا نیمه‌خصوصی‌سازی همه چیز شد، از زیرساخت‌های بهداشت و آموزش گرفته تا آب عمومی و خدمات اجتماعی. در نتیجه، کشور با فروپاشی بی‌سابقه‌ای در زیرساخت‌های مراقبتی و کاهش شدید کیفیت خدمات روبه‌رو شد؛ وضعیتی که یونان در واکنش به بحران کرونا به‌وضوح از آن رنج برد. برای مثال، تنها بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲، در کنار شاخص‌های اقتصادی فاجعه‌بار، نرخ خودکشی و افسردگی بیش از ۳۵ درصد افزایش یافت؛ و موارد ابتلا به HIV ناشی از مصرف مواد مخدر، رشدی بیش از ۴۰۰ درصدی داشت.

در عمل، این کشور به شکلی ناگهانی و خشونت‌بار، شاهد بازآرایی ساختاری آن چیزی بود که اقتصاددان سازمان ملل، شهرار رضوی^۹، آن را «الماس مراقبت»^{۱۰} می‌نامد: مدلی که ارائه‌ی مراقبت را میان چهار نهاد کلیدی خانواده، جامعه، دولت، و بازار تقسیم می‌کند. امروزه، چه در یونان و چه در سایر نقاط جهان، آن‌چه از حوزه‌ی بازار بیرون می‌ماند بی‌ارزش تلقی شده و به سایر اضلاع این الماس، به‌ویژه خانواده‌ها و تا حدودی جوامع محلی، واگذار می‌شود. بازار نئولیبرال، نه توانایی آن را دارد و نه میل آن را که درگیری انسانی، پیوندهای عاطفی، تعهد، هم‌دلی، یا توجه را به‌عنوان ارزش به رسمیت بشناسد، مگر آن‌که این ویژگی‌ها در قالب قراردادهای مالی سنجیده و مبادله شوند.

اما نمونه‌ی یونان همچنین به‌روشنی آن چیزی را که اقتصاددانان تاریخ‌نگار و انسان‌شناسان مدت‌هاست بر آن تاکید دارند، نشان داد، این‌که پروژه‌ی نئولیبرالیسم برای گسترش الگوی آرمانی «بازار آزاد» هرگز نمی‌تواند به‌طور کامل محقق شود. همه‌ی نظام‌های بازار، در

Adam Smith^۷Troika^۸Shahra Razavi^۹Care diamond^{۱۰}

همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها، همواره در بستر قوانین، مقررات، سیاست‌ها، و فرهنگ‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند. به بیان دیگر، بازارهای به‌ظاهر «آزاد» نئولیبرالی، بسته به زمینه، همواره زیر نگاه انتقادی مردمی قرار دارند که ادعا می‌شود این بازارها در خدمت آنان هستند.

بر این اساس، آن‌چه در یونان شاهد بودیم، گسترش چشم‌گیر شبکه‌های هم‌بستگی و اقتصادهای جایگزین و بدیل بود که هم پیامد مستقیم بحران اقتصادی بودند و هم تلاشی برای پر کردن خلاءهایی که در پی شکست سیاست‌های نئولیبرالی به‌وجود آمدند. روابط بازارمحور جای خود را به شبکه‌های داوطلبانه‌ی مراقبت، هم‌پاری، و وابستگی متقابل دادند. برآورد می‌شود که بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴، در یونان ۴۷ بانک غذای خودگردان، ۲۱ آشپزخانه‌ی هم‌بستگی (که هر هفته صدها بسته‌ی غذایی توزیع می‌کردند)، ۴۵ شبکه‌ی توزیع بدون واسطه با مجموع بیش از ۵۰۰۰ تن محصول توزیعی، و حدود ۳۰ طرح آموزشی هم‌بستگی شکل گرفت.

نکته‌ی مهم این است که این نظام‌های بدیل مبادله، به‌مراتب مراقبتی‌تر بودند، چرا که بر پایه‌ی الگوهای مشارکت افقی استوار بودند، نه بر اساس کنترل سلسله‌مراتبی از بالا. تصمیم‌گیری‌ها معمولاً در مجامع هفتگی یا دوهفته‌یک‌بار و به‌صورت جمعی انجام می‌شد، هیچ ساختار سازمانی سلسله‌مراتبی‌ای وجود نداشت، و هرگونه فعالیت سودمحور یا تجاری به‌طور کامل ممنوع بود.

این ابتکارات تنها در پی ارائه‌ی جایگزین‌هایی اجتماعی و زیست‌محیطی عادلانه‌تر نبودند، بلکه همچنین تلاشی بودند برای مراقبت از مشارکت‌کنندگان و محافظت از آن‌ها در برابر خشونت نئولیبرالی، خشونت‌هایی که با احساس شدید ناتوانی، انزوای اجتماعی، و ترس شناخته می‌شود. این شبکه‌ها به پرورش جوامع مبتنی بر مراقبت و هم‌بنیاد کمک کردند. همان‌طور که در یکی از بروشورهای جمعیت ضد مصرف‌گرایی آتنی، اسکروس^{۱۱}، آمده بود: «ما هرگز برای از دست دادن قدرت خرید خود سوگواری نمی‌کنیم... ما به هم‌بستگی، حمایت اجتماعی، و همکاری باور داریم.»

منطق‌های مراقبتی در برابر منطق‌های بازاری

برخی اقتصاددانان بر این باورند که مدل کالایی‌سازی مراقبت، در برخی شرایط می‌تواند موفق و حتی مطلوب باشد، مثلاً در انجام وظایف غیرشخصی و استانداردشده (مانند نظافت)، یا در مراقبت‌هایی که به‌واسطه‌ی فناوری ارائه می‌شوند (مانند دستگاه‌های غربال‌گری سلامت یا خانه‌های هوشمند برای سالمندان و افراد دارای معلولیت). با این حال، چنین مدلی به‌شدت ناکافی است. منطق مراقبت و منطق بازار سرمایه‌داری اساساً با یکدیگر ناسازگارند.

نخست آن‌که، شکل‌های اندکی از کار مراقبتی نزدیک و صمیمی وجود دارند که بتوان آن‌ها را بدون درگیری شخصی و پیوند عاطفی به‌خوبی انجام داد. مراقبت عملی، یا به‌قول جوآن ترونو «مراقبت از»^{۱۲}، با هر «چیز» یا کالای دیگری تفاوت دارد، چرا که اغلب برای هر دو سوی رابطه‌ی مراقبت، یعنی مراقبت‌کننده و مراقبت‌شونده، حالتی «چسبنده» دارد؛ رابطه‌ای که تنها در بستر متقابل بودن، پایداری، و شکیبایی می‌تواند شکوفا شود. منطق بازار نه زبان لازم را دارد و نه توان آن را که بتواند چنین ارزش‌هایی را درک یا سنجش کند. همان‌طور که اقتصاددان فمینیست، نانسی فولبر^{۱۳} می‌گوید، وقتی پای مراقبت در میان است، به‌جای «دست ناپیدا»ی بازار، باید به «دل‌های ناپیدا» فکر کنیم. به‌بیان دیگر، باید کاملاً بپذیریم که نیروهای مراقبت و هم‌دلی، همواره باید بر منطق فردگرایانه و سودمحور بازار مقدم باشند. مدل ما از مراقبت همگانی، گامی بنیادین در مسیر حل این تناقض اقتصادی است.

^{۱۱} Skoros

^{۱۲} Care for

^{۱۳} Nancy Folbre

دوم آن‌که، بازارها تنها می‌توانند مسئولیت‌ها و خدمات مراقبتی را بر اساس قدرت خرید افراد تخصیص دهند. در این میان، کسانی که سرمایه‌ی بیشتری دارند، همیشه برنده هستند. و در مقابل، «بازندگان» همه‌ی کسانی‌اند که دسترسی‌شان به بازار محدود است یا اصلاً دسترسی ندارند، به‌ویژه اگر در ساختارهای خویشاوندی یا جوامع محلی خود نیز از مراقبت کافی برخوردار نباشند. توزیع مراقبت از مسیر بازار، نه‌تنها بازتاب‌دهنده‌ی نابرابری‌های پیشین درآمدی و کمبودهای مراقبتی است، بلکه آن‌ها را به‌شدت تشدید می‌کند. افراد با درآمد بالاتر قادر هستند که نیازهای مختلف مراقبتی خود را، از آموزش باکیفیت گرفته تا مسکن مناسب، برآورده کنند و همین مساله زمینه‌ساز چرخه‌ای مثبت از سرمایه‌گذاری در آن چیزی می‌شود که امروزه به آن «سرمایه انسانی» گفته می‌شود. حتی داشتن زمانی برای مراقبت از خود، این روزها اغلب امتیازی لوکس به حساب می‌آید؛ امتیازی که فقط کسانی از آن برخوردارند که توانایی مالی بهره‌گیری از اقامتگاه‌های مدرن یا مراکز سلامت صنعت روبه‌رشد خودمراقبتی را دارند. دسترسی برابر به منابع مادی، اجتماعی، و زیست‌محیطی، پیش‌شرطی اساسی برای تحقق اقتصاد مبتنی بر مراقبت است.

سوم آن‌که، هنجارهای بازار به‌خاطر حذف و کنار زدن ارزش‌های غیربازاری، بدنام هستند. ارزش قائل‌شدن برای مراقبت، آشکارا با بازاری‌سازی مراقبت یکسان نیست. بازاری‌سازی مراقبت، منافع شخصی و نگاه ابزاری را به همه‌ی جنبه‌های زندگی (مراقبتی و غیرمراقبتی) ما تزریق می‌کند. نتیجه‌ی ناگزیر این روند، افت توزیع عادلانه‌ی کار مراقبتی و همچنین کیفیت آن است. به‌عنوان نمونه، پرستار کودکی را تصور کنید که برای افزایش امتیاز خود در care.com، هر خواسته‌ی کودک را بی‌چون‌وچرا اجرا می‌کند؛ یا پزشکی در مطب خصوصی که برای رسیدن به سهمیه‌ی روزانه‌اش، سعی می‌کند هرچه سریع‌تر بیماران بیشتری را ویزیت کند؛ یا استادی که برای دریافت ارزیابی‌های بهتر و در نتیجه ارتقای شغلی، نمرات دانشجویان را بیش‌ازاندازه بالا می‌برد. تنها از رهگذر مواجهه، مقاومت، و کنار گذاشتن منطق سودمحور بازار و سلطه‌ی شرکت‌هاست که می‌توان فضا را برای شکوفایی ارزش‌های مراقبتی فراهم کرد. این خود، یکی دیگر از دلایل اصلی برای پافشاری بر مدل «مراقبت همگانی» است: مدلی که در آن، کار مراقبتی با ارزش تلقی می‌شود و منابع مراقبتی به‌طور برابر توزیع می‌گردند، بی‌آن‌که تابع منطق عرضه و تقاضای بازار سرمایه‌داری باشند.

بازارزدایی از زیرساخت‌های مبتنی بر مراقبت

در برابر بی‌تفاوتی ساختاریافته‌ی بازارهای سرمایه‌داری چه می‌توان کرد؟ و چگونه می‌توان جلوی گسترش بی‌رحمانه‌ی آن‌ها به همه‌ی عرصه‌های زندگی مراقبتی‌مان را گرفت؟ ما به یک راهبرد دوسویه نیاز داریم: نخست، باید به‌سرعت و قاطعیت در برابر روند بی‌مهابا و ویرانگر بازارمحور کردن همه‌ی حوزه‌ها و زیرساخت‌های مراقبت مقاومت کنیم؛ و دوم، باید آغاز به ساختن جایگزین‌هایی مبتنی بر مراقبت، عادلانه، و اکوسوسیالیستی برای بازارهای سرمایه‌داری کنیم.

اجتماعی‌سازی دوباره و درون‌سپاری فضاها و زیرساخت‌های مراقبتی مشترک (به‌جای برون‌سپاری آن‌ها) پیش‌شرطی اساسی برای حرکت به‌سوی اقتصادهای مراقبت‌محورتر است. بخش‌های کلیدی اقتصاد، مانند سلامت، آموزش، و مسکن، سال‌ها تحت سلطه‌ی آموزه‌های نئولیبرالی بازارمحور و خصوصی‌سازی بی‌وقفه قرار داشته‌اند. شاید هیچ رویدادی این واقعیت را به‌اندازه‌ی بحران کرونا آشکار نکرده باشد. در مدت چند هفته، بسیاری از کشورهای پیشرفته اقتصادی، سرمایه‌گذاری گسترده‌ای را در نظام‌های سلامت عمومی خود از سر گرفتند و از مشارکت‌های دولتی-خصوصی که با اولویت‌دادن به منافع شرکت‌ها، خیر عمومی را به خطر انداخته بودند، فاصله گرفتند. کشورهایی مانند اسپانیا، همه‌ی بیمارستان‌ها و ارائه‌دهندگان خدمات درمانی خصوصی را ملی کردند؛ بسیاری دیگر، از جمله ایالات متحده و بریتانیا، تولید صنعتی خود را به سمت تامین ماسک و دستگاه‌های تنفس مصنوعی سوق دادند. به‌عبارت دیگر، ناسازگاری بنیادین مراقبت با منطق بازار، به‌وضوح آشکار شد.

با این حال، هم‌زمان و دقیقاً به دلیل ریشه‌دار بودن منطق‌های بازارمحور، این واقعیت آن‌طور که باید جدی گرفته نشد. در ایالات متحده، رقابت شدید در بازارهای داخلی برای تجهیزات محافظتی بیمارستانی^{۱۴} و دستگاه‌های تنفس مصنوعی باعث افزایش چشم‌گیر قیمت آن‌ها شد؛ و در بریتانیا نیز، ناتوانی دولت در الزام شرکت‌ها به همکاری و استفاده از منابع اتحادیه اروپا و بخش عمومی، به کمبود فاجعه‌بار مراقبت از کارکنان خط مقدم سلامت انجامید (۲).

ما باید زیرساخت‌های مراقبتی خود را، با تمام تنوع و پیچیدگی‌شان، از سیطره‌ی منطق‌های بازاری خارج کنیم. اما اگر بپذیریم که شکلی از بازار، به‌عنوان جایی برای مبادله‌ی کالا و خدمات، همواره نقشی کلیدی در بازتوزیع منابع ایفا خواهد کرد، باید جایگاه کلی آن را در یک جامعه‌ی مبتنی بر مراقبت بازنگری و بازآرایی کنیم. همان‌طور که کیت راوورث^{۱۵} می‌گوید، ما باید بازارها را بازتنظیم^{۱۶} کنیم، با این درک که همه‌ی بازارها، چه سرمایه‌دارانه و چه غیر از آن، در دل مجموعه‌ای از مقررات حقوقی، سیاسی، و فرهنگی خاص جای دارند. در این بازآرایی نقش بازارها، باید اطمینان حاصل کنیم که سود نهایی آن‌ها به مردم و سیاره‌ی زمین می‌رسد، نه به طبقه‌ی ثروتمند.

بازتنظیم بازارها و رفع بت‌وارگی از کالاها

بازتنظیم و در نتیجه بازآرایی بازارها می‌تواند به شکل‌های گوناگونی انجام گیرد: تعاونی‌ها، ملی‌سازی، شهرداری‌گرایی پیشرو، بومی‌سازی، درون‌سپاری، و مشارکت‌های میان بخش عمومی و دارایی‌های مشترک. همه‌ی این‌ها، شیوه‌هایی هستند برای آن‌که بازارها و ابزارهای تولید و مصرف‌مان را به شکلی جمع‌گرایانه، اجتماعی، و دموکراتیک سازمان‌دهی کنیم. از طریق این راهبردها و فراتر از آن‌ها، باید اطمینان حاصل کنیم که مصرف‌کنندگان بار دیگر با تولیدکنندگان، و مراقبت‌شوندگان با مراقبت‌کنندگان پیوند یابند. به بیان دیگر، باید از بازارها رفع بت‌وارگی کنیم؛ یعنی روند جایگزینی روابط اجتماعی با روابط کالایی، و ارزش‌های مراقبتی با ارزش مبادله‌ای را معکوس سازیم. این هدفی‌ست که مدت‌ها در دستور کار ابتکارهای مردمی و برخاسته از پایین قرار داشته است، از ساختار کوچکی در آتن که تولیدکنندگان زاپاتیستا را مستقیماً به مصرف‌کنندگان یونانی متصل می‌کند، تا ساختارهای گسترش‌یافته‌ی اقتصاد هم‌بستگی در اسپانیا که اکنون حدود ده درصد تولید ناخالص داخلی آن کشور را تشکیل می‌دهند.

ضرورت رفع بت‌وارگی از کالاها و افزایش شفافیت و پاسخ‌گویی در امتداد زنجیره‌های طولانی کالا، که بر استثمار انسان‌ها و سایر موجودات زنده استوارند، از جمله اهداف برخی از نمونه‌های پیشروتر در حوزه «تجارت منصفانه»^{۱۷} نیز بوده است؛ نمونه‌هایی که از تعاونی‌های کارگری در سراسر جهان حمایت کرده‌اند. با این حال، تجارت منصفانه می‌تواند صرفاً به‌عنوان محصولی خاص و حاشیه‌ای در دل یک اقتصاد سرمایه‌داری واپس‌گرا و استثمارگری باقی بماند.

از این رو، زدودن بت‌وارگی باید از مسیر بازتنظیم‌گری‌ای سخت‌گیرانه‌تر و فراگیرتر دنبال شود. قوانین و مقررات کنونی باید به‌طور اساسی گسترش یابند، بهبود پیدا کنند، و از منطق نئولیبرالی فاصله بگیرند. برای نمونه، «قانون برده‌داری مدرن»^{۱۸} در بریتانیا و «قانون شفافیت در زنجیره تامین»^{۱۹} در کالیفرنیا گام‌هایی ابتدایی‌اند، اما نمی‌توانند به‌طور بنیادین با منطق بازار نئولیبرال مقابله کنند، چرا که اجرای آن‌ها عمدتاً به حسن‌نیت سازمان‌های مردم‌نهاد و «مصرف‌کنندگان» وابسته است. چنین رویکردهایی ادامه‌دهنده‌ی سنتی طولانی‌اند که دولت‌ها

PPE^{۱۴}Kate Raworth^{۱۵}Re-regulate^{۱۶}Fairtrade^{۱۷}Modern Slavery Act^{۱۸}Transparency in Supply Chains Act^{۱۹}

و شرکت‌ها از طریق آن مسئولیت را به دوش مصرف‌کنندگان می‌اندازند تا از زیر بار مسئولیت‌های خود شانه خالی کنند. نباید مردم عادی را مسئول یا مقصر بی‌توجهی‌های ساختاری به مراقبت دانست. ما به الگویی نیاز داریم که بر شهروندی مراقبت‌محور استوار باشد، نه بر انتخاب‌های فردی مصرف‌گرایانه. تنها از مسیر مطالبه‌ی رفع همه‌جانبه‌ی بت‌وارگی، نه شفافیت‌گزینشی مورد تایید دولت‌ها یا نهادهای اقتصادی، است که می‌توان به شکست‌های عمیق نظام کنونی در تامین مراقبت پاسخ داد.

بازارهای مبتنی بر مراقبت اکوسیستمی باید به شیوه‌های مالکیت، تولید، و مصرف نیز بپردازند. وجه مشترک تمامی جایگزین‌های موجود، از ملی‌سازی منابع عمومی گرفته تا تعاونی‌های کارگری، نیاز به بازارهایی بازتنظیم‌شده و تحت حاکمیت دموکراتیک است؛ بازارهایی که تا حد امکان برابر، مشارکتی، و از نظر زیست‌محیطی پایدار باشند. دغدغه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی باید بر سودآوری اولویت داشته باشند. ما به سازوکارهای اقتصادی‌ای نیاز داریم که بر پایه‌ی شبکه‌های هم‌پاری و حمایت متقابل شکل گرفته باشند و در پی بازتوزیع عادلانه‌ی ثروت مادی و اجتماعی، بر اساس نیازهای مراقبتی همگان باشند. اما در وضعیت کنونی، این ثروت در سطح جهانی به‌طرزی بی‌سابقه در اختیار طبقه‌ی سرمایه‌دار قرار گرفته و تصاحب شده است.

یکی از ساختارهایی که در مسیر درست ساختن اقتصاد مراقبت‌محور گام برمی‌دارد، تعاونی‌ها هستند. نمونه‌ی برجسته‌ی آن، همان‌طور که دیدیم، موندرگون^{۲۰} است: بزرگ‌ترین و موفق‌ترین فدراسیون تعاونی‌های کارگری در جهان، که در دهه‌ی ۱۹۵۰ و در واکنش به حکومت فاشیستی ژنرال فرانکو شکل گرفت و امروزه بیش از ۷۴۰۰۰ کارگر را در استخدام خود دارد. این فدراسیون اکنون شبکه‌ای متشکل از بیش از ۱۰۰ تعاونی کارگری است که در حوزه‌هایی چون کشاورزی، خرده‌فروشی، بانک‌داری، و آموزش عالی (از جمله یک دانشگاه) فعالیت می‌کنند، و در میان ده شرکت بزرگ اسپانیا قرار دارد. در سطح جهانی نیز نمونه‌های فراوانی از همکاری، مراقبت، احترام به نیروی کار، دموکراسی و پایداری زیست‌محیطی در حال شکل‌گیری از پایین‌اند. بذره‌ای تغییر اجتماعی-اقتصادی از پایین، تاریخی دیرپا دارند و در بسیاری نقاط جهان در حال جوانه زدن هستند. این حقیقت در شعار مشهوری تجلی یافته که کنش‌گران اقتصاد هم‌بستگی در سراسر جهان به‌کرات آن را نقل می‌کنند؛ شعاری برگرفته از شعری از دینوس کریستیانوپولوس^{۲۱} در سال ۱۹۷۸: «چه کارها که نکردی برای دفن من، اما فراموش کردی که من یک بذر بودم!»

در نهایت، بازارها باید تا حد امکان در بسترهای محلی ریشه داشته باشند. بازارهای محلی بیش از سایر اشکال بازار، ظرفیت آن را دارند که روابط میان تولیدکنندگان، فروشندگان، و مصرف‌کنندگان را پرورش دهند. آن‌ها می‌توانند به نیازهای محلی پاسخ دهند، به شکل‌گیری فضاها و اجتماعات کمک کنند، و در برابر منافع سرمایه‌داری فراملی نوعی سپر محافظ ایجاد کنند، از این‌رو برای اهداف مراقبتی مناسب‌ترند. این نوع بازارها، به‌جای پیروی از منطق‌های بسته و پدرسالارانه، اغلب در دل ایدئولوژی پایداری و همبستگی فرامنطقه‌ای جای می‌گیرند. همان‌طور که کالین هاینز^{۲۲}، از بنیان‌گذاران گروه «توافق‌نامه سبز نوین»، مدتهاست تاکید دارد، بازسازی اقتصادهای محلی می‌تواند تجارت را انسانی‌تر سازد و با بهره‌کشی نظام‌مند نیروی کار و محیط‌زیست، چه در شمال جهانی و چه در جنوب جهانی، مقابله نماید. برای تحقق این هدف، بومی‌سازی بازار باید بخشی از فرهنگ پیشرو و فراملی هم‌بستگی باشد، و چنان‌که پیش‌تر نیز گفتیم، بحران اقلیمی ایجاب می‌کند که به‌ویژه در شمال جهانی، الگوهای مصرفی پرکربن خود را به‌طور جدی کاهش دهیم.

با این حال، همان‌طور که مرزهای بازارهای کنونی پیوسته در حال تغییرند و دولت‌های ملی تمایلی به مقابله با سرمایه‌ی فراملی ندارند، تلاش‌های ما برای بازاندیشی و بازترسیم این مرزها نیز باید همراه با آن‌ها تحول یابد. می‌توانیم با کار روی حذف اقتصادهای در سایه و

^{۲۰} Mondragon

^{۲۱} Dinos Christianopoulos

^{۲۲} Colin Hines

بازارهای مالی فاقد نظارت آغاز کنیم؛ ساختارهایی که اکنون بر ارائه‌ی خدمات مراقبتی سلطه یافته‌اند، اما نه به‌درستی شناخته شده‌اند و نه پاسخگو هستند. همان‌طور که آن پتیفور^{۲۳} در کتاب «دفاعیه‌ای برای توافق‌نامه سبز نوین»^{۲۴} نشان داده، بانکداری در سایه، یعنی فعالیت نهادهای مالی برون‌مرزی که خارج از چارچوب نظارتی هر دولت فعالیت می‌کنند، اکنون به ۱۸۵ تریلیون دلار رسیده، یعنی چیزی حدود سه برابر تولید ناخالص داخلی جهان. با این حال، این نهادهای شبه‌بانکی برای بقا و ادامه‌ی فعالیت خود به پشتوانه‌ی دارایی‌های مالی عمومی متکی‌اند، دارایی‌هایی که با حمایت مالیات‌دهندگان عادی تامین می‌شوند. سرمایه‌های برون‌مرزی باید به عرصه‌ی عمومی بازگردانده شوند و در خدمت منافع جمعی ما قرار گیرند، نه در خدمت نخبگان جهانی (۳).

ظهور سرمایه‌داری الگوریتمی و تصاحب قلمروهای عمومی دیجیتال، چالش‌های تازه‌ای را پیش‌روی مدل پیشرو ما از مراقبت قرار داده‌اند. این نظام‌ها با تکیه بر تحلیل‌های داده‌ای روزبه‌روز پیشرفته‌تر، بر فعالیت‌های مراقبتی ما نظارت می‌کنند، تحلیل‌هایی که اغلب از درک و کنترل ما خارج هستند. کلان‌داده‌ها و هوش مصنوعی همین حالا هم به‌طور فعال در حال شکل‌دهی زندگی (مراقبتی) ما هستند؛ از دست‌کاری افکار عمومی گرفته تا ابزارهایی که ممکن است ذاتاً «غیرمراقبتی» طراحی شده باشند، مانند یخچال‌های هوشمندی که شفافیت زیست‌محیطی یا زنجیره‌ی تامین را نادیده می‌گیرند (۴). همان‌طور که بر دموکراتیک‌سازی دارایی‌های اشتراکی آفلاین تاکید می‌کنیم، باید همچنین بر این مساله پافشاری کنیم که دارایی‌های اشتراکی آنلاین یا دیجیتال نیز به‌صورت دموکراتیک، تحت مالکیت و مدیریت عمومی و جمعی، و بر پایه‌ی مدل‌هایی همچون تولید نظیر به نظیر^{۲۵} اداره شوند. از جمله مصادیق این رویکرد می‌توان به ملی‌سازی زیرساخت‌هایی مانند اینترنت پهن‌بند و دیگر خدمات دیجیتال اشاره کرد.

در همین راستا، «تعاون‌گرایی پلتفرمی»^{۲۶} به‌مثابه‌ی بدیلی برای نوآوری‌های سرمایه‌دارانه‌ای همچون فیس‌بوک، یوتیوب، اوבר و Airbnb، نقشی بنیادین در ساخت یک اقتصاد مراقبتی ایفا می‌کند. برای مثال، وب‌سایت Fairbnb، به‌عنوان یک پلتفرم اخلاق‌محور برای اشتراک‌گذاری خانه، مستقیماً مدل کسب‌وکار Airbnb را به چالش کشیده و نیمی از کارمزدهای دریافتی را به جامعه‌ی محلی برای پروژه‌های پایدار بازمی‌گرداند. این پلتفرم به‌صورت جمعی توسط کسانی که در آن کار می‌کنند، از آن استفاده می‌کنند، یا تحت تاثیر آن هستند، مالکیت و مدیریت می‌شود. نمونه‌ای پیشروتر از این، پروژه‌های شهرداری بارسلوناست که با الهام از اصول شهرداری‌گرایی رادیکال، اتحادیه‌ای میان تعاون‌گرایان پلتفرمی، اتحادیه‌های کارگری، و جوامع محلی شکل داده است. این پروژه‌ها از راه‌حل‌های تعاونی‌ای حمایت می‌کنند که از طریق زیرساخت‌های دیجیتال تحت حاکمیت شهروندان، به‌صورت جمعی و دموکراتیک کنترل می‌شوند (۵).

به همه‌ی این شیوه‌ها، می‌توان بازارها و اقتصادهایی مراقبتی‌تر ساخت. ایجاد و تقویت دارایی‌های اشتراکی، و جمعی‌سازی حوزه‌های تولید و مصرف، از گام‌های کلیدی برای ساخت اقتصادی اکوسوسیالیستی‌اند؛ اقتصادی که توان مراقبت‌کردن داشته باشد. این مسیر شامل زدودن بت‌وارگی، بازتنظیم‌گری، و بومی‌سازی بازارهاست؛ و همچنین مستلزم گسترش شیوه‌های مالکیت دموکراتیک، اجتماعی‌شده، و برابر، از تعاونی‌ها و درون‌سپاری گرفته تا ملی‌سازی خدمات حیاتی. در عین حال، باید حوزه‌های کلیدی اقتصاد را از سلطه‌ی منطق‌های بازاری خارج کرد و در برابر خصوصی‌سازی و مالی‌سازی افسارگسیخته‌ی زیرساخت‌های مراقبتی ایستاد. با این همه، بازارهای مراقبتی و اکوسوسیالیستی تنها زمانی ممکن می‌شوند که اقتصادها به‌گونه‌ای دموکراتیک و با نظارت دقیق اداره شوند؛ نظام‌هایی که نه به بهای انسان‌ها و نه به زیان سیاره عمل کنند.

Ann Pettifor^{۲۳}

The Case for the New Green Deal^{۲۴}

Peer-to-Peer (P2P)^{۲۵}

Platform cooperativism^{۲۶}

فصل ۶

مراقبت از جهان

وابستگی گسترده‌ی ما به یکدیگر

چگونه می‌توان جهانی ساخت که بر پایه‌ی مراقبت استوار باشد؛ جهانی که توان حفظ و پرورش همه‌ی اشکال زندگی را داشته باشد؟

پرداختن به مساله‌ی بی‌توجهی به مراقبت در مقیاس جهانی، ما را بار دیگر به سوی «سیاست وابستگی متقابل»^۱ سوق می‌دهد؛ به این واقعیت گریزناپذیر که ما در جهانی پیچیده و به هم پیوسته زندگی می‌کنیم. این حقیقت به طرزی ناگهانی و ویرانگر، در جریان همه‌گیری کووید-۱۹ عیان شد؛ ویروسی که با سرعتی چشم‌گیر از مرزها گذر کرد. تصمیم‌های گوناگونی که در سطح دولت‌ها و متناسب با اولویت‌های ملی متفاوت گرفته شد، خواه برای حفظ سرمایه و ثروت، خواه برای حمایت از کارکنان نظام سلامت، نه تنها بر مسیر جهانی گسترش ویروس، بلکه بر امکان‌های زیستی ما نیز تاثیر گذاشتند. هم‌زمان، قرنطینه‌ی جهانی به شکلی متناقض، روزهایی ناگهانی و پراکنده از امکان ساخت جهانی بهتر را پیش روی ما گشود: شاهد به اشتراک‌گذاری تجهیزات میان کشورها بودیم، کیفیت هوا بهبود یافت، همیاری‌های محلی شکل گرفتند، و ساعات کاری کاهش پیدا کرد. همچنین شاهد قدردانی و به رسمیت‌شناختن ارزش مراقبت عملی و دیگر اشکال کارهای ضروری بودیم.

به بیان خلاصه، همه‌گیری به طرزی نمایشی و تراژیک بسیاری از کارکردهای حیاتی را که برای دوام شبکه‌ی زندگی ما ضروری‌اند، برجسته کرد: از زحمات پرستاران و پزشکان گرفته، تا رانندگان تحویل کالا، و نیروهای جمع‌آوری زباله. اما در عین حال، این بحران نشان داد که اتحادها و همکاری‌های فراملی تا چه اندازه حیاتی‌اند.

برای بازگرداندن جهان‌مان از آستانه‌ی فاجعه، باید مراقبت را در همه‌ی مقیاس‌ها، سطوح، و ابعاد در اولویت قرار داد و آن را به طور جدی دنبال کرد: از روابط خانوادگی گرفته تا اجتماعات محلی، از دولت‌ها تا راهبردهای فراملی، عرصه‌ای که در حال حاضر تحت سلطه‌ی شرکت‌های چندملیتی و سرمایه‌ی مالی جهانی قرار دارد. واقعیت‌های نابرابری جهانی، زیربنای بسیاری از ویرانی‌های امروز جهان‌اند.

^۱ Politics of interdependence

بنابراین، برای آن‌که بتوانیم الگوی «مراقبت همگانی» را به سطح جهانی ارتقا دهیم، باید نهادها، شبکه‌ها، و ائتلاف‌های فراملی‌ای بر پایه‌ی اصول وابستگی متقابل و به‌اشتراک‌گذاری منابع ایجاد کنیم؛ ائتلاف‌هایی که هم‌زمان بر بنیان نوعی جهان‌وطنی دموکراتیک استوار باشند.

نهادهای فراملی و ارزش‌گذاری جهانی مراقبت

ظرفیت‌های مراقبتی در چارچوب دولت‌ملت‌ها شکل می‌گیرند، اما از آن‌ها فراتر می‌روند و مرزهای‌شان را درمی‌نوردند. از این‌رو، نیازمند ساخت نهادهای نوین فراملی، سازمان‌ها و نهادهای بین‌دولتی، آژانس‌ها، و سیاست‌هایی هستیم که اصول سازمان‌دهی‌شان بر پایه‌ی مراقبت و رسیدگی باشد و بتوان آن‌ها را نه بر مبنای منطق سرمایه‌داری نئولیبرال، بلکه بر اساس منطق مراقبت بازپیکربندی کرد.

بنابراین، مراقبت از جهان به این معناست که دولت‌ملت‌ها به‌طور جمعی برای اجرای «توافق‌نامه سبز نوین» همکاری کنند. در دهه‌های اخیر، این طرح به‌عنوان راهبردی چندوجهی برای عدالت اجتماعی شکل گرفته است تا از طریق سیاست‌هایی هماهنگ، با بحران اقلیمی مقابله کرده و نظام‌های کار، انرژی، و مالی را بازسازی کند. خود این ایده نیز مسیری درون‌ملی و فراملی را طی کرده است. در دهه‌ی ۲۰۰۰، اشکال مختلفی از آن در بریتانیا مطرح شد و نسخه‌ای بین‌المللی از آن توسط گروهی متشکل از فعالان سازمان‌های زیست‌محیطی، اعضای اتحادیه‌های کارگری، و اقتصاددانان تدوین شد. در دهه‌ی ۲۰۱۰، نسخه‌ای بومی‌تر از آن در ایالات‌متحده با حمایت الکساندریا اوکاسیو-کورتز^۲ و تیمش دوباره احیا شد (۱).

امروزه «توافق‌نامه سبز نوین» به بخشی کلیدی از چشم‌انداز سیاسی چپ بین‌المللی تبدیل شده است، زیرا به‌درستی به‌عنوان راه‌حلی انسانی، عملی، مقرون‌به‌صرفه، و دست‌یافتنی برای مقابله با کابوس بحران اقلیمی سیاره درک می‌شود. در مرکز این برنامه، کربن‌زدایی از نظام‌های انرژی قرار دارد؛ کنار گذاشتن سوخت‌های فسیلی و سرمایه‌گذاری گسترده بر منابع انرژی تجدیدپذیر. «توافق‌نامه سبز نوین» همچنین مستلزم دگرگونی در الگوهای کار است؛ هم از طریق ایجاد مشاغل سبز بیشتر، با گسترش انرژی‌های تجدیدپذیر، حفاظت از محیط‌زیست، کاشت درخت و احیای طبیعت، و هم از طریق کاهش ساعات کاری هفتگی، با هدف کاهش انتشار گازهای گل‌خانه‌ای و افزایش زمان و توان ما برای مراقبت از دیگران و از محیط‌زیست.

اما «توافق‌نامه سبز نوین» به‌تنهایی کافی نیست. ما به‌شدت نیازمند شکل‌گیری ائتلاف‌های جهانی چپ هستیم که بتوانند به‌طور مستقیم در برابر جبهه اقتدارگرایی فعلی مقاومت کنند. برای مثال، پویش «بین‌الملل پیشرو»^۳ که به رهبری برنی سندرز^۴ و یانیس واروفاکیس^۵ برای اتحاد فعالان و سازمان‌های چپ‌گرای پیشرو شکل گرفته، یکی از نمونه‌های امیدبخش در این مسیر است. افزون‌بر این، به طیفی از نهادها و سازمان‌های فراملی نیاز داریم که اصول بنیادین‌شان بر مبنای مراقبت و رسیدگی بنا شده باشد.

با وجود همه‌ی محدودیت‌ها، می‌توان نمونه‌هایی از این رویکرد را در سازمان جهانی بهداشت دید؛ نهادی فراملی که دونالد ترامپ در دوران ریاست‌جمهوری‌اش کوشید آن را تضعیف کند. جنبه‌هایی از ائتلاف‌های جهانی پیشرو را همچنین می‌توان در پروژه‌های توسعه پایدار یافت که بر نیازهای کشورهای فقیر تمرکز دارند و توسط شاخه آموزشی سازمان ملل، از جمله «موسسه جهانی پژوهش‌های اقتصاد توسعه»^۶،

^۲Alexandria Ocasio-Cortez

^۳Progressive International

^۴Bernie Sanders

^۵Yannis Varoufakis

^۶WIDER

حمایت می‌شوند؛ نهادهای که آمارتیا سن^۷، اقتصاددان و فیلسوف هندی، نقش برجسته‌ای در آن ایفا کرده است. سن نخستین بار در دهه‌ی ۱۹۸۰ و در همین موسسه، رویکرد تاثیرگذار خود، به نام «رویکرد توان‌مندی»^۸، را توسعه داد؛ رویکردی که «فقر» را نه صرفاً کمبود منابع، بلکه محرومیت از توان زیستن خوب تعریف می‌کرد و مفهوم «توسعه» را نیز از سطح اقتصادی فراتر برد تا شامل گسترش قابلیت‌های انسانی برای مشارکت در زندگی اجتماعی، صرف‌نظر از محل زندگی افراد، شود. این رویکرد توان‌مندی، امروزه با استقبال فزاینده‌ای از سوی شبکه‌های پیشرو در سراسر جهان روبه‌رو شده است.

ما باید بر پایه‌ی همین نهادهای فراملی پیشروی موجود، ساختارهایی بنا کنیم که بازتاب‌دهنده‌ی نیازهای همه‌ی مردم جهان باشند، نه این‌که صرفاً در خدمت منافع قدرتمندترین بازیگران جهانی قرار گیرند. چرا که در واقع، تاکنون این شرکت‌های بزرگ جهانی و نهادهای مالی، که به‌طور غیرمستقیم با دولت‌های قدرتمند پیوند دارند، مسئول بخش عمده‌ای از ویرانی‌های زیست‌محیطی بوده‌اند. همان‌طور که می‌دانیم، پیامدهای این ویرانی‌ها به‌شکلی نابرابر بر فقیرترین اقتصادها و جمعیت‌های جهان تحمیل شده است. این اقتصادهای آسیب‌پذیر، اغلب میراث‌دار امپریالیسم غربی و استعمار نو هستند؛ سرزمین‌هایی که پیش‌تر مستعمره بوده‌اند و دهه‌هاست زیر بار بازپرداخت بدهی‌هایی قرار دارند که زیرساخت‌های خدمات عمومی آن‌ها را فرسوده کرده و شمار زیادی از ساکنان‌شان را در فقر نگه داشته است. در چنین شرایطی، اولویت دادن به مراقبت جهانی ناگزیر با مقابله با نابرابری جهانی گره خورده است.

گزارش اخیر آکسفام با عنوان «زمان مراقبت»^۹، بر ضرورت رسیدگی به بحران مراقبت از طریق پرداختن به نابرابری‌های جهانی در ثروت و ارزش‌گذاری، با استفاده از سیاست‌های مالیاتی پیشرو، تاکید دارد. ما به لغو فوری بدهی‌های کشورهای فقیر نیاز داریم، و همچنین به سیاست‌مدارانی که میلیاردرها را مشمول مالیات کنند و این واقعیت را بپذیرند که «هر میلیارد، نتیجه‌ای از یک شکست در سیاست‌گذاری است». این رویکرد مستلزم مقابله با چهره‌هایی مانند جف بزوس^{۱۰}، مدیرعامل آمازون، است؛ کسی که تنها در دوران همه‌گیری، ۲۴ میلیارد دلار به ثروتش افزود، در حالی‌که از پرداخت مرخصی استعلاجی به کارکنانش سر باز زد. در نتیجه، مقابله با نابرابری جهانی مستلزم بازسازی رادیکال نهادهای مالی در سطوح ملی و بین‌المللی است؛ به‌گونه‌ای که این نهادها به‌جای انتقال سرمایه به نخبگان جهانی در پناهگاه‌های مالیاتی، منابع مالی را صرف مراقبت از انسان‌ها، جوامع و کره‌ی زمین کنند.

در حال حاضر، مقررات‌زدایی مالی به گسترش اعتبارات بی‌پشتوانه و مصرف ناپایدار از نظر زیست‌محیطی دامن زده است؛ تقلب‌های مالی عملاً از شمول جرایم خارج شده‌اند؛ و سلطه‌ی دلار آمریکا هر دو روند را تقویت کرده است. اکنون حدود یک‌سوم از ثروت جهان در پناهگاه‌های مالیاتی برون‌مرزی نگهداری می‌شود. همان‌طور که در سطح محلی و اجتماعی نیازمند درون‌سپاری به‌جای برون‌سپاری هستیم، در سطح مالی نیز باید سرمایه‌ها را «بازگردانی» کنیم تا میلیارد‌های بی‌پاسخ‌گو دوباره در چارچوب نظارت دولت‌ملت‌ها قرار گیرند.

این روند، همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره شد، نیازمند توجه به دیدگاه‌های اقتصاددانان فمینیست و فعالان حوزه‌ی رشد‌زدایی و محیط‌زیست است؛ کسانی که مدل‌هایی برای باززایی تنوع زیستی سیاره‌مان و بازتوزیع عادلانه‌ی ثروت جهانی ارائه کرده‌اند. دولت‌ملت‌ها می‌توانند و باید با ایجاد مانع در مسیر سودجویی بی‌حد نخبگان جهانی، برای نمونه از طریق وضع مالیات بر تراکنش‌های مالی بین‌المللی، پیشنهادی که از سوی جیمز توبین^{۱۱} ارائه شد و اکنون مورد حمایت بسیاری از کشورهای اروپایی است، به این روند پایان دهند. مراقبت از جهان

Amartya Sen^۷
 Capability Approach^۸
 Time to Care^۹
 Jeff Bezos^{۱۰}
 James Tobin^{۱۱}

مستلزم بازسازی و دموکراتیک کردن تمامی نهادها و شبکه‌های بین‌المللی است، به گونه‌ای که بازتوزیع منابع جهانی را ممکن سازند و به همه‌ی کشورها و مردم‌شان توان ساخت زیرساخت‌های مراقبتی و مشارکتی لازم برای شکوفایی را بدهند.

ائتلاف جهانی پیوندهای مبتنی بر مراقبت

شبکه‌های فراملی پیشرو می‌توانند بر شالوده‌ی آن‌چه امروز وجود دارد، بنا شوند و گسترش یابند. اما در نهایت، تغییرات متری به‌خودی‌خود رخ نمی‌دهند، مگر آن‌که شمار زیادی از ما در عرصه‌های گوناگون برای تحقق آن بکوشیم. با این حال، مقابله با بی‌توجهی‌ای که در حق سیاره‌مان روا داشته‌ایم، تنها از طریق اقدام در سطح فردی یا محلی امکان‌پذیر نیست و نیازمند دخالت دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی می‌باشد.

مراقبت از جهان به معنای بازسازی و دموکراتیک‌سازی زیرساخت‌های اجتماعی و فضا‌های عمومی در تمام سطوح و گسترش حمایت و ائتلاف با جنبش‌ها و نهادهای پیشروی اجتماعی در این مسیر است. مطالبه چنین تحولاتی اغلب از دل مقاومت‌های مردمی و جنبش‌های اعتراضی آغاز می‌شود، چنان‌که در موج اخیر کنش‌گری علیه تغییرات اقلیمی و نابودی تنوع زیستی شاهد بودیم؛ موجی که اوج آن در سال ۲۰۱۹ در قالب اعتراضات و اشغال فضاها توسط گروه «قیام علیه انقراض»^{۱۲} نمود یافت. این کنش‌ها به تصمیم‌گیری‌های پارلمانی در چندین کشور، از جمله بنگلادش، بریتانیا، پرتغال، فرانسه و آرژانتین، کمک کردند که چند ماه بعد وضعیت اضطراری اقلیمی را به‌طور رسمی اعلام کردند.

در طول تاریخ، مقاومت‌های مردمی اغلب نتایج شگفت‌انگیزی به بار آورده‌اند، دست‌کم به‌طور موقت، چه در سرنگونی حکومت‌های سرکوبگر، مانند بهار عربی در سال ۲۰۱۲، و چه در مهار تهدیدهای زیست‌محیطی ناشی از احداث خطوط لوله، استخراج معدن، شکافت هیدرولیکی (فرکینگ)، جنگل‌زدایی، یا ساخت سد. همان‌طور که ربکا سولنیت^{۱۳} می‌گوید: «هر اعتراضی توازن جهان را جابه‌جا می‌کند» یا دست‌کم ظرفیت آن را دارد. شکل‌های مقاومت در یک منطقه، حتی در صورت سرکوب، می‌توانند از مرزها عبور کنند و به اشکال تازه‌ای در مکان‌های دیگر و حتی در نقاطی دور دست از جهان سربرآورند. برای نمونه، خیزش‌های مردمی اخیر در آمریکای جنوبی، به‌ویژه در شیلی، الهام‌گرفته از جنبش‌های عربی بودند. مقاومت بومیان آمریکا در ایستگاه استندینگ راک علیه احداث خط لوله انتقال نفت داکوتا، الهام‌بخش الکساندریا اوکاسیو-کورتز^{۱۴} برای ورود به عرصه سیاست شد. این نوع کنش‌گری میدانی، مانند آن‌چه در استندینگ راک رخ داد، نه تنها امید و قدرتی تازه برای بومیان آمریکا به همراه آورد، بلکه الهام‌بخش تلاش‌هایی در راستای قانون‌گذاری برای توافق‌نامه سبز نوین در سطوح حکومتی نیز شد.

بنابراین، باید بر تمامی شبکه‌های فراملی پیشروی موجود تکیه کنیم و آن‌ها را گسترش دهیم؛ از جنبش‌های رادیکال شهری مانند «شهرهای بی‌باک»^{۱۵} گرفته تا ائتلاف‌های جهانی کارگری، همچون «کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری»^{۱۶} و دیگر فدراسیون‌های جهانی اتحادیه‌ها^{۱۷}. همچنین، در سال‌های اخیر شبکه‌های فراملی بسیاری در حوزه عدالت فمینیستی و صلح‌طلبی فعال بوده‌اند، که برجسته‌ترین

^{۱۲} Extinction Rebellion

^{۱۳} Rebecca Solnit

^{۱۴} Alexandria Ocasio-Cortez

^{۱۵} Fearless Cities

^{۱۶} ITUC

^{۱۷} GUFs

آن‌ها جنبش‌هایی مانند «راهپیمایی زنان»^{۱۸} و «اعتصاب جهانی زنان»^{۱۹} هستند. «اعتصاب جهانی زنان» تحت‌تاثیر اعتصاب سراسری زنان لهستان در «دوشنبه سیاه» اکتبر ۲۰۱۶ بود؛ اعتراضی علیه تلاش دولت راست‌گرای این کشور برای جرم‌انگاری سقط جنین. همچنین، جنبش #NiUnaMenos (به معنای «نه حتی یک زن کمتر») در اعتراض به زن‌کشی در کشورهای چون آرژانتین، مکزیک، شیلی، السالوادور، و برزیل، موج تازه‌ای از کنش‌گری فمینیستی را رقم زد. شاخه‌های بریتانیایی و آمریکایی این جنبش‌ها، کنش‌های خود را آشکارا در پیوند با سایر خیزش‌های گسترده زنان در سراسر جهان تعریف کرده‌اند و در عین حال بر وابستگی ساختارهای جهانی به کار مراقبتی بدون‌مزد یا کم‌مزد زنان تمرکز دارند. ما همچنین باید هر جا که اخلاقیات پیشرو در سیاست‌گذاری‌های دولتی جای می‌گیرند، آن‌ها را گرامی بداریم و از آن‌ها بیاموزیم. کشورهایی مانند نیوزیلند و فنلاند در این زمینه پیشتاز بوده‌اند و آموزش درباره تغییرات اقلیمی و حفاظت از محیط‌زیست را وارد برنامه‌های درسی مدارس خود کرده‌اند.

بازخوانی گذشته و توجه به پیوندهای فراملی تازه‌نفس میان جنبش‌های اجتماعی در سال‌های اخیر، اهمیت زیادی دارد؛ چرا که بر ضرورت تقویت روابطی تأکید می‌کند که همین حالا نیز ما را به یکدیگر متصل کرده‌اند. اما برای آن‌که بتوانیم مفهوم مراقبت را در مقیاس سیاره‌ای و زیست‌بوم‌های مشترک جهانی درک کنیم، باید نگاه‌مان به مرزها را نیز تغییر دهیم و شکلی رادیکال و دموکراتیک از جهان‌وطنی زیسته و روزمره را پرورش دهیم. این مساله به‌ویژه در شرایطی که شاهد اوج‌گیری پوپولیسم راست‌گرای نژادپرستانه و بیگانه‌هراسی در سراسر جهان هستیم، از ضرورت و فوریت بیشتری برخوردار است.

مرزها

در قلب «مانیفست مراقبت»، این خواست محوری قرار دارد که منابع جهان نه‌فقط به‌گونه‌ای پایدار از نظر زیست‌محیطی، بلکه به‌شکلی عادلانه‌تر میان جمعیت‌ها توزیع شود، به‌نحوی که زیست آن‌ها را حفظ کند، رنج‌ها و نابرابری‌ها را کاهش دهد، و پیوندهایی میان تفاوت‌ها برقرار سازد.

دولت‌ملت‌ها نه‌تنها باید نسبت به شهروندان خود احساس مسئولیت و مراقبت داشته باشند، بلکه موظف‌اند به دیگران نیز توجه کنند، از جمله به پناهجویان و مهاجران. از همین رو، مرزهایی بازتر و گشوده‌تر میان کشورها برای ساختن جهانی مبتنی بر مراقبت ضروری است. نتولیرالیسم، البته با تفسیری یک‌سویه و تحریف‌شده، در پی از میان برداشتن مرزهاست، اما نه به نفع انسان‌ها، بلکه در راستای منافع سرمایه و به زیان نیروی کار. همین سیاست‌ها به شکل‌گیری نظام‌های مرزی نابرابر، خصمانه، و نژادپرستانه‌ای انجامیده که امروز با آن‌ها روبه‌رو هستیم. با این حال، اگر بخواهیم دولت‌هایی دموکراتیک و مبتنی بر مراقبت جایگزین بازارهای مالی شوند و نقش اصلی در توزیع منابع را بر عهده بگیرند، باید گونه‌ای کاملاً متفاوت از مرزها را تصور و بنا کنیم.

مرزها باید به حاشیه‌ی دولت‌ملت‌ها بازگردند و به‌طور اساسی کاهش یابند، نه آن‌که به ابزار ایجاد شکاف‌های درونی و تقویت ملی‌گرایی افراطی بدل شوند. این به معنای پایان دادن به استفاده از شهروندان به‌عنوان نگهبانان مرزی، و حذف «مناطق خاکستری» است، مکان‌هایی که در آن‌ها پناهجویان و دیگر مهاجران در وضعیت مبهم و معلق بی‌تابیتی به‌سر می‌برند. مرزها باید برای همه‌ی کسانی که می‌خواهند از آن‌ها عبور کنند، قابل عبور باشند و از نظر فراملی به‌گونه‌ای هماهنگ شوند که مهاجرت نه موجب خالی‌شدن برخی مناطق جهان از جمعیت شود، و نه سبب تراکم بیش از حد در مناطقی دیگر. این امر تنها زمانی ممکن خواهد بود که شرایطی که مردم را به ترک خانه‌هایشان وادار می‌کند، مانند فقر، جنگ، یا بحران‌های اقلیمی، به‌طور چشم‌گیری کاهش یابد. این ما را دوباره به نقطه‌ی آغاز، یعنی

Women's March^{۱۸}

Women's Strike^{۱۹}

«توافق‌نامه سبز نوین» باز می‌گرداند، که هدفش مقابله با نابرابری و ساختن جهانی مبتنی بر مراقبتی عادلانه است. در نهایت، این مسیر به پذیرش وابستگی‌های متقابل ما منتهی می‌شود، اگر واقعا می‌خواهیم زندگی‌هایی پرمعنا در جهانی پایدار بنا کنیم.

درهم‌تنیدگی مراقبت‌ها

ساختن جهانی مبتنی بر مراقبت ما را دوباره به نقطه‌ی آغاز این مانیفست باز می‌گرداند: به این درک که ما، به‌عنوان موجوداتی زنده، در کنار و در ارتباط با همه‌ی انسان‌ها و سایر موجودات زنده زندگی می‌کنیم و همچنان به سامانه‌ها و شبکه‌های گوناگون، چه جاندار و چه بی‌جان، وابسته‌ایم؛ شبکه‌هایی که بستر حیات را در سراسر سیاره فراهم می‌کنند.

ما به‌خوبی می‌دانیم که همگی به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر درگیر احساساتی متناقض یا حتی پرخاشگرانه نسبت به دیگران هستیم. این احساسات معمولا نسبت به کسانی که از ما دور و غریبه هستند نشان داده می‌شود، اما گاه دربارهی نزدیک‌ترین افراد نیز صدق می‌کند، حتی اگر در پس‌زمینه سرکوب شده باشند. با این‌همه، همان‌طور که جودیت باتلر^{۲۰} می‌گوید، درست به همین دلیل است که تنها وقتی درهم‌تنیدگی‌مان را در تعارضات به رسمیت بشناسیم، و هم‌زمان به آسیب‌پذیری و وابستگی متقابل‌مان آگاه شویم، می‌توانیم تخیل‌هایی تازه از جهانی مبتنی بر مراقبت، آن‌هم در مقیاسی جهانی، شکل دهیم. (۲).

ساختن جهانی مبتنی بر مراقبت، پیش از هر چیز، به پذیرش وابستگی‌های متقابل ما و پرورش نوعی اخلاق فراگیر مراقبت و همبستگی در تمام سطوح روابط‌مان نیاز دارد؛ از جنبش‌های اجتماعی گرفته تا مناسبات بین دولت‌ملت‌ها، و تا پیوند ما با زیست‌غیرانسانی و خود سیاره. چنین جامعه‌ای تنها زمانی ممکن می‌شود که خیال‌پردازی‌های ملی‌گرایانه‌ی بی‌توجه به مراقبت کنار گذاشته شوند و به‌جای آن، نگرشی واقعا فراملی در میان سوژه‌های دموکراتیک و جهان‌وطن رادیکال شکل بگیرد، انسان‌هایی که بتوانند در دل تفاوت‌ها و فاصله‌ها نیز مراقبت را معنا کنند.

یک سیاست واقعا جهانی، نیازمند پذیرش چیزیست که ما آن را «جهان‌وطنی روزمره»^{۲۱} می‌نامیم، شکلی از مراقبت گشوده و در مقیاسی جهانی که تخیل‌های ما درباره مراقبت را از چارچوب‌های خویشاوندی، اجتماع، و دولت‌ملت فراتر می‌برد و آن‌ها را تا دورافتاده‌ترین و ناآشنا‌ترین نقاط سیاره گسترش می‌دهد. سوژه‌های جهان‌وطن، یعنی کسانی که به معنای واقعی کلمه «شهروندان جهان» هستند و دل در گرو مراقبت از جهان دارند.

هرچند که مراقبت از بیگانگان و افراد غریبه ممکن است احساسی دشوار و دور از دسترس به نظر برسد، اما پرورش حس آرامش و پذیرش آن‌چه بیگانه یا ناآشناست، در واقع امری ناممکن نیست. اشکال جهان‌وطنی روزمره به‌طور خودجوش در زندگی شهری پدیدار می‌شوند، آن‌جا که انسان‌هایی که از نظر تاریخی با یکدیگر بیگانه شمرده می‌شدند، در جریان زندگی روزمره در هم می‌آمیزند و با هم زندگی می‌کنند. پل گیلروی^{۲۲} این پدیده را «فرهنگ هم‌زیستی»^{۲۳} می‌نامد و میکا ناوا^{۲۴} از آن با عنوان «جهان‌وطنی شهودی»^{۲۵} یاد می‌کند (۳).

سوژه‌ی جهان‌وطن مراقبت‌محور، آن فرد ثروتمندی نیست که بی‌تفاوت از این‌سو به آن‌سوی جهان سفر می‌کند بی‌آن‌که به مردم یا مکان‌هایی

^{۲۰} Judith Butler

^{۲۱} Everyday cosmopolitanism

^{۲۲} Paul Gilroy

^{۲۳} Convivial culture

^{۲۴} Mica Nava

^{۲۵} Visceral cosmopolitanism

که با آن‌ها روبه‌رو می‌شود اهمیتی دهد، بلکه کسی‌ست که به پوچی اطمینان‌های دروغین ناسیونالیسم پی می‌برد و نگرشی فراملی مبتنی بر مراقبت نسبت به افراد بیگانه و غریبه را در خود پرورش می‌دهد. جهان‌وطن بودن یعنی احساس راحتی با بیگانگی؛ یعنی درک این واقعیت که ناگزیر باید با تفاوت‌ها زندگی کنیم، تفاوت‌هایی که بسته به زمان و مکان، معنا و اهمیت می‌یابند.

تاملات پایانی

مانیفست مراقبت، چشم‌اندازی سیاسی با رویکرد کوئیر-فمینیستی-ضدنژادپرستانه-اکوسوسیالیستی از «مراقبت همگانی» ارائه می‌دهد. مراقبت همگانی یعنی همه ما به‌طور مشترک در انجام کارهای مراقبتی مسئولیم؛ یعنی نه‌تنها باید از دیگر انسان‌ها و سیاره زمین مراقبت کنیم، بلکه باید به رشد و شکوفایی آن‌ها نیز اهمیت بدهیم. این دیدگاه مستلزم بازپس‌گیری اشکال واقعی زندگی جمعی و اشتراکی، پذیرش بدیل‌هایی برای بازار سرمایه‌داری، و توقف روند بازارمحور شدن زیرساخت‌های مراقبتی است. همچنین به معنای احیای دولت‌های رفاه و تعمیق رادیکال آن‌ها، هم در سطح ملی و هم محلی است. و در نهایت، مراقبت همگانی یعنی شکل دادن به «توافق‌نامه سبز نوین» در سطح فراملی، ایجاد نهادهای بین‌المللی مبتنی بر مراقبت، مرزهایی گشوده‌تر و انسانی‌تر، و پرورش نوعی جهان‌وطنی روزمره در زندگی انسان‌ها.

ما مانیفست خود را در زمانی به پایان می‌رسانیم که جهان با قرنطینه‌هایی بی‌سابقه روبه‌رو است. همان‌طور که نشان دادیم، همه‌گیری کووید-۱۹ بی‌تردید چهره هولناک نئولیبرالیسم را برملا کرده است. اما این بحران، در عین حال، امکان گفت‌وگویی تازه درباره مراقبت را نیز زنده کرده است، هرچند که این گفت‌وگو هنوز محدود و ناکامل است.

فاجعه جهانی کنونی بی‌تردید لحظه‌ای سرشار از گسست و دگرگونی عمیق است. در تاریخ، چنین گسست‌هایی گاه زمینه‌ساز تغییرات رادیکال و پیشرو بوده‌اند؛ همان‌گونه که پس از جنگ جهانی دوم، شاهد گسترش دولت‌های رفاه در بسیاری از کشورهای غربی و پیروزی جنبش‌های استقلال‌طلبانه در مستعمرات پیشین اروپا بودیم. اما همین گسست‌ها می‌توانند بستر رشد ملی‌گرایی، اقتدارگرایی، و اشکال بازسازی‌شده سرمایه‌داری نیز باشند؛ چنان‌که پس از بحران مالی سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ رخ داد.

چالش امروز ما این است که بر لحظات پیشین دگرگونی‌های رادیکال تکیه کنیم و آن‌ها را بسط دهیم. تحقق چشم‌اندازی که در این مانیفست ترسیم کرده‌ایم، مستلزم سازماندهی جمعی برای تضمین این است که میراث کووید-۱۹، نه تشدید اقتدارگرایی نئولیبرالی، بلکه آغاز سیاستی نوین باشد، سیاستی که در آن، مراقبت در همه سطوح، در مرکز تصمیم‌گیری و کنش سیاسی قرار گیرد. ما می‌دانیم که این چشم‌انداز مراقبت همگانی، به همان اندازه که ضروری‌ست، دشوار و پیچیده نیز می‌باشد. اما در این لحظه گسست، جایی که هنجارهای نئولیبرالی در حال فروپاشی‌اند، فرصتی نادر پیش روی ماست. آگاهی از بی‌توجهی ساختاری به مراقبت، در تمام سطوح نابرابری اجتماعی، در حال گسترش است. بیایید از همین‌جا آغاز کنیم: با به رسمیت شناختن مراقبت، در تمام پیچیدگی‌ها و گستره همیشگی‌اش، و با ساختن چشم‌اندازها، زمینه‌ها و زیرساخت‌هایی پایدارتر و مشارکتی‌تر برای مراقبت، هر جا که می‌توانیم.

قدردانی

ما از رازی وارن^{۲۶} و لئو هالیس^{۲۷} در انتشارات Verso صمیمانه سپاسگزاریم که ما را به نوشتن مانیفست مراقبت تشویق کردند و در تمام مراحل کار از ما حمایت کردند. همچنین از سو هیمیل وایت^{۲۸}، نوگوردون^{۲۹}، آلن بردشا^{۳۰} و جرمی گیلبرت^{۳۱} نیز تشکر می‌کنیم که در مراحل مختلف این پروژه، متن را خواندند و نظرات‌شان را با ما در میان گذاشتند. از تمام کسانی که ما را دعوت کردند تا درباره ایده‌ها گفت‌وگو کنیم، آن‌ها را به اشتراک بگذاریم، و در فضاهای مختلف میزبان ما بودند نیز سپاسگزاریم: هلن وود^{۳۲} و گروه CAMEO در لستر؛ آگنس بولسو^{۳۳} و سیری ایسلبو سورنسن^{۳۴} در نروژ؛ پورلی اسکگز^{۳۵} (و گروه مراقبتی‌اش)؛ سارا بیت-وایزر^{۳۶} در مدرسه اقتصاد لندن (LSE) و جاناناتان گراس^{۳۷}، هم در Birkbeck و هم در کنفرانس HDCA. همچنین از لُرنا اسکات-فاکس^{۳۸} بابت ویرایش دقیق متن بسیار ممنونیم. ما وام‌دار بسیاری از افرادی هستیم که به شیوه‌های گوناگون در زمینه مراقبت کار کرده‌اند، اما نام بردن از آن‌ها در قالب محدود یک مانیفست ممکن نیست. در نهایت، از همکاران، خانواده، و دوستان‌مان، و به‌ویژه داویده، جو، و نوآ، برای حمایت همیشگی‌شان، و از همه مهم‌تر، برای تمام مراقبتی که به ما ارزانی داشته‌اند، بی‌نهایت سپاسگزاریم.

Rosie Warren^{۲۶}

Leo Hollis^{۲۷}

Sue Himmelweit^{۲۸}

Neve Gordon^{۲۹}

Alan Bradshaw^{۳۰}

Jeremy Gilbert^{۳۱}

Helen Wood^{۳۲}

Agnes Bolsø^{۳۳}

Siri Øyslebø Sørensen^{۳۴}

Beverley Skeggs^{۳۵}

Sarah Banet-Weiser^{۳۶}

Jonathan Gross^{۳۷}

Lorna Scott-Fox^{۳۸}

مراجع

مقدمه

1. Nira Yuval-Davis, Georgie Wemyss and Kathryn Cassidy, *Bordering*, Polity Press (2019).
2. Giorgio Agamben, *Homo Sacer: Sovereign Power and Bare Life*, Stanford University Press (1998).
3. Club of Rome, *The Limits of Growth*, Universe Books (1972); Ann Pettifor, *The Case for the Green New Deal*, Verso (2019); Kate Raworth, *Doughnut Economics*, Chelsea Green Publications (2018); Naomi Klein, *On Fire*, Penguin (2019).
4. Danny Dorling, *Peak Inequality*, Policy Press (2018).
5. Women's Budget Group, *Crises Collide: Women and Covid-19* (2020).
6. Alan White, *Shadow State: Inside the Secret Companies That Run Britain*, OneWorld (2016).
7. Bev Skeggs, 'What everyone with parents is likely to face in the future', *Sociological Review*, 29 March 2019, thesociologicalreview.com. See also: Bob Hudson, *The Failure of Privatised Adult Social Care in England: What Is to Be Done?*, Centre for Health and the Public Interest (November 2016).
8. Saskia Sassen, *Losing Control? Sovereignty in the Age of Globalization*, Columbia University Press (2015); David Harvey, *Rebel Cities*, Verso (2013).

سیاست مبتنی بر مراقبت

1. Joan Tronto, *Caring Democracy: Markets, Equality, Justice*, New York University Press (2013).
2. Sarah Benton, 'Dependence', *Soundings: A Journal of Politics and Culture* 70 (Winter, 2018): 61, 62.

3. Nancy Fraser, *Fortunes of Feminism*, Verso (2013).
4. Rozsika Parker, *Torn in Two: The Experience of Maternal Ambivalence*, Virago (1995).
5. See Adolf Ratzka, 'Independent living and our organizations: a definition', independentliving.org, 1997.

خویشاوندی‌های مبتنی بر مراقبت

1. Patricia Hill Collins, *Black Feminist Thought: Knowledge, Consciousness, and the Politics of Empowerment*, Routledge (2000), pp. 178–83.
2. Kath Weston, *Families We Choose: Lesbians, Gays, Kinship*, Columbia University Press (1991).
3. Sasha Roseneil and Shelley Budgeon, 'Cultures of Intimacy and Care Beyond the Family: Personal Life and Social Change in the Early 21st Century', *Current Sociology* 52(2) (2004): 153.
4. Paul Byron, *Friendship and Digital Cultures of Care*, Routledge (forthcoming).
5. Nick Estes, *Our History Is the Future*, Verso (2019), p. 256.
6. Douglas Crimp, 'How to Have Promiscuity in an Epidemic', *October* 43 (1987): 253.

جوامع مبتنی بر مراقبت

1. Massimo de Angelis, *Omnia Sunt Communia*, Zed Books (2017).
2. See Pirate Care, syllabus.pirate.care/.
3. 'Municipalism and Feminism Then and Now: Hilary Wainwright Talks to Jo Littler', *Soundings* 74 (2020): 10–25.
4. 'The GLC Story', glcstory.co.uk.
5. Kathy Williams, 'A Missing Municipalist Legacy: The GLC and the Changing Cultural Politics of the Southbank Centre', *Soundings* 74 (2020): 26–39.
6. Kirsten Forkert, *Austerity as Public Mood*, Rowman and Littlefield (2017), pp. 107–25.
7. See: Timothy Garton Ash, 'What kind of post-corona world do we Europeans want?', *openDemocracy*, 11 May 2020.
8. Nick Srnicek, *Platform Capitalism*, Polity (2016).
9. Aditya Chakraborty, 'In 2011 Preston hit rock bottom. Then it took back control', *Guardian*, 31 January 2018, theguardian.com/commentisfree.
10. Via the Evergreen Fund for Employee Ownership. See: democracycollaborative.org.

11. Óscar García Agustín, 'New Municipalism as Space for solidarity', *Soundings* 74 (2020): 54–67.
12. Keir Milburn and Bertie Russell, 'What Can an Institution Do? Towards Public-Common Partnerships and a New Common-sense', *Renewal* 26(4) (2018): 45–55.
13. Emma Dowling, 'Confronting Capital's Care Fix: Care Through the Lens of Democracy', *Equality, Diversity and Inclusion: An International Journal* 37(4) (2018): 332–46.
14. Matthew Lawrence, Andrew Pendleton and Sara Mahmoud, *Co-operatives Unleashed: Doubling the Size of the UK's Co-operative Sector*, New Economics Foundation (2018), p. 20.

دولت‌های مبتنی بر مراقبت

1. Sally Alexander, 'Primary maternal preoccupation: D. W. Winnicott and social democracy in mid-twentieth century Britain', in Sally Alexander and Barbara Taylor (eds), *History and Psyche: Culture, Psychoanalysis and the Past*, Palgrave Macmillan (2012).
2. Davina Cooper, *Feeling Like a State: Desire, Denial, and the Recasting of Authority*, Duke University Press (2019), p. 4.
3. Anna Coote and Andrew Percy, *The Case for Universal Basic Services*, Polity (2020).
4. Autonomy and NEF, *The Shorter Working Week: A Radical and Pragmatic Proposal* (2019).
5. Estes, *Our History Is the Future*, p. 256.

اقتصادهای مبتنی بر مراقبت

1. David Harvey, 'Between Space and Time: Reflections on the Geographical Imagination', *Annals of the Association of American Geographers* 80(3) (1990): 418–34.
2. See: Richard Horton, 'Offline: Covid-19 and the NHS – “A national scandal”', *thelancet.com*, 28 March 2020.
3. See, for example: letschangetherules.org/policies-and-solutions/finance.
4. See Carole Cadwalladr, 'Fresh Cambridge Analytica leak "shows global manipulation is out of control"', *Guardian*, 4 January 2020.
5. Such as decidim.barcelona.

1. Pettifor, The Case for the Green New Deal.
2. Judith Butler, The Force of Nonviolence: The Ethical in the Political, Verso (2020).
3. Paul Gilroy, After Empire, Routledge (2004); Mica Nava, Visceral Cosmopolitanism, Berg (2007).

برای مطالعه بیشتر

Alexander, Sally. 'Primary Maternal Preoccupation: D. W. Winnicott and Social Democracy in Mid-Twentieth Century Britain', in Sally Alexander and Barbara Taylor (eds.). *History and Psyche: Culture, Psychoanalysis and the Past*, Palgrave Macmillan (2012): 149-72.

.

Anderson, Bridget. *Doing the Dirty Work? The Global Politics of Domestic Labour*. Zed (2000).

.

Aronoff, Kate, et al. *A Planet to Win: Why We Need a Green New Deal*. Verso (2019).

.

Arruzza, Cinzia, Tithi Bhattacharya and Nancy Fraser. *Feminism for the 99%: A Manifesto*. Verso (2019).

.

Autonomy and NEF. *The Shorter Working Week: A Radical and Pragmatic Proposal*. (2019).

.

Benton, Sarah. 'Dependence', *Soundings: A Journal of Politics and Culture* 70 (Winter, 2018): 61, 62.

.

Briggs, Laura. *How All Politics Became Reproductive Politics: From Welfare Reform to Foreclosure to Trump*. University of California Press (2018).

.

Butler, Judith. *The Force of Nonviolence: The Ethical in the Political*. Verso (2020).

.

———. *Precarious Life: The Powers of Mourning and Violence*. Verso (2004).

.

Byron, Paul. *Friendship and Digital Cultures of Care*. Routledge (forthcoming).

CareNotes Collective. Care Notes: A Notebook of Health Autonomy. Common Notions (2020).

Chatzidakis, Andreas and Deidre Shaw. 'Sustainability: Issues of Scale, Care and Consumption', British Journal of Management 29 (2) (2018): 299–315.

Chatzidakis, Andreas Deidre Shaw and Matthew Allen, 'A Psycho-Social Approach to Consumer Ethics', Journal of Consumer Culture, (2018) doi.org.

Coffey, Clare, et al. Time to Care: Unpaid and Underpaid Care Work and the Global Inequality Crisis. Oxfam (2020).

Cooper, Davina. Feeling Like a State: Desire, Denial, and the Recasting of Authority. Duke University Press (2019).

Coote, Anna and Andrew Percy. The Case for Universal Basic Services. Polity (2020).

Crimp, Douglas. 'How to Have Promiscuity in an Epidemic', October (43) (1987): 237–71.

Davis, Angela J. (ed.). Policing the Black Man: Arrest, Prosecution, and Imprisonment. Pantheon Books (2017).

de Angelis, Massimo. Omnia Sunt Communia: On the Commons and the Transformation to Post-capitalism. Zed Books (2017).

Dorling, Danny. Peak Inequality. Policy Press (2018).

Dowling, Emma. The Care Crisis. Verso (2021).

Duffy, Mignon. 'Doing the Dirty Work: Gender, Race, and Reproductive Labor in Historical Perspective', Gender and Society 21 (3) (2007): 313–36.

Duffy Mignon, et al. (eds.) Caring on the Clock: The Complexities and Contradictions of Paid Care Work. Rutgers University Press (2015).

Ehrenreich, Barbara. Nickel and Dimed: On (Not) Getting by in America. Granta (2010).

Eisler, Riane. The Real Wealth of Nations: Creating a Caring Economics. Berrett-Koehler Publisher (2008).

Elson, Diane. 'Recognize, Reduce, and Redistribute Unpaid Care Work: How to Close the Gender Gap', New Labor Forum 26 (2) (2017): 52–61.

Estes, Nick. Our History Is the Future. Verso (2019).

Farris, Sara R, and Sabrina Marchetti. 'From the Commodification to the Corporatization of Care: European Perspectives and Debates', Social Politics 24 (2) (2017): 109–31.

France, David. How to Survive a Plague: The Story of How Activists and Scientists Tamed AIDS. Alfred A Knopf (2016).

Featherstone, David and Jo Littler. 'New Municipal Alternatives' (Special Issue), Soundings: A Journal of Politics and Culture 74, (2020).

Folbre, Nancy. The Invisible Heart: Economics and Family Values. New Press, (2001).

France, David. How to Survive a Plague: The Story of How Activists and Scientists Tamed AIDS. Alfred A. Knopf (2016).

Fraser, Nancy. Fortunes of Feminism: From State-Managed Capitalism to Neoliberal Crisis. Verso (2013).

Gibson-Graham, J. K. The End of Capitalism (As We Knew It). Blackwell Publishers (2006).

Gilroy, Paul. After Empire: Melancholia or Convivial Culture?. Routledge (2004).

Graziano, Valeria, et al. Rebellling with Care. Exploring Open Technologies for Commoning Healthcare. WeMake (2019).

.
Gunaratnam, Yasmin. *Death and the Migrant: Bodies, Borders and Care*. Bloomsbury (2003).

.
Hakim, Jamie. *Work that Body: Male Bodies in Digital Culture*. Rowman & Littlefield International (2019).

.
Harvey, David. *Rebel Cities: From the Right to the City to the Urban Revolution*. Verso (2013).

.
Hill Collins, Patricia. *Black Feminist Thought: Knowledge, Consciousness, and the Politics of Empowerment*. Routledge (2000).

.
Himmelweit, Sue. 'The Discovery of "Unpaid Work": The Social Consequences of the Expansion of "Work"', *Feminist Economics* 1 (2) (1995): 1–19.

.
———. 'Care: Feminist Economic Theory and Policy Challenges', *Journal of Gender Studies* Ochanomizu University 16 (2013): 1–18.

.
Hochschild, Arlie. *The Outsourced Self: Intimate Life in Market Times*. Metropolitan Time (2012).

.
Hollway, Wendy. *The Capacity to Care: Gender and Ethical Subjectivity*. Routledge (2006).

.
Hudson, Bob. *The Failure of Privatised Adult Social Care in England: What Is to Be Done?*. CHPI (2016).

.
Klein, Naomi. *On Fire: The Burning Case for a Green New Deal*. Penguin (2019).

.
The LEAP Manifesto. leapmanifesto.org

.
Lebron, Christopher J. *The Making of Black Lives Matter: A Brief History of an Idea*. Oxford University Press (2017).

.
Liu, Jingfang, and Phaedra Pezzullo (eds). *Green Communication and China: On Crisis, Care and Global Futures*. University of Michigan Press (2020).

.
Littler, Jo. *Against Meritocracy: Culture, Power and Myths of Mobility*. Routledge (2020).

.
Lynch, Kathleen, John Baker and Maureen Lyons. *Affective Equality: Love, Care and Injustice*. Palgrave Macmillan (2009).

.
Moore, Jason and Raj Patel. *A History of the World in Seven Cheap Things*. Verso (2019).

.
Nava, Mica. *Visceral Cosmopolitanism: Gender, Culture and the Normalisation of Difference*. Berg (2007).

.
New Economics Foundation. *Co-operatives Unleashed*, neweconomics.org (2018).

.
Parker, Rozsika. *Torn in Two: The Experience of Maternal Ambivalence*. Virago (1995).

.
Pettifor, Ann. *The Case for the Green New Deal*. Verso (2019).

.
Pirate Care Collective. *Pirate Care Syllabus*, syllabus. pirate.care (2020).

.
Ratzka, Adolf. *Independent Living and Our Organizations: A Definition*. independentliving.org (1997).

.
Raworth, Kate. *Doughnut Economics: Seven Ways to Think like a Twenty-First-Century Economist*. Oxford Academic (2018).

.
Razavi, Shahra and Silke Staab (eds). *Global Variations in the Political and Social Economy of Care: Worlds Apart*. Routledge (2012).

.
Roberts, Dorothy. *Killing the Black Body: Race, Reproduction and the Meaning of Liberty*. Vintage (2000).

.
Roseneil, Sasha and Shelley Budgeon. 'Cultures of Intimacy and Care Beyond the Family: Personal Life and Social Change in the Early Twenty-First Century', *Current Sociology* 52(2) (2004): 153–9.

.
Rottenberg, Catherine. *The Rise of Neoliberal Feminism*. Oxford University Press (2019).

.
Rowbotham, Sheila, Lynne Segal and Hilary Wainwright. *Beyond the Fragments: Feminism and the Making of Socialism*. Merlin (2010).

.
Roy, Arundhati. 'The Pandemic Is a Portal', *Yes Magazine*, 17 April.

.
Sassen, Saskia. *Losing Control? Sovereignty in the Age of Globalization*. Columbia University Press (2015).

.
Segal, Julia. *The Trouble with Illness: How illness and Disability Affect Relationships*. Jessica Kingsley Publishers (2017).

.
Segal, Lynne. *Out of Time: The Pleasures and Perils of Ageing*. Verso (2013).

.
———. *Radical Happiness: Moments of Collective Joy*. Verso (2017).

.
Shiva, Vandana. *Oneness vs the 1%: Shattering Illusions, Seeding Freedom*. New Internationalist (2018).

.
Skeggs, Beverley. 'What Everyone with Parents Is Likely to Face in the Future', *Sociological Review*, 29 March 2019, thesociologicalreview.com.

.
———. 'Values Beyond Value? Is Anything beyond the Logic of Capital?', *The British Journal of Sociology*, 65(1) (2014): 1–20.

.
Srnicke, Nick. *Platform Capitalism*. Polity (2016).

.
Tronto, Joan. *Caring Democracy: Markets, Equality, and Justice*. New York University Press (2013).

.
Vitale, Alex S. *The End of Policing*. Verso (2017).

Weissman, David. *We Were Here*. Peccadillo Pictures (2011).

.

Weston, Kath. *Families We Choose: Lesbians, Gays, Kinship*. Columbia University Press (1991).

.

White, Alan. *Shadow State: Inside the Secret Companies Who Run Britain*. OneWorld (2016).

.

Women's Budget Group *Crises Collide: Women and Covid-19*, wbg.org.uk (2020).

.

Yuval-Davis, Nira, Georgie Wemyss and Kathryn Cassidy. *Bordering*. Polity Press (2019).

.